

## عذر به جهل و اقامه ی حجت نبوی، بهانه ای جهت ادای یک وظیفه (۱)

به قلم : شیخ ابوحمزه المهاجر هورامی

بسم الله و الحمد لله

اما بعد:

پس از اینکه انسان به دنیا می آید اصل در مورد آن این است که نسبت به احکام دین و روش اداره ی زندگی دنیوی خود جاهل و بی علم است. جهت رفع این جهل و نادانی، الله متعال سه ابزار در اختیار انسان قرار داده است: گوش (شنیدن)، چشم (دیدن) و قلب (جهت تعقل، تفقه و فهم داده های گوش و چشم). الله متعال می فرماید: وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (نحل/۷۸) خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزار ی کنید.

با در اختیار داشتن این سه ابزار، شریعت اسلام، در همان ابتداء، در مساله ی عقیده، تقلید را جایز نمی داند. در این صورت در اساسی ترین مسأله ی زندگی، انسان به صورت تدریجی و پشت سر نمودن موانع از حالت جهل به حالت علم ارتقاء می یابد. زمانی که قبل از قبول توحید علم قرار می گیرد « فَاَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » (قتال/۱۹) بدون شک مبین این امر مهم است که جهلی وجود دارد که باید با علم ابتدا برداشته شود تا انسان به « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » یا کفر به طاغوت و « إِلَّا اللَّهُ » یا ایمان به الله و قوانین و فرامینش دست یابد، و به دنبال آن ممکن است مسلمان در راه رفع این جهل دچار انواع اشتباهات و حتی گناهان غیر عمدی گردد. این نوع از جهل، با جهل در امور اجرائی و عملی جامعه که از دایره ی شخصی خارج شده و به محدوده ی حق الناس ختم می گردد تفاوتی دارد. این هم تابع قوانین خاص خود است. اما باز در همان قالب جهل مورد محاسبه قرار می گیرد.

در این صورت جهل در عقیده از بچگی شروع می شود و به صورت تدریجی به علم منتهی می گردد و در عقیده هم تقلید جایز نیست تا انتظار داشته باشیم زود رفع گردد. یعنی باید به همین ترتیب تدریجی و بر اثر خطا و تکرار و به صورت شخصی کسب گردد.

جهل در هر صورتی «فقر» مذمومی است که منشأ بسیاری از گرفتاریها، ناهنجاریها، قوانین انحرافی، فرهنگهای غلط و جرمها می گردد، که بسیاری از زندگیهای فردی و اجتماعی انسانها را آلوده، آشفته و مسموم نموده است. در این صورت جهل یک مانع در برابر رشد و تکامل انسان است که باید با علم و آگاهی برداشته شود، و غیره قابل تصور است که الله متعال در مورد جاهلی که عملی را انجام دهد اما مفهوم حقیقی آن را درک ننموده، یا اصلاً تصویری از حرام بودن یا ممنوعیت عمل خود نداشته، و یا اینکه جهل در اموری چون درک عقیده و یادگیری احکام شریعت و اموری چون فراموشی و خطاء که برای مسلمین غیر قابل اجتناب است، بی تفاوت مانده باشد.

اسلام جهت رفع فقر مادی راهکارهایی چون سیستم زکات، انفاق، صدقه و... را در نظر گرفته است و انتظار می رود که جهت رفع فقر معنوی نیز دارای راهکارهایی باشد. چون شخص جاهل در میان اطرافیان و مردم جامعه زندگی می کند و پیداست که جهل آثار غیر قابل انکاری بر روابط اجتماعی افراد دارد. در انشای این رابطه ممکن است شخص جاهل موجب خساراتی به حقوق معنوی و عقیدتی دیگر مسلمین و یا حقوق مادی آنها گردد؛ شریعت باید حد و حدود و قوانین مربوط به جبران یا عدم جبران خسارتها و جلوگیری از ضایع شدن حقوق متضررین، در عین توجه به نظم عمومی که باعث آسیب به حقوق شخص جاهل نیز نگردد، را در نظر گرفته باشد. بر این اساس یکی از مهمترین شروط در قوانین اسلام برای مسلمان، جایگاه جهل در عمل و مسأله ی عمدی و غیر عمدی بودن عمل و اختیار یا اکراه در عمل است.

در شریعت الله جهل یک امر نسبی بوده و نمی توان در یک شکل ثابتی آن را پیاده نمود، بلکه باوجود دشواری کشف حقایق و کثرت شبهه و اقسام جهل در امور مختلف، یک کار دقیق قضائی است که دارای شرایط مختلفی می باشد. به عنوان مثال جهل در جرمهای مربوط به امور شخصی و حق الله بر بندگان با جهل در جرمهای مربوط به حق الناس که حقی از مردم اتلاف شده و شریعت جهت جبران خسارت مطالباتی را درخواست نموده تفاوتی دارد. پس با شناخت ماهیت جهل می توان جزئیات آن را بررسی کرد.

در این صورت در عالم حقوق و شریعت اسلامی رای بر آن است که صرف ارتکاب گفتار و عمل مجرمانه موجب محکومیت و اعمال مجازات نمی شود، و ممکن است با دخیل شدن عوامل و شرایطی خاص، چنین عمل مجرمانه ای به کسی که مرتکب آن شده است غیر قابل انتساب باشد. بر خلاف قوانین سکولاریستی، شریعت اصل را بر این قرار داده که همه افراد از بعضی از اعمال مجرمانه آگاهی ندارند و تعدادی از

مسلمین وجود دارند که به اقتضای مسیری که طی می کنند نسبت به اموری جاهل می باشند و باید از کانالهای صحیح و سالم آگاه شوند.

از حقوق فردی مردم بر حکومت اسلامی وظیفه ی آگاه سازی آنهاست، تا زمانی که چنین وظیفه ای صورت نگرفته است انتظار عمل صحیح و رعایت حقوق عمومی ویا اجرای حدود امر شایسته ای نیست. جالب است بررسی شود که در بسیاری از احکام شریعت، شخص نابالغ از بسیاری از تکالیف و مجازاتها معاف گشته است. دلیل آن این است که این شخص در طول اینهمه سال جاهل بی اراده ای است که در پی کسب علم و آگاهی و اراده در تکاپو و تلاش است و حکومت اسلامی و دعوتگران اهل توحید باید اسباب تکامل این آگاهی و دانش و اراده را برایش فراهم نموده باشند. این تکاپو و تلاش مخل نظم اجتماعی اسلامی نیست بلکه حیات بخش به آبی است که رکود و سکون در آن سبب گندیدگی و اغتشاش اجتماعی می گردد .

تکاپو و تلاش در کسب دانش و آگاهی رکن زیر بنائی زندگی فردی و اجتماعی مسلمین را تشکیل می دهد؛ حتی در بسیاری از امور رایج، علم و آگاهی معیار صحت عمل می گردد . به عنوان مثال شافعیان و مالکیان و حنبلیان شرط صحت بیع را مجهول نبودن مبیع و ثمن دانسته و «جهالت فاحش»<sup>۱</sup> به مورد معامله را موجب بطلان بیع می دانند. در اینجاست که این حزم اندلسی بیشتر از هزار سال پیش در مورد قوانین اجرائی جامعه نیز گفته است: " امر و نهی قانون، باید به مردم ابلاغ شود . پیش از ابلاغ، شخص تکلیف به رعایت قانون ندارد."

در این صورت، در سفر جهل به دانش، مسأله ی عذر به جهل از مسائل مهم و اساسی شریعت اسلام برای مسلمین است که به اموری چون وارد نمودن یک کافر به اسلام یا خارج نمودن یک مسلمان از اسلام و وارد نمودن آن به دایره ی کفر می پردازد . رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «لا یجتمعُ الإیمان و الکفر فی قلب امرئ»<sup>۲</sup> - ایمان و کفر در قلب يك شخص جمع نمی شوند. یعنی یا شخص مسلمان است یا کافر .

اما قرآن کریم مسلمانان را از کافر انگاشتن هر که تظاهر به اسلام نماید بر حذر داشته است. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا .. (نساء/ ۹۴) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید

<sup>۱</sup> زحیلی ج ۴ ص ۴۶۰-۴۵۷

<sup>۲</sup> الموسوعه الفقهيه ج ۱ ص ۱۶۹-۱۷۰

<sup>۳</sup> السلسلة الصحيحة: ۱۰۵۰

تحقیق کنید (که با چه کسانی می‌جنگید) و به کسی که به شما سلام کرد (و سلام نشانه پذیرش اسلام تظاهر به اسلام ماست) نگوئید تو مؤمن نیستی.

چنانچه با رعایت این موارد، معرفی دقیق بیماران عقیدتی و جسمی به جامعه بدون در نظر گرفتن پیامدها و عواقب صورت گرفت در این صورت این یک وظیفه و خدمت به دین و مردم است. و نمی‌توان به خاطر تبعات چنین اقدامی از زیر وظیفه شانه خالی کرد؛ چون:

- قاتل دانستن کسی که طبق شهادت شهود و مدارک موجود کسی را به قتل رسانده و بیان ما باعث دستگیری، نگرانی و محرومیت فرزندان و پدر و مادر و همسر و برادر و دیگر نزدیکان وی گشته و در نهایت ممکن است منجر به اعدام نامبرده گردد.
- دزد دانستن کسی که طبق شهادت شهود و مدارک موجود چیزی را به سرقت برده و شهادت و بیان ما باعث عواقب وخیمی برای وی و اطرافیانش می‌گردد.
- مبتلا به ایدز، مالاریا، سل و ... بودن شخصی و بیان آن توسط متخصصین و معرفی آن به جامعه جهت جلوگیری از ابتلای دیگران به این بیماری و جلوگیری از شیوع آن که باعث ایجاد آشفتگی و اضطراب در میان مردم و انزوای شخص بیمار و غیره می‌گردد.
- بیان اصل اساسی کفر به طاغوت (= لا اله) و برائت از سکولاریستها (مشرکین/احزاب) و شناساندن جاهلیت که ممکن است نگرانی‌ها و آشفتگی‌هایی در میان افراد جامعه به آورد.
- با در نظر گرفتن ظوابط شرعی و «۴فیلتر اصلی»، تکفیر کسانی که الله متعال آنها را از کانال رسولش صلی الله علیه وسلم کافر دانسته و بیان و افشاگری ما باعث جدائی و بغض و درگیریهای لفظی و سرانجام جنگ مسلحانه میان کفار و مرتدین با اهل توحید می‌گردد و....
- و.....

مادام که از ضروریات زندگی مادی و عقیدتی مسلمین هستند روشنگری در مورد آنها بدون توجه به پیامدهای آن ضروری و لازم است؛ و نباید با تحریک و تبلیغات همین مجرمین یا بیماران جسمی و عقیدتی چنین وانمود شود که عامل استرس و قصاص و جدائی و... شاهدان و دکترها و فقیهان بوده اند، و گرنه کسی نه به دلیل قتل قصاص می‌شد و نه به دلیل دزدی دستگیر و نه به دلیل ایدز و سل و کفر و ارتداد از وی حذر می‌شد و نه در برابر اطرافیان و جامعه قرار می‌گرفت!

زمانی که یک بیماری جسمی یا اعتقادی و اخلاقی و رفتاری در میان مردمان جامعه ای فراگیر شده باشد، هم بیان این بیماری مشکلات وسیعی را به دنبال دارد، و هم واکنش بیماران شدیدتر خواهد بود، و هم طول درمان نیز طولانی تر خواهد گردید. با این وجود زمانی که قانون شریعت الله درمان این بیماران و محافظت از مومنین و هدایت انسانها را واجب گردانیده با قبول پیامدهای آن باید متناسب با وضع موجود به پیش رفت. این همان کاری است که تمام پیامبران و منجمله رسول خاتم صلی الله علیه وسلم و پیروان مخلص آنها مجربش بوده اند.

اختلاف میان خانواده ها، اذیت و آزار مسلمین، قتل و شکنجه و محاصره شعب ابی طالب و بیرون راندن از سرزمین مادری و جنگهای بدر و احد و احزاب و حنین و ... همگی در راستای تحقق لا اله (کفر به طاغوت = معرفی بیماران و قانونها و برنامه ها و آداب و رسوم ساخته شده توسط بیماران به جامعه و پرهیز از آنها) و الا الله (ایمان به الله و قوانین شریعت الله و نزدیکی به انسانهای سالم) صورت گرفت و از پیامدهای همین روشنگری بودند، و به احتمال وجود این پیامدها، نمی توان از بیان حقایق و واقعیتها چشم پوشی کرد.

اما زمانی که یک مسلمان را به ناحق وارد دایره ی کفر و ارتداد و اهل بدعت و... می گردانی مثل کسی است که به ناحق او را متهم به سل، وبا، ایدز، مالاریا و... کرده و با تحمیل جنگی روانی، او را از مردم جامعه جدا می گردانی و شامل قوانین خاصی می نمائی؛ با این تفاوت که اگر در آزمایشگاه شریعت تشخیص داده شد شخص متهم شده به بیماری کفر و ارتداد دچار نشده است و استحقاق چنین حکمی را نداشته، خود حکم کننده دچار کفر و ارتداد و... می شود. العیاذ بالله.

قرنهاست که سرزمینهای متفرق و مصیبت زده ی مسلمان نشین، به دلیل نبود حکومت یکپارچه ی اسلامی و انهدام شورای واحد اولی الامر فقهای امت، ترکیب جمعیتی از مسلمین شده است که بیشتر از ۹۰ درصد ساکنان آن را کسانی تشکیل می دهند که بر اساس قوانین ترکیبی اسلام با تأویلات غلط، شک و شبهه و جهل، در امور عبادی شخصی و جمعی، زندگی خود را اداره می کنند؛ از تبعیت طاغوتها و شرک قصور و مراجعه به ساحران و رمالان و... گرفته؛ تا تبعیت کورکورانه از علماء سوء و الروبیضه در منابر مساجد و شبکه های ماهواره ای، در جنگ روانی و مخالفت با برادران و فرزندان خود، که در حال جهاد با کفار اشغالگر خارجی و مرتدین محلی هستند. این اکثریت قاطع، هیزم و ابزار پیشبرد اکثر برنامه ها و جنگهای کفار سکولار و اشغالگر خارجی و مرتدین محلی بر علیه مستضعفین آزادیخواه بوده اند.

در برابر این اکثریت قاطع ما شاهد حول و حوش ۵ درصد مزدور دست نشانده و مرتدین محلی و حول و حوش ۵ درصد مسلمان تحول گرا اصلاح طلب و انقلابی هستیم . البته جهت هر گونه انقلاب و تغییر و تحولی در جامعه همین تعداد از انقلابیون حرفه ای کافی بوده اند . اما این تعداد در سرزمینهای مسلمان نشین خود به سه گروه عمده تقسیم شده و هر کدام در مورد همدیگر و سایرین دیدگاههای مختلفی دارند:

- دسته اول از این ۵ درصدی ها برای آن دسته از ۹۰ درصدی ها عذر به جهل و تاویل و اکراه و شبهه قائلند و تا زمان اقامه ی حجه ی رسل و اعراض و عناد آگاهانه، عمدی و اختیاری، جاهلین را از دایره ی اسلام خارج نمی کنند؛

- دسته دوم از این ۵ درصدی ها اکثریت ۹۰ درصدی را کافر دانسته و این گروه اولی ۵ درصدی را مخطئین می دانند که از نظر عقیده مشکل دارند چون گروه اکثریت ۹۰ درصدی را کافر ندانسته اند.

- دسته ی سوم هم از این ۵ درصدی ها وجود دارد که دسته اول و دوم ۵ درصدی را کافر می دانند چون اولی ها اکثریت ۹۰ درصدی را کافر ندانسته اند و دومی ها نیز این اولی های موجود در ۵ درصدی ها را کافر ندانسته اند . پس هر دو گروه را نیز کافر می دانند، چون کفری را کافر ندانسته اند! در حالی که وظیفه و اولویت اساسی اینها ابتداء باید تمرکز بر یادگیری و به دنبال طی این مرحله ی حساس، دعوت بر اساس منهج نبوی و وحدت بر محوریت شوری و تلاش جهت تشکیل حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و احیای دوباره ی شورای اولی الامر و اجماع واحد مسلمین باشد

کار دسته ای از این اقلیت ۵ درصدی (که از علمی اندک اما ادعاهایی بزرگ و طولانی برخوردارند) در تمایل به خارج نمودن مسلمین از دایره ی اسلام و تلاش جنون آمیز در بر ملاء ساختن اشتباهات و عیبهای دیگران، به حد بیماری روانی زشت و بسیار خطرناکی ارتقاء یافته که در ترور شخصیتی مسلمین و متهم نمودن آنها به گناه بزرگی چون کفر رسیده است، غافل از اینکه با رفتار خارج از رحم و تندخویانه ی خارج از شریعت، علاوه بر آنکه باعث حقارت نفس خود و سبب پراکنده و متفرق نمودن بیشتر مسلمین و ایجاد تنفر در میان آنها می گردند، مانعی در راه بیداری و همچون سایر باندهای تبهکار لکه ای سیاه در تاریخ دعوت گشته و خواسته یا ناخواسته ابزاری در دست دشمنان اصلی و خود را در ردیف کسانی قرار داده اند که الله متعال با لفظ تهدید آمیزی در موردشان می گوید: " إِنَّ الَّذِينَ يَجْبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ

عَدَابُ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ" (نور/۱۹) بی‌گمان کسانی که دوست می‌دارند گناهان بزرگی در میان اهل ایمان گسترش یابد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند دید .

برای یک مسلمان چه فاحشه ای بدتر از تکفیر برادر مسلمانش و گسترش تفرق در میان مسلمین نا آگاه و ضربه زدن به الجماعة وجود دارد؟ وقتی دزدی زیاد و فراگیر می شود و دزدها در قالب گروه و حکومت منسجم می گردند در این صورت احکام و فقهه مربوط به آنها نیز مُد و نیاز روز گشته و علم می گردد. مهم در این وسط این است که دزدها از صف کسانی که اتهام دزدی به آنها وارد شده جدا گردند و با مردمانی که تحت ستم و نفوذ این دزدها زندگی می کنند عادلانه برخورد شود. در اینجا به جایگاه حکم به ظاهر، نجات مسلمین از بلا و گرفتاری، وحدت میان مسلمین، فراهم کردن بیشترین متحدین ممکن، فراهم کردن آب مناسب (حمایت و پشتیبانی مردمی) جهت شنای ماهی (مجاهدین و مبارزین یکی از «۳ ابزار» برتر)، خطرات تفرق و عدم حمایت مردمی و.... می توان پی برد .

اما در اکثر موارد دیده شده است که خیلی از این دوستان ۵ درصدی در مسائل مختلفی چون عذر به جهل و... دچار خطای فاحش و خطرناکی می گردند و آنهم اینکه می گویند فلان عالم و فلان شیخ عذر به جهل را در این موارد قبول داشته یا نداشته، آنگاه برای اثبات دیدگاه این عالم مورد نظر آیات و احادیثی از قرآن و سنت را می آورد؛ به نحوی که نصوص محکوم و توجیه کننده و روشنگر کلام این انسان هستند نه حاکم که باید به آیات و احادیث استدلال شود و دیگران محکوم . بر همین مبنا تلاش شده است که در این پژوهش دلایل و استدلالها از قرآن و سنت آنهم بر فهم اصحاب و تابعین و دیگر امامان بزرگوار مسلمین باشد، و در هر صورت، نصوص حاکم باشند نه محکوم .

علاوه بر این، چنانچه کسی با «تمام» آثار علماء و امامان بزرگوار مسلمین آشنائی نداشته باشد ممکن است با گرفتن بخشی از کلام آنها دچار اشتباه شود و یا در مراحل دچار تناقض گردد. ابن تیمیه یکی از همین علمای حنبلی مذهبی است که آراء و آثارش توسط این عده ای معلوم الحال از فرقه ی نجدیت و دشمنان سایبری آگاه و دوستان جاهل و فریب خورده ی داخلی جهت ضربه زدن به الجماعة و مشغول کردن مسلمین به مسلمین به صورت قیچی کاری شده مورد سوء استفاده ی ابزاری قرار گرفته است؛ به همین دلیل سعی شده است در این تحقیق به آراء ابن تیمیه حنبلی مذهب نیز توجه ویژه ای شود.

### تعاریف واژها و اصطلاحات

**تعریف جهل:** جهل در سه معنی به کار رفته است :

- ۱- تهی بودن نفس از علم . که این معنی رایج است.
  - ۲- اعتقاد پیدا کردن به چیزی بر خلاف آنچه که هست (این معنی بیشتر در مسأله تأویل و اجتهاد اشتباه به کار می رود).
  - ۳- انجام دادن کاری بر خلاف آنچه حقیقت است که انجام شود<sup>۴</sup> (اکثرا این معنی جهل را در مورد اعمال جاهلانه ی عوام به کار می برند)
- عذر :** یعنی : بهانه، بهانه آوردن ، دستاویز، معذور داشتن، معاف کردن ، تبرئه کردن و...

### انواع جهل:

- ۱- جهل معتبر: جهلی معتبر است که عنصر آگاهی «قبل از» اقدام در آن وجود نداشته باشد .
  - ۲- جهل نامعتبر: آن است که «پس از» آگاهی، فعلی صورت گیرد.
- ابن تیمیه حنبلی مذهب (که عده ای از ۵ درصدی ها در هر چه دلشان خواست به آن استناد می کنند) در این زمینه از کسانی صحبت می کند که دارای جهل معتبر هستند، چون :

- ۱- نصوصی که باعث شناخت حق می شوند به وی نرسیده باشد.
- ۲- امکان هم دارد نصوص به وی رسیده باشد اما به دلایلی نزد وی ثابت نگشته باشند.
- ۳- یا امکان فهم آن را نداشته باشد.
- ۴- و ممکن هم هست داخل شبهاتی افتاده باشد که الله به واسطه آنها وی را معذور می داند.<sup>۵</sup>

### انواع جاهل :

- ۱- جاهل کافر : که در دنیا عذری ندارد و مشمول قوانین کفار می گردد.
- ۲- جاهل اهل فتره : که در قیامت از امتیاز عذر به جهل برخوردار است، اما در دنیا مثل کفار عذری ندارد.
- ۳- جاهل مسلمان : که مسلمان بودنش به یقین ثابت شده و به صورت مجمل اقرار به اسلام و تصدیق کامل رسول الله صلی الله علیه وسلم را اعلام نموده است و از امتیاز ویژه ی عذر به جهل برخوردار است.

<sup>۴</sup> مفردات ألفاظ القرآن للراغب الأصفها فی ص ۲۰۹ . الجهل بمسائل الاعتقاد لمعا ص ، ۱۹ عارض الجهل للراشد ص، ۲۳  
<sup>۵</sup> مجموع الفتاوی . ۳۴۶/۲۳



## فرق بین اتمام حجه ی نبوی و فهم آن و چگونگی اقامه و شخص اقامه کننده حجه ی نبوی:

در این زمینه دو نکته ی حساس باید بیان شوند:

۱ فرق بین قیام حجه ی نبوی و فهم آن (مثل قدامه بن مظعون جُمحی مشروب خور زمان عمر بن خطاب که آن را برای خود حلال می دانست. حجت و دلیل نبوی به وی رسیده بود اما فهم و تاویلش اشتباه بود. هر چند حکم بر وی اجرا گردید اما به دلیل داشتن عذرهای معتبر شرعی به دلیل حلال کردن یک حرام شریعت تکفیر نشد.)

۲ حجت نبوی چگونه اقامه می گردد و چه کسی آن را اقامه می گرداند؟ (تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم زنده بود خود ایشان طبق قواعدی اقدام به این مهم می نمود، پس از ایشان شوری با اجماعی واحد و طبق همان اصول به این مهم می پرداخت. در این صورت شورای تحت پوشش یکی از «۳ ابزار برتر» در هر سطحی که تشکیل شده باشد به جای رأی افراد متفرق شایستگی اقامه ی حجت را دارد، محک رای واحد چنین شورائی است نه افراد متفرق یا شوراهای فرقه های متفرق رنگارنگ.)

## تعریف حجت و جایگاه اقامه ی حجت نبوی:

**معنی لغوی حجة:** برهان، دلیل، وسیله، بهانه، دستاویز، مستمسک، سند، مدرک.<sup>۶</sup>

**اقامه:** برقراری، برپا کردن، برگزاری، تعیین کردن، نصب کردن، منصوب کردن، ساختن، تاسیس کردن، بنیان نهادن، پایه ریزی کردن، اقامه کردن، مقیم شدن، مستقر شدن، استقرار یافتن.

**تعریف اقامه حجت:** مقصود از قیام حجت، رساندن نص شرعی از قرآن و سنت و اجماع به اسلوب شرعی رسول الله صلی الله علیه وسلم به شخص واجد شرایط است. یعنی با استدلال و مدارک روشن امور ناشناخته را به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شخص شناسائی و معرفی کنیم، به گونه ای، همچنانکه

<sup>۶</sup> وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَي قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (انعام/۸۳)  
- قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (انعام/۱۴۹)

خانواده و خویشان نزدیک خود را می توانند از بیگانگان تشخیص دهند (يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ/بقره: ۱۴۶) به همان شیوه بتوانند حکم شرعی را از باطل تشخیص دهند.

**تعریف حجت نبوی یا حجت الرسالية :** یعنی: قرآن و سنت صحیح و نیز اجماع مبتنی بر قرآن و سنت، نزد صحابه یا علمای هر عصر<sup>۷</sup> به سبک و روش رسول الله صلی الله علیه وسلم از کانال شرعی آن.

### سنت

در مورد سنت باید گفت که: سنت تنها بیانگر و مفسر مطالب قرآن نیست، بلکه خود آنچه که مورد نیاز انسان در هدایت است را به طور مستقل و اضافه بر قرآن دارد. قرآن و احادیث نبوی هر دو از منبع وحی الهی هستند؛ با این تفاوت که قرآن لفظاً و معناً از جانب خداست، اما اکثر قاطع احادیث تنها از لحاظ «معنایی و مفهوم» مورد تایید الله تعالی هستند و لفظ آن متعلق به پیامبر صلی الله علیه وسلم یا یکی از صحابه ی کرام است. پس هر دو وحی هستند و تفاوتی در حجیت وحی نیست؛ یعنی همانگونه که قرآن حجت است، احادیث صحیح نیز حجت هستند. بعضی از علما گفته اند که حدیث باید به درجه تواتر برسد یا حداقل مشهور باشد، اما منهج صحیح اهل سنت بر آن است که هرگاه حدیث به درجه صحت برسد، معتبر است. در این صورت تمسک، پایبندی، دریافت و پذیرش احکام دین تنها از کتاب و سنت، و رجوع به آنها به هنگام اختلاف و تنازع و اینکه عقل، اندیشه، قیاس، ذوق، وجد، مکاشفه، خواب و غیره نباید با آن دو تعارض داشته باشند.<sup>۸</sup>

چه بسا احکامی هستند که فقط توسط سنت ثابت شده اند؛ گاهی احادیث نبوی آیات قرآن را تخصیص می کنند، یا مجمل را شرح می دهند، در این صورت تبعیض در وحی جایز نیست؛ و اگر قرار باشد که سنت و احادیث در دین معتبر نباشند، چرا باید در شرع و بیان اوامر مجمل دین (نماز، زکات، حج و...) معتبر باشند؟! پس سنت صحیح، هم بیانگر و مفسر قرآن است که عام را خاص کرده و مطلق را مقید نموده و مجمل را شرح می دهد، و هم بعنوان مصدر مستقلی می تواند ثابت کننده ی عقیده و احکام دین باشد.

<sup>۷</sup> احمد بن علی خطیب بغدادی، کتاب الفقیه و المتفق، ج ۱، ص ۹۵-۹۶، چاپ اسماعیل انصاری، بیروت ۱۴۰۰/۱۹۸۰. نیز: احمد بن علی خطیب بغدادی، کتاب الفقیه و المتفق، ج ۱، ص ۱۶۹، چاپ اسماعیل انصاری، بیروت ۱۴۰۰/۱۹۸۰. نیز: وهبه مصطفی زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۴۳۱، دمشق ۱۴۲۴/۲۰۰۴. و ج ۱، ص ۴۴۹، ۴۵۵-۴۵۷، ص ۵۹۱، نیز: ابن حزم، مسائل من الاصول، ج ۱، ص ۸۲-۸۳، مجموعة الرسائل المنيرية، قاهره، ادارة الطباعة المنيرية، ۱۹۸۴/۱۴۰۴.  
<sup>۸</sup> مجموع الفتاوى: ج (۱۳/۸، ۵۸، ۲۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۵) ج (۱۶/۲۵۱، ۲۷۳، ۴۷۱، ۲۷۲، ۲۵۲).

ناصرالدین آلبانی از محدثین معاصر اهل سنت در رساله "الحديث حجة في العقاید و الاحکام" می گوید: «بعضی معتقدند که عقیده جز بوسیله دلایل قطعی ثابت نمی گردد خواه آیتی از آیات قرآن یا حدیث متواتری باشد که حقیقتاً به حد تواتر رسیده باشد و احتمال تأویل را نداشته باشد، و معتقدند این مسئله مورد اتفاق علمای اصول می باشد و احادیث آحاد را مفید برای علم نمی دانند و معتقدند بواسطه آنها عقیده ثابت نمی گردد. این سخن در پرتو هدایت قرآن و توجیهاات سنت اثری از آن وجود ندارد، و سلف صالح که خداوند از آنها راضی باشد آن را ندانسته و نشناخته اند و از هیچ فردی از آنها این سخن نقل نشده است، بلکه حتی به ذهن آنها نیز خطور نکرده است. این سخن عقیده ای را در ضمن خود دارد که لازمه ی آن ابطال صدها حدیث صحیحی است که از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم- به اثبات رسیده است.»

سنت بیان و تشریح کننده قرآن کریم می باشد، کسی که به قرآن مراجعه نماید و در آن چیزی نیافت به سنت نبوی مراجعه می نماید، در این زمینه در میان اصحاب و سلف صالح هیچ گونه اختلافی رخ نداده است. در مورد حجت بودن سنت نبوی در قرآن و سنت و اجماع امت نص صریح وجود دارد، همانگونه که عقل هم آن را تایید می نماید. همه ی آیتی که امر به اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شده، نشانه ی مراجعه به اخذ سنت می باشد؛ به عنوان مثال:

- قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (نور/۵۴)
- وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر/۷)
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (انفال/۲۴)
- فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء/۶۵)

وده ها آیه ی دیگر که ما را از مخالفت با امر رسول الله صلی الله علیه و سلم بر حذر داشته و به اطاعت از ایشان امر می کند، همه ی اینها دلیل حجت بودن سنت نبوی و ضرورت رجوع به آن در تمام امورات زندگی می باشد. در هر جا که رسول الله صلی الله علیه و سلم کاری را انجام داده یا سخنی را بر زبان رانده یا در برابر عملی سکوت کرده و الله متعال آیه ای در اصلاح فروفرستاده است به معنی تأیید می باشد. با این

دیدگاه آیه ی : وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (النجم / ۳-۴) در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم واضح می گردد .

در زمنیه ی حجت بودن سنت نبوی نیز احادیث زیادی وجود دارند برای مثال:

- هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ پسر جبل را به عنوان مبلغ به سوی یمن فرستاد به ایشان گفت: (با چه چیزی قضاوت می کنی؟ معاذ گفت: به قرآن؛ پیامبر فرمودند اگر در قرآن نیافتی با چه؟ جواب داد: با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باز فرمودند: اگر در سنت چیزی نیافتی؟ جواب داد با رائی خودم اجتهاد میکنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست به سینه معاذ زد و فرمود: سپاس برای خدایی که به فرستاده اش توفیق حاصل نموده است تا رضایت الله و رسولش را حاصل نماید.<sup>۹</sup>

- هر کسی از من اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و هر کسی از من نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است.<sup>۱۰</sup>

توافق و انقیاد فراگیر علماء، یکی دیگر از دلایل حجت بودن سنت رسول الله است . علمای مسلمان از زمان صحابه تا به امروز بر حجت بودن سنت نبوی توافق داشته اند و از ائمه اربعه و سایر مجتهدین نقل شده که میفرمایند: هر گاه حدیث صحت داشته باشد آن مذهب من است.<sup>۱۱</sup>

چنانکه آشکار است کتابت حدیث به صورت رسمی در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و حتی اکثر تابعین نوشته نشده است، بلکه از سال ۱۲۰ هجری به بعد، در شرایطی که صدها هزار حدیث جعلی از سوی دوستان نادان و دشمنان مغرض ساخته و پرداخته شده بود، تدوین شده اند.

محمد غزالی طوسی در این مورد می گوید: بل الكتب و التصانیف محدثه، لم یکن شیء منها فی زمن الصحابة و صدر التابعین و انما حدثت بعد سنة ۱۲۰ بعد الهجرة و بعد وفاة جمیع الصحابة و جله التابعین .“ کتابها و تألیفات (مربوط به حدیث) تازه اند، هیچ کدام از آنها در زمان صحابه و تابعین نبوده اند و جز

<sup>۹</sup> ترمذی ۱۳۲۷

<sup>۱۰</sup> مسلم و بخاری

<sup>۱۱</sup> اذا صح الحدیث فهو مذهبی» /رد المحتار للشامی ج ۲ ص ۶۳ ط مکتبه سبحانیه کویته/ نیز: مجموعه الرسائل ج ۱ ص ۱۲۷ / نیز: رد المحتار للشامی ج ۱ ص ۱۵۹ / نیز: فتاوی دیوبند ج ۱ ص ۶۵

این نیست که از سال ۱۲۰ هجری به بعد و پس از وفات همه ی اصحاب و اکثر تابعین تدوین شده اند.<sup>۱۲</sup> البته این به معنی کم اعتبار بودن احادیث صحیح موجود یا عدم حفظ بخشی از دین توسط الله متعال نیست. بلکه نکته ی مهم این است که بر خلاف قرآن که در لفظ و معنی بدون تغییر و تحولی به ما رسیده است در احادیث «تواتر لفظی» بسیار مشکل است و حتی غیر از قرآن نمی توان در این منبع نیز به چنین هدفی رسید در نتیجه در بازگوئی و فهم بسیاری از احادیث بر «نقل به معنا»ی تمام احادیث ذکر شده در موضوع مورد تحقیق تأکید شده است.

با این وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم از طریق الله، همچون معرفی فرقه ی ناجیه و سایر امور مربوط به آینده، از ظهور کسانی خبر داده است که تلاش دارند عمل به سنت را ترک نموده و عقل و خواهشهای نفسانی خود را جایگزین سنت نمایند. شعار اساسی این جریان مخرب «انکار حجت بودن سنت و اکتفا به قرآن» است. این عمل، در ابتداء، با رد کردن خبر واحد در مسائل عقیدتی آغاز شده و سرانجام، به رد کردن تمام سنتها انجامید. این جریان تاریخی از اواخر حکومت خلفای راشدین تا کنون به حیات خود ادامه داده است که بر اثر انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر کنترل بر انحرافات آنها ضعیف، ناچیز و حتی محو شده به نحوی گاه از آنها حمایت شده است که علاوه بر گمراه کردن خود اسباب گمراهی بسیاری از امت را نیز فراهم نموده اند.

در این موضوع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ، وَمِثْلُهُ مَعَهُ، أَلَا يُوشِكُ رَجُلٌ شَبَعَانُ عَلَى أَرِيكَتِهِ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلَالٍ فَأَحِلُّوهُ، وَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُ وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ كَمَا حَرَّمَ اللَّهُ».<sup>۱۳</sup>

خبر دار باشید، که قرآن و مثل آن را با همراه قرآن به من داده اند. نزدیک است (زمانکه) مرد شکم سیری به تخت خود تکیه کرده می گوید: بر شما لازم است که به این قرآن عمل نمایید، آنچه را در آن حلال یافتید تنها آن را حلال بگویید و آنچه را حرام یافتید تنها آن را حرام بگویید. (آگاه باشید، که) آنچه را رسول الله حرام کرده است مثل آن چیز است، که الله حرام کرده اند.

<sup>۱۲</sup> احیاء علوم الدین

<sup>۱۳</sup> رواه أبوداود وابن ماجه (۱۲) والترمذی وقد صححه الألبانی فی المشكاة: ج: ۱/ ص: ۱۶۴/۵۸

منکران حجت بودن سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به این روایت ساختگی استدلال می کنند: مَا جَاءَ عَنِّي مِنْ حَدِيثٍ، فَأَعْرِضُوهُ عَلَى الْقُرْآنِ، فَإِنْ وَجَدْتُمْ لَهُ أَصْلًا فَخُذُوا بِهِ وَإِلَّا فَرُدُّوهُ.<sup>۱۴</sup> هر حدیثی را به نام من شنیدید آن را به قرآن قیاس کنید. پس اگر در آن برای حدیث اصلی پیدا کردید به آن عمل نمایید و اگر پیدا نکردید آن را رد کنید.

این روایت دروغینی است که به پیامبر نسبت داده اند؛ چنانکه شافعی، ابن عبدالبر، زکریا الساجی، یحیی بن معین، خطابی و... گفته اند آن را زندقه یافته اند. و ابن حزم با ذکر تمام راههای روایت این سخن و با اشاره به کتاب «المدخل» که بیهقی به تمام طرق روایت این سخن را جمع آوری کرده، ثابت کرده است که این سخن ساختگی و دروغین است. این طایفه در تمام اطراف عالم اسلام انتشار یافته اند. در رد آنان کسانی مثل امام سیوطی کتاب مستقلی چون «مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة» نگاشته اند و علمای دیگر چون شافعی و... و مفتی تقی عثمانی و احمد مفتی زاده و... از علمای معاصر نیز در برابر فتنه ی کفایت قرآن مطالب جداگانه ای را ارائه داده اند. این طایفه در هند و پاکستان به نام پرویزها مشهور می باشند. و در سایر جاها به نام قرآنیون، عصرانیون یا امروزی ها و... شناخته شده اند، در حالی که ریشه در باورهای غلامه شیعه، خوارج، و معتزله دارند. این گروه چند امور اعتقادی از جمله: ۱- شفاعت ۲- معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم ۳- رجم زناکار ۴- علاماتهای قیامت ۵- عذاب قبر و غیره را انکار می کنند.

## اجماع

قرآن و سنت صحیح به عنوان دو منبع مسلمین معرف «دین» و جایگاهی غیر قابل رقابت در میان مسلمین دارند و دیدگاه هیچ انسانی نمی تواند به درجه ی مقبولیت این دو منبع برسد. این دو منبع معیار سنجش و حاکم بر آراء و تفاسیر انسانها هستند. شخص می تواند با تأویل، تفسیر و دیدگاه سایرین در مورد این دو منبع مخالفتی داشته باشد، اما از حق مخالفت با «دین» محروم گشته است.

<sup>۱۴</sup> موضوع قال العجلونی فی کشف الخفاء: (۸۹/۱) موضوع. ذکره البیهقی فی الدلائل (۲۷/۱) موضوع قال العجلونی فی کشف الخفاء: (۸۹/۱) موضوع. ذکره البیهقی فی الدلائل (۲۷/۱) وقال محققه: أخرجه الدار قطنی فی الأفراد وقال تفرد به أشعت ابن بزاز وهو شديد الضعف. وأورده العقيلي فی الضعفاء، والحديث منكر وقال: ليس له إسناد يصح ووردت فی هذا المعنى ألفاظ كثيرة كلها موضوع أو بالغ فی الضعف وقال فی تذكرة الحفاظ عن الخطابی أنه قال: وضعه الزنادقة انتهى كذا فی تخريج مفتاح الجنة لأبی معاذ محمود بن إمام بن منصور) <sup>۱۵</sup> قال الزركشي فی البحر: وَأَمَّا الْحَدِيثُ الْمَرْوِيُّ مِنْ طَرِيقِ ثَوْبَانَ فِي الْأَمْرِ بِعَرْضِ الْأَحَادِيثِ عَلَى الْقُرْآنِ، فَقَالَ الشَّافِعِيُّ فِي "الرَّسَالَةِ": مَا رَوَاهُ أَحَدٌ تَبَيَّنَ حَدِيثُهُ فِي شَيْءٍ صَغِيرٍ وَلَا كَبِيرٍ، وَقَدْ حَكَمَ إِمَامُ الْحَدِيثِ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ بِأَنَّهُ مَوْضُوعٌ، وَضَعْنَهُ الزَّانِدَةُ. قَالَ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِي كِتَابِ جَامِعِ تَبْيَانِ الْعِلْمِ: "فَالْعَبْدُ الرَّحْمَنُ بْنُ مَهْدِيٍّ: الزَّانِدَةُ وَالْخَوَارِجُ وَضَعُوا حَدِيثًا: «مَا أَتَاكُمْ غَيْبًا عَرَّضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ، وَإِنْ خَالَفَ فَلَمْ أَقُلْهُ»

الله متعال « اسلام کامل و دین » خود را به نور تشبیه کرده و می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا». (نساء/ ۱۷۴) و کسانی که از جاهلیت و کفر به سمت اسلام می آیند را حرکت از تاریکی به نور می نامد: " يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (بقره/ ۲۵۷) که زندگی دوباره به وی بخشیده شده و با این نور قدرت رفتار و حرکت درست را در زندگی پیدا می کند: «أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا...» (انعام/ ۱۲۲) در این صورت الله متعال واکنش کفار به ممانعت از دعوت اسلام را تلاشی جهت خاموش کردن نور الله دانسته و چنین توصیف می کند: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (توبه/ ۳۲)

حالا این «نور کامل» باید به دل اشخاص وارد شود و تمام نقاط تاریک آن را روشن گرداند: «أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ» (زمر/ ۲۲) تصور کنید که دشمنان موفق شوند از تابش کل این نور یا بخشی از آن به دل شخص مانعی ایجاد نموده و دل شخص در تاریکی باقی بماند، به نظر شما چه اتفاقی می افتد؟ این بخش تاریک که نور الله و شریعتش در آن حضور ندارد مکان مناسبی جهت فعالیت های مخرب شیطان و رشد انواع شبه ها، بدعتها، تردیدها، حسدها، کینه ها، وسوسه ها، اعمال شرکی و... می گردد.

الله متعال برای مسلمین حکومت اسلامی و شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آنها را یگانه راه تضمین تابیدن نور به قلب مسلمین می داند. به همین دلیل چنانچه در زمان و مکانی مشخص، بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در امری مربوط به روز، یا به اصطلاح مستحدثه، شورای اولی الامر جهانی «الجماعة» که توسط یکی از «۳ ابزار» برتر تشکیل شده است با استنباط از این دامن، «حکم و رای واحدی» ترا «در یک عصر» بر مردم ارائه دادند، حالت «اجماع» به خود گرفته و این یعنی ارائه ی «دین کامل» به زبانی واحد به بندگان الله .

در این صورت اجماع: در اصطلاح فقها، بر اتفاق فقهای شورای اولی الامر بر امری از امور در یک عصر را گویند. اجماع از ریشه جمع و در لغت به دو معنا آمده است:

- ۱- عزم و تصمیم و اراده: «وَمَا كُنْتُمْ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ» (یوسف/ ۱۰۲)
- ۲- اتفاق: «وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» (یوسف/ ۱۵)

<sup>۱۱</sup> حالا مهم نیست که این رای واحد متعلق به تمام اعضای شوری است یا اکثریت شوری . در این زمینه مذهب ابن جریر الطبري، وابن المنذر، وابن عبد البر، وأبو بكر الرازي الحنفي، والسرخسي الحنفي، وابن حمدان الحنبلي، وبعضی از المالکية، والغزالي والجويني والأمدی از الشافعية بر این است که با وجود اقلیت اجماع با اکثریت حاصل می گردد .

آنچه برای یک مسلمان سابقون الاولون و کسانی که به احسان از آنها تبعیت کرده اند ابتدا منهج (لا اله= کفر به طاغوت و الا الله= ایمان به الله) سپس کار بر اساس ۵ مورد زیر بوده است :

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (انفال/۷۴) آنها، جهت ایجاد «أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ» و فراهم نمودن زمینه های مناسب «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» .

زمانی که مسلمین موفق به تشکل حکومت اسلامی یا «الجماعة» و شورای اولی الامر و امتی واحد و در نهایت رأی واحدی تحت عنوان اجماع گشتند، بسیاری از اعمال مسلمین نیز در پناه قدرت حکومتی و شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم و به دنبال آن خلافت راشد و شورای اولی الامر، سازماندهی گردید. حتی ادب و اخلاق ریز شخصی آنها نسبت به همدیگر نیز به صورت هدفمند در مسیر صحیح آن قرار گرفت. به عنوان مثال از ام المومنین عایشه در مورد ابن مسعود پرسیدند که ابن مسعود چنین می گوید، آیا دچار دروغ شده است؟ ام المومنین فرمود : نه بلکه «توهم»، یعنی دچار توهم شده است . یعنی او قصد دروغ گوئی ندارد اما این چنین متوجه شده یا به یاد آورده که حقیقت همینی است که او بر آن است. مثل اموری که در قالب خطای دید می گنجند . این واکنش اسلامی به خطای فکری یک مخالف در دارالاسلام (الجماعة) و زمانی است که مسلمین در مسیر تعیین شده در حرکتند.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم در اهمیت و جایگاه «اجماع» با الفاظ مختلف روایت شده است که :

- «لا یجتمع امتی علی خطأ». «امتم بر خطا یکجا نمی شوند».
- «لا یجتمع امتی علی الضلالة او علی ضلالة». «امتم بر گمراهی یا بر هیچگونه گمراهی گرد نخواهند آمد».
- «سألت ربی الا یجتمع امتی علی الضلالة فاعطانیه». «از پروردگارم خواستم که امتم بر گمراهی یکجا نشوند، پروردگار این درخواستم را پذیرفت».
- «یدالله علی الجماعة». «دست خدا بر جماعت است».
- «من خرج من الجماعة قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه». «کسی که به اندازه یک وجب از جماعت فاصله بگیرد، بند اسلام را از گردنش بیرون آورده است».

<sup>۱۷</sup> توهم حالتی از تغییر هشیاری است که در آن فرد موضوعاتی را احساس و ادراک می کند که واقعیت خارجی ندارند ولی فرد مبتلا به توهم آنها را واقعی می پندارد و بر واقعی بودن آنها اصرار دارد.

<sup>۱۸</sup> رواه ابن ماجه، والطبرانی، وغيره. وحسنه بعض العلماء المعاصرين بمجموع طرقه.



در این صورت همچنانکه عصمت رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است اجماع امت نیز در مجموع بر گمراهی گرد نمی‌آید.<sup>۱۹</sup> ابوبکر باقلانی می‌گوید: در میان امت اسلامی اجماع بر خطاء به وقوع نمی‌پیوندد. دلیل بر صحت اجماع قول خداوند در قرآن است که فرمود:

۱- وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا. (بقره/۱۴۳)

چنین است که شما را بهترین امتها گردانیدیم تا بر مردمان شاهد باشید و پیامبر بر شما شاهد باشد.

۲- وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (نساء/۱۱۵)

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!

آیه اولی از دو جهت بر اجماع دلالت می‌نماید:

- منظور از (وسطا) که در آیه آمده یعنی عدل، در لغت یعنی (کسی که در اوج عدالت و معنای واقعی آن باشد) فرموده ی خداوند بر اینکه امت اسلامی دارای عدالت هستند چنین دلالت دارد که باید سخن آنان را قبول کرد و روش آنان را پذیرفت.
- خداوند امت اسلامی پیشین را (شهید) برای آیندگان قرار داده است، همان گونه که پیامبر را شهید برای امت خود قرار داد. شهید به معنای ناظر و آگاه به اوضاع و احوال ترجمه شده است. لذا خداوند امت اسلام را شهید معرفی فرمود زیرا قول آنها حجت می باشد و گواهیشان مورد پذیرش است؛ چنانکه قول و گواهی رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد امت اسلامی مورد پذیرش و قبول است.

<sup>۱۹</sup> مجمل أصول أهل السنة والجماعة فی العقیده: ص ۸،  
<sup>۲۰</sup> منظور از امت، مجتهدین صاحب فتوا و متخصصین در علوم دینی است و اتفاق همه مردم و یا علمای سایر رشته‌های علمی که در این رشته، تخصصی ندارند، لازم نیست و آرایشان نمی‌تواند در تحقق اجماع، مؤثر باشد. (ابوحامد محمد غزالی (متوفای ۵۰۵ ه.ق) المستصفی من علم الاصول، ج ۱: ۱۷۳ - ۱۸۱)

آیه ی دومی با عبارت «سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» به صورت واضح به اجماع واحد مومنین اشاره دارد که قطعاً در شورای واحد اولی الامر «الجماعه» ی تولید شده توسط یکی از ۳ ابزار برتر شکل می گیرد.

در این صورت، اجماع شوری یعنی نمونه ی عینی و شاهد اسلام در هر عصری؛ و مخالفت با اجماع، مخالفت با راه مومنین بوده و مشمول این حکم می گردد که الله متعال می فرماید: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (نساء/۱۱۵) بر همین اساس ابن تیمیة در اهمیت جایگاه چنین اجماعی می گوید: من خالف الإجماع فقد كفر. هرکسی که با اجماع مخالفت کند کافر گشته است.

این یعنی پرهیز از تفرقه آفریدن، تکروری، آشفتگی اذهان، تفرق و کاهش توانمندی‌ها در دارالاسلام یا الجماعة و تبعیت کامل و صادقانه از: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء/۵۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از اولی الامر خود فرمانبرداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

حالا، در صورت اضطرار و نبود شورای اولی الامر جهانی، چنانچه این شورای مجتهدان اولی الامر در سطح حکومت بدیل اضطراری اسلامی یا شورای واحد مجاهدین در منطقه ای باشد باز واجب الاطاعه و حجیت آن نیز بر افراد تحت پوشش آن گسترش می یابد؛ اما آنچه در وضع موجود به معنی «اجماع» نزدیکتر است شورای اولی الامر جهانی از جمیع تفاسیر و مذاهب اهل توحید در دارالاسلام است که «الجماعه» را نمایندگی می کند.

در صورت عدم وجود چنین اجتماع هائی از مجتهدین، اگر مسائل اجتهادی مأخوذ از همین منابع از کانال اشخاص متفرق بر مردم عرضه گردند؛ دیدگاه، نظر و رأی یک فرد یا همان «مذهب» بر مردم ارائه گشته است که ممکن است با دیدگاه و مذهب اشخاص دیگر متفاوت باشد در این صورت تفاسیر مختلف از «دین» در امر مورد نیاز ارائه شده است، نه «دین» واحد.

به عنوان مثال امام شافعی به استناد آیه ی: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم/۳۹) و حدیث: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» می گوید می گوید: ثواب قرائت قرآن به مرده نمی رسد. این گفته نه در قرآن آمده است نه در سنت، بلکه برداشت و دیدگاه امام شافعی از قرآن و سنت است. چنانچه این دیدگاه از طرف شورای اولی الامر جهانی و «اجماع» ارائه گردد، برای عموم مسلمین واجب الاطاعه و به اصطلاح «حجت مطلق» می گردد و در ردیف حکم الله و رسولش قرار می گیرد؛ اما چنانچه از طرف یک شخص یا گروه خاصی ارائه گردد «حجت نسبی» محسوب گشته و تنها برای آن شخص یا همان گروه و مذهب مقبولیت می یابد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که همه ی «امت» وی دچار اشتباه نمی گردند. یعنی «اجماع» هرگز اشتباه نمی کند، اما چنین ضمانتی برای افراد متفرق نداده است. بر همین اساس خود امام شافعی و سایر امامان نیز دیدگاههای خود را واجب الاطاعه ندانسته اند و:

- امام ابوحنیفه گفته است: «اذا قلت قولاً يخالف كتاب الله تعالى و خبر الرسول - صلی الله علیه و سلم- فاتركوا قولي». هرگاه چیزی گفتیم و شما تشخیص دادید که مخالف قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم است سخنم را نپذیرید.<sup>۲۱</sup>

- امام مالک گفته است: «انما انا بشر اخطى و اصيب فانظروا رايي فكل ما وافق الكتاب و السنة فخذوه و كل ما لم يوافق الكتاب و السنة فاتركوه». من انسان هستم ممکن است خطا کنم و یا سخنم درست باشد پس درباره ی رأی و نظر من بیندیشید آن چه موافق کتاب و سنت بود بپذیرید و هر آن چه با قرآن و سنت موافق نبود نپذیرید.<sup>۲۲</sup>

- امام شافعی به شاگردش بویطی گفته است: «الفت هذه الكتب و لم آل فيها و لا بد ان يوجد فيها الخطا لان الله تعالى يقول: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» فما وجدتم في كتبى هذه يخالف الكتاب و السنة فقد رجعت فيه». من این کتابها را تألیف کرده ام و از هیچ تلاش و کوششی هم درباره ی آنها کوتاهی ننموده ام و حتما در آنها اشتباه یافت می شود، زیرا خداوند متعال درباره ی قرآن

<sup>۲۱</sup> ایضا هم اثر الفلانی ص ۵۰

<sup>۲۲</sup> الاعتصام امام شاطبی ص ۴۲۰

فرموده است " اگر از طرف غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی می یافتند " پس آن چه را در کتابهای مخالف قرآن و سنت یافتید از آن برگشته ام (آن را نپذیرید).<sup>۲۳</sup>

- ابن جبیر یکی از تابعین می گوید: " لیس احد من خلق الله عزوجل الا یؤخذ من قوله و یترک الا النبی صلی الله علیه وسلم . " هیچ آفریده ای از مخلوقات خدای بزرگ نیست مگر آنکه می توان گفتار او را پذیرفت یا رد کرد جز رسول الله صلی الله علیه وسلم.<sup>۲۴</sup>

- همچنین مشهور است که امام مالک در مسجد النبی هنگام تدریس، گاهی با اشاره به قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفت: " کل احد یؤخذ من قوله و یترک الا صاحب هذا القبر " سخن هر کسی ممکن است پذیرفته یا رد شود جز سخن صاحب این قبر " .<sup>۲۵</sup>

در این صورت در برابر اجماع امت مذاهب متعدد قرار می گیرند. به کار بردن کلمه ی «مذهب» در آثار دانشمندان مسلمان به معنی دیدگاه، نظر و رأی هر شخص در استنباط احکام فقهی از منابع اصلی و سایر علوم بوده است . مثلا زمانی که یکی از علماء می گوید: مذهبی؛ یعنی : رأی من چنین است یا هنگامی که می گوید: مذهب، یعنی: رأی او چنین است و...

محمد غزالی طوسی می گوید: " و قد ذهب قوم الی انه مذهب الصحابی حجة مطلقا و... " گروهی معتقدند رأی و نظر یک فرد از صحابه به طور مطلق حجت است و...<sup>۲۶</sup>

امام قرطبی در تفسیرش ذیل آیه ی ۱۰۲ سوره ی بقره از قول دانشمند مشهور جمال الدین قاسمی آورده است: " اعلم ان للعلماء فی هذه الآیة وجوها کثیرة و اقوالا عدیده فمنهم من ذهب فیها مذهب الاخباریین... " بدان که علما درباره ی این آیه آرای زیاد و سخنان فراوانی دارند، دسته ای از آنان درباره ی آیه به روش اخباریین رفته و رأی آنان را پذیرفته اند. ...

در این صورت و با وجود این همه تفرق و مذاهب و آراء مختلف و متضاد، اولین چیزی که از میان می رود اجماع مسلمین در هر عصر بر مسائل قابل اجتهادی است . بر این اساس ائمه ی بزرگوار ادعای کسانی

<sup>۲۳</sup> توالی التاسیس ابن حجر عسقلانی . ص ۶۲

<sup>۲۴</sup> الطبقات الکبری. ج ۱ ص ۳۹

<sup>۲۵</sup> ابن حزم، اصول الاحکام ج ۶ ص ۱۴

<sup>۲۶</sup> محمد غزالی، المستصفی، ص ۱۶۸

چون معتزله و غيره مبني بر اجماع مسلمين پس از انهدام خلافت راشده و نابودی شورای اولی الامر جهانی مسلمين را کذب و دروغ دانسته اند که به نمونه های زیر می توان اشاره نمود:

- إمام الشافعي می گوید: "وأنت قد تصنع مثل هذا فتقول: هذا أمر مجتمع عليه، قال: لست أقول ولا أحد من أهل العلم هذا مجتمع عليه إلا لما لا تلقى عالمًا أبدًا إلا قاله لك وحكاه عن قبله؛ كالظهر أربع، وكنحریم الخمر وما أشبه هذا"<sup>٢٧</sup>

- إمام أحمد بن حنبل نیز گفته است: من ادعى الإجماع فهو كاذب، لعل الناس قد اختلفوا، هذه دعوى بشر المریسی والأصم.

- ابن تیمیة نیز در توضیح کلام امام احمد می گوید: ..... لكن المعلوم منه – أي الإجماع – هو ما كان عليه الصحابة ، وأما ما بعد ذلك فتعذر العلم به غالباً ، ولهذا اختلف أهل العلم فيما يذكر من الإجماعات الحادثة بعد الصحابة....

- ابن دقیق العید نیز گفته است: "دعوى الإجماع دعوى عسيرة الثبوت، لا سيما عند من يشترط في ذلك التنصيص من كل قائل من أهل الإجماع على الحكم ولا يكتفي بالثبوت، وقد قال الإمام أحمد بن حنبل من ادعى الإجماع فقد كذب"<sup>٢٨</sup>

ابن تیمیة با ذکر معنی اجماع وضع موجود را چنین توصیف می کند :

" معنى الإجماع: أن تجتمع علماء المسلمين على حكم من الأحكام. وإذا ثبت إجماع الأمة على حكم من الأحكام لم يكن لأحد أن يخرج عن إجماعهم؛ فإن الأمة لا تجتمع على ضلالة ولكن كثير من المسائل يظن بعض الناس فيها إجماعاً ولا يكون الأمر كذلك بل يكون القول الآخر أرجح في الكتاب والسنة. وأما أقوال بعض الأئمة كالفقهاء الأربعة وغيرهم؛ فليس حجة لازمة ولا إجماعاً باتفاق المسلمين بل قد ثبت عنهم – رضي الله عنهم – أنهم نهوا الناس عن تقليدهم؛ وأمروا إذا رأوا قولاً في الكتاب والسنة أقوى من قولهم: أن يأخذوا بما دل عليه الكتاب والسنة ويدعوا أقوالهم. ولهذا كان الأكابر من أتباع الأئمة الأربعة لا يزالون إذا ظهر لهم دلالة الكتاب أو السنة على ما يخالف قول متبوعهم اتبعوا ذلك مثلاً... "

<sup>٢٧</sup> الرسالة / ٥٣٤

<sup>٢٨</sup> شرح الإمام تحقيق: د. عبد العزيز السعيد ٢٢٤/١

<sup>٢٩</sup> مجموع الفتاوى/ مسأله ١٦/١٠٤٠

معنی «اجماع» این است که دانشمندان مسلمان بر حکمی اتفاق نمایند و هرگاه اجماع مجتهدین امت بر حکمی از احکام شرعی ثابت شود، هیچ کس حق ندارد از آن خارج شود (از قبول آن سرباز زند) زیرا؛ «امت اسلامی بر گمراهی گرد نمی آیند» و اما مسایل بسیاری هست که برخی از علما گمان می کنند در آن اجماع صورت گرفته است، در حالیکه چنین نیست و تنها قول ارجح، طبق قرآن و سنت با عنوان «اجماع» معرفی شده است و هم چنین سخنان و آرای برخی از مردم، مانند فقها (ائمہ ی) چهارگانه و غیر آنها به اتفاق مسلمین حجت لازم و اجماع نیست، بلکه از آنها روایت شده است که مردم را از تقلید از خود نهی کرده اند و...

نکته ی قابل توجه در آیه ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/ ۵۹) این است که کلمه ی «اولو» در حالت رفع و «اولی» در حالت نصب و جر به معنی «صاحبان» و از ملحقات جمع مذکر سالم است. این کلمه جمع است و مفرد ندارد (مانند اسم جمع «گروه» در فارسی که مفرد ندارد) و به هیچ وجه بر فرد قابل اطلاق نمی باشد. مفرد «اولو» از غیر لفظ خودش «ذو» به معنی صاحب است که جمع آن «ذوو» و «ذوی» به معنی صاحبان است. حکمت ذکر «اولی» در آیه ی مورد بحث این است که جز بر جمع قابل اطلاق نیست. بنابراین بکار بردن آن برای فرد اشتباه محض است و بر مسلمانان واجب است از «متخصصین و اولیاء امر» پیروی نمایند. به عبارت دیگر خداوند فرموده است مسلمانان باید از «اولوالامر» اطاعت کنند نه از «ذوالامر» یا «ذالامر».

بنابراین واجب دانستن پیروی از رأی فرد، به جای اطاعت از شورای اولی الامر که امت را به وجود آورده و اجماع حاصل این روند است مخالف صریح آیه ی قرآن بوده و مشروعیت ندارد. رئیس هر صنف و تخصصی چون خلیفه و رهبر، نماینده ی شورا است و اعمال وی در چارچوب تأیید شورا معنی پیدا می کند.

اولی الامر در سطوح پائینتر و زیر مجموعه های «الجماعة» یا دارالاسلام نیز مصداقیت دارد و متخصصین امر در هر صنفی هستند که شورای خاص خود را داشته و با استناد به قرآن و سنت صحیح پس از بحث و تبادل آراء و نقد و بررسی دیدگاههای مختلف اجتهادی در نهایت بر یک رأی و نظر توافق می کنند این رأی واحد شوری یعنی اجماع. حالا اگر این شورای اولی الامر مربوط به متخصصین پزشکی، مهندسی، نظامی

و... باشد رای واحد آنها برای این صنف حکم اجماع دارد و چنانچه این شورای متخصصین مربوط به دانشمندان علوم فقهی باشد باز رای واحد آنها حکم اجماع را دارد.

امام ابن قیم در مورد شورای اولی الامر عصر خلفاء می گوید: «هرگاه خلفای راشدین با مسأله ای روبرو می شدند که درباره ی آن نصی در قرآن و حدیث نبود اصحاب را جمع می کردند و سپس آن مسأله را میان آنها به مشورت قرار می دادند وقتی به رأی واحدی می رسیدند آن را اعلام و اجرا می کردند.»<sup>۳۰</sup>

در امور حکومتی، امام علی بن ابی طالب شورای اولی الامر متخصص در امر حکومت داری زمان خود را اینگونه معرفی نموده است: «إنما الشوری للمهاجرین و الانصار فإن اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک لله رضی...» شوری فقط حق مهاجرین و انصار است اگر آنان (در انتخاب) بر شخصی توافق نمایند و او را امام و رهبر بنامند آن اقدام، مورد رضای خداست.<sup>۳۱</sup>

امام فخر الدین رازی در مورد اولی الامر می گوید: "مقصود از اولی الامر، اهل حل و عقد از امت اسلامی است.... و خداوند متعال به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و اولی الامر جمع است و حمل جمع بر فرد خلاف ظاهر است.... اهل حل و عقد همان اجماع امت است و اطاعت از اجماع واجب است، همچنانکه وجوب عدم اطاعت از پادشاه به نظر ما (اهل سنت) مسلم است و اطاعت از پادشاه حرام می باشد." پادشاه یعنی خودکامه ای که هیچ ارزشی برای شورا قائل نیست.

در اینجا هر گونه حکومتی غیر از حکومت شورائی قابل پذیرش نیست و جایی در بینش اسلامی ندارد. حال این حکومت غیر اسلامی ظالم و ستمگر باشد یا مانند عمر بن عبدالعزیز عادل و زاهد روزگار باشد. البته زمانی که امر به اطاعت از اولی الامر می گردد به این معنی نیست که امکان اختلاف در میان اعضای این شوری وجود ندارد بلکه می فرماید: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ (نساء/ ۵۹) اگر درباره ی چیزی اختلاف پیدا کردید آن را به قرآن و سنت برگردانید. <sup>۳۲</sup> و باز می گوید: وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكِّمُوهُ إِلَى اللَّهِ <sup>۳۳</sup> (شوری/ ۱۰) ودر آنچه اختلاف پیدا کردید حکمش نزد الله است.

<sup>۳۰</sup> ابن قیم، اعلام الموقعین ج ۱ ص ۸۴ / نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه ج ۷ ص ۳۹۴ / نیز: احمد بن یحیی بلاذری در انساب الاشراف ص ۱۰۰  
<sup>۳۱</sup> بخشی از نامه امام علی در «العقد الفرید» اثر ابن عبد ربّه ج ۲ ص ۲۳۳ و «اخبار الطوال» نوشته ی ابوحنیفه دینوری ص ۱۵۷ و «الفتوح» تألیف احمد بن اعثم کوفی ج ۲ ص ۳۷ و شریف رضی هم آن را در نهج البلاغه ذکر کرده و به مکتوب شماره ۶ شناخته شده است.

<sup>۳۲</sup> امام فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶  
<sup>۳۳</sup> حافظ ابن کثیر در تفسیرش (ج ۱ ص ۵۱۸) در شرح مدلول آیه ی مذکور می گوید: و هذا امر من الله - جل جلاله - بان کل شیء تنازع الناس فيه من اصول الدین و فروعها أن یرد التنازع فی ذلک الکتاب و السنة " و این دستور خدا - جل جلاله - است که هر چیزی که

در نتیجه وجود اختلاف بدیهی و مایه‌ی پیشرفت، تکامل و پویایی در هر شورائی می‌گردد؛ به همین دلیل الله متعال امر نمی‌کند که نباید تنازع و اختلاف نظر میان شورای مسلمانان رخ دهد، بلکه آنچه ناپسند و مضر معرفی شده و مسلمین را از آن منع می‌کند «تفرق» است و می‌فرماید: أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ<sup>۳</sup>. (شوری/۱۳) و در جای دیگری می‌فرماید: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران/۱۰۳) به این هم بسنده نمی‌شود و الله متعال به صراحت اعلام می‌کند که در پیش گرفتن مسیر تفرق:

• نشانه‌ی عذاب الله متعال است: قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ<sup>۴</sup> انظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (انعام/۱۶۵)

• پیمودن مسیر و روش احزاب یا مشرکین یا سکولاریستهاست: وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا<sup>۵</sup> كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (روم/۳۱-۳۲)

در نتیجه، الله متعال باز امر می‌کند: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ<sup>۶</sup> وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آل عمران/۱۰۵)

حالا اگر کسی «آگاهانه» اینهمه آگاهی در مورد خطرات تفرق را نادیده گرفت و در این مسیر خطرناک قدم گذاشت الله متعال با لحنی تهدید آمیز در موردش می‌فرماید: ”إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسَنَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ<sup>۷</sup> إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (انعام/۱۵۹)

متأسفانه عواملی دست به دست هم دادند تا این مصیبت بر مسلمین تحمیل گردد. الله متعال از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آینده‌ی اسلام روشنگری نموده است که: «بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء»<sup>۸</sup> اسلام با غریبی آغاز شد و مانند سابق غریب خواهد شد و خوش به حال غریبان

اولین جرقه‌های این پیش‌بینی پس از اتمام خلافت راشدین و انهدام نظام شورای اسلامی با مصالحه‌ی حسن بن علی با معاویه زده شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم با بیان این اتفاق می‌فرماید: «الخلافة بعدی ثلاثون

مردم از اصول و فروع دین در آن اختلاف نظر میکنند آن را به قرآن و سنت ارجاع دهند. یعنی پدید آمدن اختلاف در عقیده و سایر امور نیز به دور از انتظار نیست.

<sup>۳</sup> از ابوهریره در صحیح مسلم، از ابوهریره در سنن ابن ماجه، از عبدالله مسعود در سنن ترمذی، مسند شهاب قضاعی و..



سنة ثم تصير ملكا عضوا»<sup>۳۵</sup>. خلافت بعد از من سی سال است و سپس به پادشاهی مستبدانه تبدیل می شود. زمانی که حکومت اسلامی و قدرت حکومتی که ضامن وحدت و عزت مسلمین بود دچار آفت گردید به دنبال آن تمام زیر مجموعه های آن نیز کارائی اصلی خود را از دست داده و حتی بعضی از نهادهای زیر مجموعه ی آن نیز تعصیل شدند.

به دنبال این مصیبت بزرگ فرهنگ جاهلی به تدریج رواج یافت و اندک اندک روزهای آغازین دوران غربت اسلام با پیدایش تفرق، انهدام اخوت اسلامی، پیدایش مذاهب و فرق متضاد و.... شروع شد به نحوی که زمزمه های نامانوسی بسیاری از قوانین و برنامه های قانون شریعت الله و کشت و کشتار مسلمین را در تمام صفحات تاریخ مسلمین مشاهده می کنیم. شیخ عطیه الله اللیبی در واکنش به چنین مصیبتی می گوید: نمی توان به مجرد اینکه فردی مسلمان در مقابل ما ایستاده و با ما محاربه می کند او را تکفیر کرد، ما نبی نیستیم که تنها حق بگوئیم، بلکه ما همگی بشر غیر معصوم هستیم که دچار خطا شده و یا کاری را صحیح انجام می دهیم. آنچه که آن را انجام می دهیم و به ممارست آن می پردازیم به ما منتسب است و نه بالضرورة منتسب به شرع.<sup>۳۶</sup>

از این تاریخ به بعد با انهدام «شورای اولی الامر» به صورت تدریجی :

- امر الله متعال مبنی بر اقامه ی «دین» و پرهیز از «تفرق» در دین «أَقِمْوا الدِّینَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِیه» (شوری/۱۳) که پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم از کانال شوری به مرحله ی اجراء در می آمد متزلزل گشته و ما از نعمت دین واحد و اجماع واحد مسلمین محروم گشته و با اجتهادات مختلف در امور پیش آمده، صدها مذهب و فرق متفرق و رنگارنگ جای دین را گرفتند. تفرق آن سم مهلکی که از صفات سکولاریستها یا احزاب یا مشرکین بوده و به شدت از آن و قرار گرفتن در مسیر سکولاریستها نهی شده بودیم: «و لا تكونوا من المشرکین: من الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا» (روم/۳۲) اما با انهدام حکومت اسلامی و نظام شورائی حاکم بر آن از وحدت فاصله گرفته و در دام انواع تفرقها افتادیم. بر این اساس «اجماع» در دین روز به روز ضعیف تر و کوچک تر گشت، به نحوی که در بسیاری از امور به صورت کلی اجماع از بین رفت و تنها اموری خاص در جریانی خاص را در بر می گرفت.

<sup>۳۵</sup> البداية و النهاية، مكتبة المعارف، ج ۳، ص ۲۱۹ و ج ۸، ص ۱۳۵؛ موارد الضمان، هیثمی، چاپ حلبی، ح ۱۵۳۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۸۵؛ فتح الباری، ابن حجر، دار الفکر، ج ۸، ص ۷۷ و ج ۱۲، ص ۲۸۷ و ج ۱۳، ص ۲۱۲؛ مشکل الآثار، ج ۴، ص ۳۱۳؛ تفسیر قرطبی، دار الکتب المصریه، ج ۱۲، ص ۲۹۷ و ۲۹۸

<sup>۳۶</sup> اجوبه الحسبه ص ۲۴۸

- پایه های انحصاری «انمالمومنون الاخوه» رو به سستی گرائید و به جای آن هم مذهب بودن یا هم فرقه بودن یا هم حزب و گروه بودن و اخیرا هم نژاد بودن جای آن را گرفت و این تفرق را نهادینه کرد و مسلمین را روز به روز از همدیگر جدا نموده و با پاشیدن بذرهای حسد، کینه و تکبر (خود را معیار و محک دانستن) و رسوخ شرک فرقه گرائی (دیدگاه مذهب، گروه و اشخاص مورد نظر را حجت مطلق دانستن و آنها را در ردیف قرآن، سنت و اجماع قرار دادن) کار به جنگ و خونریزی هم کشیده شد.

- گناه عظیم حدیث سازی و دروغ بافتن به زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم گسترش یافت .  
- شکوایه ی «یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (فرقان/ ۳۰) که به قول ابن قیم: با عمل نکردن به مفاد آن، متحقق شد.

- و دهها بلا و مصیبت دیگر که از این منبع سرچشمه گرفته اند.  
زمانی که «اجماع» از بین رفت که به قول الجوینی: «والإجماع عصام الشریعة، و عمادها، و إلیه استنادها» است، خود به خود «الجماعة» واحد و امت واحد و شاهد واحد نیز نابود شد و به دنبال آن دین کامل نیز رخت بر بست و جای خود را به صدها فرقه و مذهب و تفسیر رنگارنگ و گاه متضاد داد و «اسلام کامل» در میان این همه فرقه تقسیم و تکه تکه شد. به همین سادگی.

این فرقه ها بعدها به چند گروه عمده (حنفی، جعفری، مالکی، شافعی، حنبلی، ظاهری، معتزله، خوارج، جهمی و...) تقسیم شدند، اما با این وجود همگی دارای مشترکاتی بودند که میان همه یکسان بود (مثل وجوب نماز، روزه، حج و... و تحریم مسکرات، قتل، دزدی و...) که معمولا جزو بدیهیات مسلمین به شمار می رفت و کسی با آنها مخالفت نمی کرد، اما مسائل اجتهادی بسیاری وجود داشتند که هر گروهی برای خود ساز جداگانه ای در آن می نواخت. در این صورت زمانی که شخص با یکی از این فرق مقابله می نمود و دلایل آنها را نمی پذیرفت در واقع به انکار و مخالفت با «دین» نمی پرداخت بلکه به انکار و مخالفت نظر انسانی مثل خودش اقدام می کرد که در مذهبی دیگر سنگربندی کرده بود.

با این وجود می بنیم که مسلمین در این دوران غربت به نوعی «اتفاق غیر رسمی» تحت همان عنوان «اجماع» اشاراتی نموده اند، که در آن منظور این است: با وجود عدم شورای اولی الامر اما مسلمین با تمام فرق، مذاهب و تفاسیری که دارند، در این موارد خاص، با هم اختلافی ندارند و همگی یک رای بوده اند. ابن حزم در "مراتب الإجماع" می گوید: «وصفة الإجماع هو: ما یتیقن أنه لا خلاف فیه بین أحد من علماء

الإسلام. وإنما نعني بقولنا "العلماء": من حفظ عنه الفتيا من الصحابة والتابعين وتابعيهم و علماء الأمصار، وأئمة أهل الحديث ومن تبعهم، رضي الله عنهم أجمعين.»

عده ای تلاش نموده اند که این هماهنگی غیر رسمی را تحت عنوان «اجماع سکوتی» تعریف کنند، اما اینهم بر آن توافقی وجود ندارد و کسانی چون امام مالک و امام شافعی و تمام علمای شافعی مذهب آن را نپذیرفته اند، پس به کاربردن این اصطلاح هم نمی تواند صحیح باشد. شایسته تر این است در چنین مواردی گفته شود: «قول ارجح علماء این است» یا «مسلمین در این مورد اتفاق نظر دارند» و... «اجماع» تنها در «شوری» معنی پیدا می کند و بدون شوری «امتی» وجود ندارد و بدون امت «اجماع» بی معنی است.

نکته ای که شایسته است به آن پرداخته شود این است که در صورت عدم شورای اولی الامر و اجماع، چنانچه آرائی جدید متناسب با «وضع موجود» مسلمین ارائه گردد که در کتب گذشتگان وجود ندارد، و حتی با آنچه علمای گذشته در مورد «وضع موجود خود» گفته اند نیز ناسازگار است، شایسته نیست بدون استدلال، با چنین دیدگاهی مقابله شود. محصور نمودن استخراج از منابع شریعت در گذشتگان غیر از معصوم دانستن علماء گذشته، تقلید نابجا، جمودفکری، عدم درک وضع موجود و شکست ثمره ای در برخواهد داشت. این بزرگان منابع تحقیق ما هستند نه مراجع تقلید.

### حجت بودن اجماع صحابه یا قول آنان؟

ابن مسعود درباره جایگاه صحابه می گوید: آنان در میان این امت از همه قلب پاک تر و از دانش عمیق تر برخوردار بودند و از همه کمتر گرفتار تشریفات و تکلفات بودند و رهنمودشان از همه افراد امت درست تر و بهتر است. مجموعه ای بودند که خداوند آنها را برای همراهی پیامبر خود و برپاداشتن دینش برگزیده بود، پس فضل و مقام آنها را بشناسید و از آنان پیروی کنید، چون آنها رهروان راه راست بوده اند.<sup>۳۷</sup> شاطبی در مورد صحابه می گوید: آنان در فهم و درک شریعت و گام برداشتن در مسیر آن الگو هستند.<sup>۳۸</sup>

قبل از بیان نظر علماء در مورد قول صحابی نکاتی را یادآور می شویم :

<sup>۳۷</sup> شرح السنة بغوی ۱/۲۱۵، ۲۱۴

<sup>۳۸</sup> الموافقات ۴/۱۳۰

- ۱- همه بر این اتفاق دارند که مذهب صحابی در مسایل اجتهادی بر دیگرانی که خواه امام یا حاکم یا مفتی باشند حجت نیست.
- ۲- هر گاه صحابی سخنی گفت و دیگران با او موافقت کردند، در آن نمی‌توان اختلاف کرد چون در آن اجماع شده‌است.
- ۳- اگر صحابی قولی گفت و پخش شد و کسی با آن مخالفت نکرد، این به منزله‌ی اجماع سکوتی است.
- ۴- علما اتفاق نظر دارند بر اینکه هرگاه یک صحابی با قول صحابی دیگری مخالفت کرد قول صحابی حجت نیست.
- ۵- علما اتفاق کرده‌اند که هرگاه قول صحابی به قرآن و سنت و یا اجماع برگردانده شد، حجت در آن وقت همان مرجع است.
- ۶- علما اتفاق نظر دارند که اگر صحابی دیدگاه و قولش را پس بگیرد، قول او حجت نیست و محل اختلاف زمانی است که صحابی در مسئله‌ای اجتهادی تکلیفی سخن بگوید و در آن مورد موافق یا مخالفی نداشته باشد و ما هم نمی‌دانیم که آیا قول او منتشر شده یا نه؟ کسی مخالفت کرده یا نه؟<sup>۳۹</sup>  
با در نظر گرفتن این موارد علما در مورد حجت بودن قول صحابی مذاهب گوناگون و متفاوتی دارند:
- قول اول: اینکه قول صحابی حجت است و این نظریه مالک و شافعی در قول قدیم و رأی احمد است در یک روایت و اکثر اصولی‌ها و فقهای احناف و ابن عقیل از حنابله و علانی، خطیب بغدادی از شافعی‌ها نظرشان همین است و ابن قیم در اعلام الموقعین و شاطبی در الموافقات و ابن تیمیه نیز همین نظریه را دارند.<sup>۴۱</sup>
- قول دوم: در چنین صورتی قول صحابی حجت نیست، این یکی از دو قول شافعی است و آمدی و رازی و غزالی و احمد در روایتی نظریه شان همین است.<sup>۴۲</sup>
- قول سوم: در چنین موردی قول صحابی حجت است، اگر مجالی برای رای در آن نباشد و این قول گروهی از احناف است.<sup>۴۳</sup>
- قول چهارم: قول ابوبکر و عمر حجت است، نه قول دیگر صحابه.<sup>۴۴</sup>

<sup>۳۹</sup> مقاصد الشریعة ص ۵۹۴ و ۵۹۷

<sup>۴۰</sup> حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۰

<sup>۴۱</sup> مجموعه الفتاوی ۴/۴۱۳، اعلام الموقعین ۴/۱۲۰

<sup>۴۲</sup> مقاصد الشریعة ص ۵۹۷

<sup>۴۳</sup> حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۱

<sup>۴۴</sup> الاحکام آمدی ۴/۱۳۰، حجة قول الصحابی ص ۴۰

- قول پنجم: قول خلفای چهارگانه ابوبکر و عمر و عثمان و علی حجت است نه قول دیگران.<sup>۴۵</sup>  
بر همین مبناء ابن القیم می‌گوید: ائمه‌ی چهارگانه بر این اجماع کرده‌اند که مذهب صحابی حجت است.<sup>۴۶</sup>  
پاره‌ای از اقوال ائمه و علما در این زمینه:

- ۱- قول امام شافعی: وقتی قرآن و سنت وجود دارد، هر کسی آنها را بشنود عذری ندارد و باید از آن دو اطاعت نماید و در مواردی که قرآن و سنت چیزی نگفته باشند، به گفته‌های اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم یا به قول یکی از آنان مراجعه می‌کنیم،<sup>۴۷</sup> و همچنین فرمود: شما حق ندارید سخنی بگوئید مگر بر اساس یکی از اصول گفته باشید، یا بر اصل قیاس کرده باشید، که اصول کتاب خدا و سنت و یا قول یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم یا اجماع مردم است.<sup>۴۸</sup>
- ۲- قول احمد بن حنبل: در مورد دین خود از هیچکدام این‌ها تقلید مکن، آنچه از پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او آمده را بگیر، سپس در مورد اقوال تابعین انسان اختیار دارد.<sup>۴۹</sup>
- ۳- قول امام مالک: قول امام مالک و مذهب او در ترجیح عمل اهل مدینه معروف است، اما او فراتر از این رفته و قول صحابه را معتبر دانسته و قول ولی امرهای بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم را حجت قرار داده است.<sup>۵۰</sup>

ابن تیمیه در جمع بندی تمام این اقوال می‌گوید: آن دسته از علما که گفته‌اند قول صحابی حجت است، فقط زمانی آن را حجت دانسته‌اند که صحابی دیگر مخالف آن نباشند و نیز اگر قول او معروف شد و به آن اعتراض نکرده باشند، مثل این است که او را تائید کرده باشند و می‌توان گفت: اگر صحابه آن را تائید کرده باشند، اجماع اقرار به حساب می‌آید، چون آنها باطل را تائید نمی‌کنند، اما اگر قول او معروف نباشد، اگر مشخص شود که با آن مخالفت شده، به اتفاق همه حجت نیست.<sup>۵۱</sup>

امام ابوحنیفه در مورد قول صحابی خارج از اجماع می‌گوید: “ما جاء عن رسول الله – صلی الله علیه و سلم فعلی الرأس و العین و ما جاء عن الصحابه تخیرنا و ما جاء عن التابعین فهم رجال و نحن رجال”.  
آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم رسیده است بر سر و چشم قرار می‌دهیم و نسبت به آنچه از صحابه

<sup>۴۵</sup> حجیه قول الصحابی ص ۴۰

<sup>۴۶</sup> اعلام الموقعین ۱۲۰/۴

<sup>۴۷</sup> الامام شافعی ۲۶۵/۷

<sup>۴۸</sup> مناقب الشافعی ص ۳۶۷

<sup>۴۹</sup> مسائل الامام احمد، ابی داود ص ۲۷۶

<sup>۵۰</sup> اعلام الموقعین ۱۲۳/۴ و ترتیب المدارک ۹۴/۱

<sup>۵۱</sup> مجموع الفتاوی ۲۸۳/۱

رسیده است (در قبول یا عدم پذیرفتن آن) مختاریم و در باره ی آنچه از تابعین رسیده است، آنها مردانی هستند و ما نیز مردانی هستیم».

محمدغزالی طوسی به صراحت حجیت قول صحابی در صورتی که به صورت اجماع نباشد را رد نموده و می گوید: "و قد ذهب قوم الى انه مذهب الصحابي حجه مطلقا و قوم الى انه حجه ان خالف القياس و قوم الى ان الحجه في قول ابي بكر و عمر خاصة... و قوم الى ان الحجه في قول الخلفاء الراشدين اذا اتفقوا، و الكل باطل عندنا فان من يجوز الغلط و السهو و لم تثبت عصمه عنه فلا حجه في قوله..."<sup>۵۳</sup> برخی معتقدند رأی و نظر یک فرد از صحابه به طور مطلق حجت است و بعضی، به حجیت آن به شرطی که مخالف قیاس باشد اعتقاد دارند و گروهی... رأی ابوبکر و حضرت عمر را حجت می دانند و بالاخره دسته ای رأی اتفاقی خلفای راشدین را حجت می دانند ولی به نظر ما همه ی این نظرها نادرست می باشند زیرا، رأی کسی که دچار خطا و اشتباه شود و معصوم نباشد حجت نیست.

ابن تیمیه نیز باز در جای دیگر می گوید: "قال شعبه بن الحجاج و غيره: اقوال التابعين ليست حجه فكيف تكون حجه في التفسير يعني انها لا تكون حجه على غيرهم ممن خالفهم و هذا صحيح اما اذا اجمعوا على الشيء فلا يرتاب في كونه حجه فان اختلفوا فلا يكون قول بعضهم حجه على بعض و لا من بعدهم". شعبه بن حجاج و دیگران گفته اند: سخنان تابعین حجت نیست. پس، چگونه در تفسیر قرآن حجت باشد، یعنی؛ آن سخنان بر کسانی که با ایشان مخالفت می کنند حجت نیست و این موضع درستی است و اگر آنها بر چیزی اجماع کرده باشند در حجت بودن آن تردید ی نخواهد بود اما در آن چه اختلاف کرده اند برای دیگران حجت نیست؛<sup>۵۴</sup> در این صورت قول صحابی به تنهایی نمی تواند به عنوان دلیل مستقل در کنار سایر ادله احکام قرار گیرد.

بحث حجیت قول صحابی به پس از انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر یکپارچه ی مسلمین بر می گردد، چون در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و حکومت خلفای راشدین جای طرح بحث حجیت گفتار صحابی نبود، بلکه آنچه در عصر نبوت مطرح بود شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان

<sup>۵۲</sup> التفسیر و المفسرون دکتر حسین ذهبی ج ۱

<sup>۵۳</sup> المستصفی ص ۱۶۸

<sup>۵۴</sup> در جای دیگری می گوید: وَأَمَّا أَقْوَالُ الصَّحَابَةِ ؛ فَإِنَّ ائْتَسَرَتْ وَلَمْ تُتَكَّرْ فِي زَمَانِهِمْ فَهِيَ حُجَّةٌ عِنْدَ جَمَاهِيرِ الْعُلَمَاءِ وَإِنْ تَنَازَعُوا رَدَّ مَا تَنَازَعُوا فِيهِ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ . وَلَمْ يَكُنْ قَوْلُ بَعْضِهِمْ حُجَّةً مَعَ مُخَالَفَةِ بَعْضِهِمْ لَهُ بِاتِّفَاقِ الْعُلَمَاءِ وَإِنْ قَالَ بَعْضُهُمْ قَوْلًا وَلَمْ يَقُلْ بَعْضُهُمْ بِخِلَافِهِ وَلَمْ يُنْتَبَرْ ؛ فَهَذَا فِيهِ نِزَاحٌ وَجُمْهُورُ الْعُلَمَاءِ يَحْتَجُّونَ بِهِ كَأَبِي حَنِيفَةَ . وَمَالِكٍ ؛ وَأَحْمَدَ فِي الْمَشْهُورِ عَنْهُ ؛ وَالشَّافِعِيَّ فِي أَحَدِ قَوْلَيْهِ وَفِي كُتُبِهِ الْجَدِيدَةِ الْإِحْتِجَاجُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ وَلَكِنْ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ : هَذَا هُوَ الْقَوْلُ الْقَدِيمُ

مرجع اصلی و پس از پیامبر صلی الله علیه وسلم شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آن ارزشمند بود نه آراء متفرقه ی افراد .

در این صورت به قول ابن تیمیه : " جهت درک صحیح نصوص کتاب و سنت مراجعه به «اجماع» صحابه به عنوان یک منبع لازم است، زیرا آنان آگاهترین مردمان به شناخت مراد الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و سلم بودند و با نزول قرآن هم عصر و پرورش یافته‌ی مکتب رسول الله صلی الله علیه و سلم و بیان کننده‌ی گفتار و رفتار او برای مردم و فصیح‌ترین و شیواترین آنان بودند، از این رو قرآن به زبان آنان نازل شد و الله تعالی بارها در کتابش آنان و موضعشان را مورد مدح و ستایش قرار داد و رسولش صلی الله علیه و سلم شهادت داد که بهترین و فاضل‌ترین مردمانند، بنابراین کسانی که تا روز قیامت پس از ایشان می‌آیند لازم و ضروری است که به آنان اقتدا کنند و راه و روششان را در پیش گیرند" °°

### جایگاه اقامه ی حجت به نسبت زمان و مکان و اشخاص متغیر است

ارائه ی «دین» به مردم به این معنی نیست که در نسلهای قبلی ارائه شده و همین برای سایر نسلهای آینده نیز کفایت می‌کند، اگر چنین بود دیگر اهل دعوت و امر به معروف و نهی از منکر و علماء و فقها جایگاهی نداشته و امر تبلیغ دین نیز تعطیل شده و دین به آداب و رسوم آشفته تبدیل می‌گشت، که همچون سایر سنن محلی، نسل به نسل منتقل می‌شد؛ اما دستور شریعت چیزی غیر از این را می‌رساند و باید در هر جامعه ای متناسب با زمان و مکانی که در آن قرار گرفته اند، «دین» از کانال افرادی بومی و محلی (بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) فهم شده و با زبان روز و متناسب با درجه ی فهم مردم بر اساس معیارهای شرعی «مجددا» ارائه گردد، حتی در شکل کلان آن و برای «امت»: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»، خداوند برای این امت هر صد سال کسی که کار دینشان را تجدید نماید، برمی‌گزیند؛ به همین دلیل الله متعال جهت اتمام این ضرورت «دعوت» می‌فرماید: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه/۱۲۲)

در این صورت «دین» ارثی نیست که از طریق مادر به طفل منتقل شود، بلکه نیاز افراد عاقل و بالغی است که باید متناسب با زبان و ادبیات روز جهت رفع نیازهایشان بر آنها عرضه گردد. زمانی که حکومت اسلامی

°° الفتاوی ابن تیمیه: ۲۳/۱۳-۲۷.

بر منہاج نبوت و شورای اولی الامر فقہای اسلامی منہدم گردیدند پرداختن به امر بیدارگری و سازماندهی امر دعوت نیز مختل شد. به همین دلیل جوامع تعادل خود را از دست داده و به تدریج میزان آگاهی های آنها از دین نیز تغییر کرد. عده ای در سطح نسبتاً مناسب و عده ای در وضعیت قابل قبول و دسته هایی نیز در وضعیتهای بد، خیلی بد و حتی تأسف انگیزی قرار گرفته اند .

این انسانها و جوامع مریض با آنکه بیماریهای مشترکی دارند، اما هر کدام به بیماری خاصی نیز گرفتار شده اند که راه درمان و مدت زمان معالجه ی آنها با دیگران متفاوت بوده و داروی متفاوتی را نیز می طلبند. داعیان اهل توحید باید متناسب با زمان و مکانی که در آن به درمان مسلمان مشغول شده اند دین الله را متناسب با وضع موجود مسلمان ارائه دهند که ممکن است با وضع موجود افراد و جوامع دیگر متفاوت باشد .

ابن تیمیہ در مجموع الفتاوی در مورد چنین اشخاصی می گوید: " همه ی آنچه که نزد بعضی از مردم قطعی و یقینی است، واجب نیست پیش بقیه ی مردم هم قطعی و یقینی باشد و این طور نیست که همه ی فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم را همه ی مردم درک کنند و بفهمند، اصلاً خیلی ها بسیاری از احادیث را نشنیده اند یا فهم نکرده اند و خیلی ها مراد و مقصود پیامبر صلی الله علیه وسلم را اشتباهی گرفته اند، گر چه فرموده های ایشان روشن است و همراه قرآنی است که مقصود او را بیان می کند " .

و در جای دیگر می گوید: «این طور نیست که هر کس با بعضی از موضوعات اعتقادی مخالفت ورزد، الزاماً (کافر شود و) هلاک گردد؛ زیرا شخص مخالف، یا مجتهد است و اشتباه می کند که خداوند اشتباه او را می بخشد، یا شخصی است که در آن مسائل در حدی علم و آگاهی به او داده نشده که حجت بر او تمام شده باشد و گاهی هم فرد مخالف، حسناتی دارد که به وسیله ی آن خداوند سیئات و گناهان او را پاک می کند.»

این مسلمان بیمار و جاهل گاه بدون علم و اطلاع کافی با بعضی از احکام شرعی که ممکن است برای دیگران روشن باشد مخالفت می کنند و اصولاً «المرء عدو لما جهل»: انسان با آن چه برایش مجهول باشد، مخالف است. این مخالفت افراد به نسبت آگاهیها و حتی شرایط جغرافیائی، مکان، اقوام و خلق و خوهای مختلف، گوناگون می گردد. به همین دلیل متخصصین خاصی را می طلبد که با شرایط و وضع موجود آن مکان (بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) مسلط باشند.



زمانی که شخص بر اساس کتاب و سنت و اجماع دچار کفری می گردد، ایمان چنین شخصی با شک و گمان و بر اساس هوی و هوس افراد باطل نمی گردد و نمی توان به هر شخصی لفظ کافر را تحمیل کرد در حالی که در حق چنین شخصی شروط و موانع تکفیر به اجراء نیامده است.

- مانند کسی که در جاهلیت و کفر و شرک و بدعت رشد نموده و تازه از این مصیبت رها شده است اما هنوز مانند ابوذر که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمود: «إِنَّكَ امْرُؤٌ فَيْكَ جَاهِلِيَّةٌ . گویا هنوز عادت های جاهلیت در تو وجود دارد» یا مسلمان زاده های کنونی پس مانده های جاهلیت و بخصوص جاهلیت دین سکولاریسم در آنها باقی مانده است و مثلاً بر این باور است که ممنوعیت خمر مال عصر نبوت بوده و الان مردم عاقل شده اند و... پس حرام نیست یا ربا را به دلایلی برای خود حلال نموده و به همین صورت هنوز احکام جاهلیت در آنها باقی مانده است و باید به صورت تدریجی پاک گردد .

- یا مانند کسی که در بادیه و کوههای پرت و صعب العبور و به دور از عقیده ی پاک رشد کرده باشد  
- یا سخنی را که می شنود باور ندارد که متعلق به الله و رسولش صلی الله علیه وسلم باشد و به دلایلی چون عدم اعتماد به گوینده و... آن را انکار می کند.  
- یا...

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز که تازه از جاهلیت و شرک و کفر رها شده بودند و نسل اول محسوب می گشتند در مورد زیادی شک می کردند و شکشان را با پرسش از رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان منبع اصلی برطرف می کردند مثل رویت الله متعال و ... یا مانند کسی که گفت: إذا أنا مت فسحقوني، وذرني في اليم، لعلي أضل عن الله " فسخقوني، وذرني في اليم، لعلي أضل عن الله "

چنین اشخاصی تکفیر نمی گردند مگر بعد از اقامه ی «حجت نبوی»<sup>۷</sup> . الله متعال می فرماید: «لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل» (النساء / ۱۶۵) و الله متعال خطاء و فراموشی را عفو نموده است.

و ابن قیم می گوید عذاب به دو دلیل شامل شخص می گردد :

---

<sup>۶</sup> البخاري در الأنبياء ( ۳۴۷۸ ) و مسلم در التوبة ( ۲۷/۲۷۵۷ ) هر دو از أبي سعيد الخدري روايت کرده اند  
<sup>۷</sup> اقامه ی حجت با فهم حجت تفاوت دارد . فهم حجت دست مبلغ نیست، وظیفه مبلغ رساندن پیام به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم و از کانل شرعی آن است؛ و فهم حجت به گیرندگی و اسبابی بستگی دارد که خود شخص جهت فهم پیام مبلغ فراهم نموده است.  
<sup>۸</sup> مجموع الفتاوی: ۱۶۵/۳۵-۱۶۶

۱- رویگردانی از حجت و بی ارادگی و عدم عمل متناسب با آن<sup>۵۹</sup>

۲- لجبازی بعد از قیام حجت و بی ارادگی در برابر آن<sup>۶۰</sup>

در این صورت اولی مشمول کفر اعراض و رویگردانی می شود و دومی نیز مشمول کفر عناد و لجبازی می گردد. اما کفری که بر اثر جهل و عدم اقامه ی حجت و عدم دسترسی به شناخت آن حاصل می گردد، الله متعال عذاب دادن چنین موردی را تا زمانی که حجت فرستاده ها اقامه نکرده نفی نموده است<sup>۶۱</sup>

ابن قیم باز می گوید: اگر گفته شود: آیا برای چنین ضلالت و سرگردانی که شخص خیال می کند بر هدایت است عذری وجود دارد؟ همچنانکه الله متعال می فرماید: و يحسبون أنهم مهتدون (الزخرف/ ۳۲) گفته می شود: برای چنین مورد و موارد مشابهی که منشأ گمراهی آنها اعراض و رویگردانی از وحی است که رسول صلی الله علیه وسلم آن را آورده عذر نمی باشد هر چند که گمان برد که بر راه راست و هدایت یافته است چنین شخصی در رویگردانی از پیروان داعی حق راه افراط را پیموده و در این صورت گمراهی به دلیل اعراض و تفریطش می باشد. و این بر خلاف کسی است که گمراهی به دلیل عدم رسیدن پیام و ناتوانی در رسیدن به آن است، چنین موردی دارای حکم دیگری است و وعیدهای قرآن مشمول اولی می گردد. اما دومی: الله متعال کسی را قبل از اقامه ی حجت عذاب نمی دهد. همچنانکه می فرماید: «وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا» و باز می فرماید: رسلاً مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل (النساء / ۱۶۵) و باز در مورد اهل آتش می فرماید: «وما ظلمناهم ولكن كانوا هم الظالمين» (النحل / ۱۱۸) <sup>۶۲</sup>

همچنین می گوید: اقامه ی حجت چگونه صورت می گیرد؟ این امر در زمانی با زمان دیگر و در مکانی با مکان دیگر متفاوت است، اقامه ی حجت در زمانی که علم و دانش دینی در حال شکوفائی است و در میان مردم فراگیر است با زمانی که علم دینی در حال انحطاط و غریبی است متفاوت است. همچنین آنچه که در شهرهای دارای عالم و علماء صدق می کند در مکانهای دور افتاده ای که از علم و علمایان دینی دور هستند متفاوت است. علاوه بر این اقامه ی حجت از شخصی به شخص دیگر به دلیل اختلاف در میزان علم و توانائی های آنها متفاوت است و هر کدام مستحق روشی خاص می باشند.

<sup>۵۹</sup> کفر اعراض که عده ای آن را مساوی تولی در کفر و ایمان گرفته اند: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (السجدة/۲۲)

<sup>۶۰</sup> کفر حجب و انکار که عبارت است از انکار با علم و زبان و قلب: قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (الأنعام: ۳۳)

<sup>۶۱</sup> طریق الهجرة "ص ۴۱۴

<sup>۶۲</sup> مفتاح دار السعادة "تحت فصل: (المعرضون عن الذكر) تحقيق الشيخ علي حسن الحلبي الأثري . ۲۰/۱

و نکته ی کلیدی در قیام حجت این است که شخص معین فهمی مجمل در حد بر طرف نمودن کفر و شرک و بدعت و جاهلیتی که در آن افتاده است پیدا کند و شرط نیست فهمی دقیق مانند اهل فقه و حکمت داشته باشد. همچنین شرط نیست که شخص به فهم مطلب اقرار کند بلکه این به قضاوت مبلغ بر می گردد که تشخیص دهد فرد مطلب را فهمیده است یا خیر؟! چون اکثر اهل کفر و نفاق با آنکه حجت را دانسته و فهم کرده اند اما آن را انکار می کنند، همچنانکه الله متعال این واقعیت را در مورد قوم فرعون ذکر کرده و می فرماید: «وجحدوا بها واستيقنتها أنفسهم» والله أعلم<sup>۶۳</sup>

همچنین می گوید: قیام حجت به نسبت زمانها و مکانها و اشخاص مختلف است، حجت الله بر کفار در زمانی با زمان دیگر و ناحیه ای با نواحی دیگر متفاوت است و قیام حجت شخصی با شخص دیگر نیز به دلیل نبود یا ضعف در عقل و شناخت مانند صغیر و دیوانه فرق دارد. ممکن است شخص به دلیل عدم فهمش مانند کسی که (بلسان قومه) صحبتها را نمی فهمد و مترجمی هم نیست که برایش ترجمه کند، چنین شخصی مانند انسان کوری است که چیزی را نمی شنود و قدرت فهم نیز ندارد. چنین شخصی یکی از چهار موردی است که در روز قیامت عذر عدم رسیدن حجت دارند و یدلون علی الله بالحجة يوم القيامة "»

### إتمام حجت بر بندگان خدا به شرط علم وعمل

ابن تیمیه می گوید: «والحجة على العباد إنما تقوم بشيئين بشرط التمكن من العلم بما أنزل الله، والقدرة على العمل به، فأما العاجز عن العلم كالمجنون أو العاجز عن العمل فلا أمر عليه ولا نهى، وإذا انقطع العلم ببعض الدين أو حصل العجز عن بعضه، كان ذلك في حق العاجز عن العلم أو العمل بقوله كمن انقطع عن العلم بجميع الدين أو عجز عن جميعه كالمجنون مثلاً.»

كما أن الداخل في الإسلام لا يمكن حين دخوله أن يلحق جميع شرائعه ويؤمر بها كلها، وكذلك التائب من الذنوب، والمتعلم والمسترشد، لا يمكن في أول الأمر أن يؤمر بجميع الدين ويذكر له جميع العلم، فإنه لا يطبق ذلك وإذا لم يطقه لم يكن واجباً عليه في هذه الحال، وإذا لم يكن واجباً لم يكن للعالم والأمير أن يوجبه جميعه ابتداءً، بل يعفو عن الأمر والنهي بما لا يمكن علمه وعمله إلى وقت الإمكان، كما عفى الرسول عنه إلى وقت بيانه، ولا يكون ذلك من باب إقرار المحرمات وترك الأمر بالواجبات لأن الوجوب والتحریم مشروط بإمكان العلم والعمل، فإن العجز مسقط للأمر والنهي وإن كان واجباً في الأصل»<sup>۶۴</sup>

<sup>۶۳</sup> طریق الهجرتین ص ۴۱۲-۴۱۳

<sup>۶۴</sup> مجموع الفتاوی: ج ۵۹/۲-۶۰

إتمام حجت بر بندگان خدا به دو شرط اقامه می شود:

۱- توانایی و دسترسی به علم و آگاهی در باره ی آنچه خداوند نازل کرده است.

۲- قدرت و توانایی عمل به آن.

پس کسی که از دسترسی به علم و آگاهی (درباره ی آن) عاجز باشد مانند دیوانه و نیز کسی که از عمل کردن به آن ناتوان باشد، پس امر و نهی بر چنین کسانی نمی باشد؛ و هنگامی که علم نسبت به بعضی از اموردین قطع شود و یا عجز به بعضی از امور دین حاصل گردد، کسی که از علم و عمل به دین ناتوان است نیز همانند کسی است که از آگاهی نسبت به تمامی امور دین محروم بوده و یا از تمام امور دین عاجز گشته است. همانگونه که اگر کسی وارد اسلام شود، در حین وارد شدن به اسلام امکان ندارد که تمام شرائع اسلام به او إلقاء گردد یا به تمام امور دین امر شود. و همانطور که توبه کننده از گناهان و طلب و مسترشد امکان ندارد که در اول مرتبه به تمام امور دین دستور داده شود یا تمام علوم به او تدریس شود، زیرا توان آنرا ندارد. در نتیجه در این حال (آن موارد) بر آنها واجب نیست.

بنابراین دیگر برای عالم و امیرجایز نیست که (در آن حال) تمام موارد را بر آن تحمیل کند. بلکه بهتر است تاوقت امکان، از امر و نهی در مورد چیزهایی که امکان علم و عمل به آنها وجود ندارد چشم پوشی کند. همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و سلم تا هنگام بیان (آن مورد) از آنها چشم پوشی کرد. و این حالت از باب اقرار کردن به محرمات و ترك واجبات به شمار نمی رود. زیرا واجب بودن و تحریم، مشروط هستند به شرط امکان علم و عمل. و عجز و ناتوانی ساقط کننده ی امر و نهی هستند اگر چه در اصل واجب باشد. "

### جایگاه اقامه ی حجت بر کفار و مرتدین پس از آمدن پیامبر خاتم

ابن تیمیه در مورد اتمام حجت بر غیر مسلمین با آمدن پیامبر صلی الله علیه و سلم و قرآن می گوید: «وَدَلِّكَ أَنَّ أَصُولَ الدِّينِ إِمَّا أَنْ تُكُونَ مَسْأَلٍ يَجِبُ اعْتِقَادُهَا قَوْلًا أَوْ قَوْلًا وَعَمَلًا كَمَسَائِلِ التَّوْحِيدِ وَالصِّفَاتِ وَالْقَدْرِ وَالنَّبُوءَةِ وَالْمَعَادِ. أَوْ دَلَائِلَ هَذِهِ الْمَسَائِلِ. أَمَّا الْقِسْمُ الْأَوَّلُ: فَكُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ وَاعْتِقَادِهِ وَالتَّصَدِيقِ بِهِ مِنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ فَقَدْ بَيَّنَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ بَيَانًا شَافِيًا قَاطِعًا لِلْعُدْرِ. إِذْ هَذَا مِنْ أَعْظَمِ مَا بَلَّغَهُ الرَّسُولُ الْبَلَاغَ الْمُبِينَ، وَبَيَّنَّهُ لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ مَا أَقَامَ اللَّهُ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ فِيهِ بِالرُّسُلِ الَّذِينَ بَيَّنُّوهُ وَبَلَّغُوهُ».<sup>٦٥</sup>

«و به همین خاطر اصول دین یا شامل مسائلی است که اعتقاد به آن با قول، یا قول و عمل واجب است، مانند مسائل توحید و صفات و قدر و نبوت و معاد؛ یا دلایل مربوط به این مسائل. اما دسته اول: پس همه آنچه که مردم برای شناخت و اعتقاد و تصدیق کردنش برای این مسائل به آن احتیاج دارند، خداوند و رسولش به تحقیق که آن را بیان کرده اند؛ بیانی شافی و قاطع که عذری در خود نمی‌گیرد. و این از بزرگترین اموری است که رسول آن را ابلاغی آشکار نموده است، و برای مردم آن را بیان نموده است و این موارد از بزرگترین مواردی است که خداوند با آن حجتش را بر مردم به وسیله رسولانش اقامه نموده و تبیین و ابلاغ کرده است.»

با این وصف مشخص است که رساندن و اقامه ی حجت نبوی برای مسلمان و کافر تفاوت‌های اساسی دارد. شخصی که بر باوری غیر از دین اسلام باشد، چه اقامه ی حجت شده باشد یا نه، در این دنیا بر وی حکم کفار صادر می‌گردد. این دسته همچون اهل فترت در قیامت عذاب داده نمی‌شوند مگر بعد از اقامه ی حجت.

اما مسلمین و کفاری که پس از آمدن رسول خاتم صلی الله علیه وسلم بر آنها حجت اقامه شده و آنها بعد از رد و انکار حق، مشمول کفری شده اند، این کفر آنها برای قیامت آنها بدون شک کفر معذب علیه است و در دنیا نیز مشمول احکام مختلف متعلق به کفار ۵ گانه ی اصلی : ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/۱۷) و ۶- کفار مرتد : وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ (بقره/۲۱۷) می‌شوند یعنی: اهل کتاب (یهود و نصارا) و شبه اهل کتاب (مجوس و صابئین) یا باید مسلمان شود یا جزیه دهد یا بجنجد، و کفار غیر اهل کتاب و سکولاریستها (مشرکین / احزاب) یا باید اسلام بیاورند یا کشته شوند. و قدیم مسلمانانی هم که بعد از تمام این مراحل باز آگاهانه و عمدتاً و به میل خودشان و اختیاری بر کفر و شرک خود اصرار دارند شامل حکم مرتدین گشته که یا باید دوباره به اسلام برگردند یا کشته شوند.

در این صورت مسأله اقامه حجت نبوی بر جامعه ی کفار و غیر مسلمانان به اجماع صحابه و رای بزرگان دین تمام شده است و با آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرآن، دیگر مسأله اقامه حجت بر آنان خاتمه یافته است و مسأله عذر به جهل برای غیر مسلمانان باقی نمانده است. به همین دلیل هر کسی بگوید که آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرآن برای غیر مسلمانان تا روز قیامت برای تنظیم چگونگی روابط مومنین با آنها در دنیا حجت نیست، پس آن شخص بر خلاف شریعت الله صحبت کرده است.

غیر مسلمان اگر هم از اصول شریعت پیامبر خاتم چیزی نداند و جاهل باشد باز بدون در نظر گرفتن اقامه حجت و شروط و موانع تکفیر، کافر می‌گردد. ابن قیم جوزی در مورد این دسته از «کفار» و مقلدین آنها می‌گوید: «طبقة المقلدين وجهال الكفرة وأتباعهم وحميرهم الذين هم معهم تبعاً لهم يقولون: إنا وجدنا آباءنا على أمة، ولنا أسوة بهم». تطبقه مقلدين و نادانان کافر و الاغان دنباله روی آنان می‌گویند: ما پدرانمان بر سر این منهج بوده اند و ما نیز اسوه مان آنان هستند (برای ما اسوه هستند).

همچنین امام ابن قیم در مورد این «کفار» می‌گوید: «وقد اتفقت الأمة على أن هذه الطبقة كفار وإن كانوا جهالاً مقلدين لرؤسائهم وأئمتهم إلا ما يحكى عن بعض أهل البدع أنه لم يحكم لهؤلاء بالنار وجعلهم بمنزلة من لم تبلغه الدعوة، وهذا مذهب لم يقل به أحد من أئمة المسلمين لا الصحابة ولا التابعين ولا من بعدهم، وإنما يعرف عن بعض أهل الكلام المحدث في الإسلام». «امت متفق‌اند که این طبقه کافرند هر چند جاهل باشند و مقلد بزرگان‌شان و امامانشان باشند، هر چند که از بعضی از اهل بدعت آمده است که اینان را از اهل آتش به حساب نیاورده اند، بلکه به منزله آنانی قرار داده اند که دین به آنان نرسیده است!! این مذهب را هیچ کدام از امامان اینگونه نگفته است و نه از صحابه و نه تابعین و نه بعد از آن سخن اینگونه نگفته اند. آنانی که این سخن را گفته اند اهل کلام بوده اند».

در ادامه می‌گوید: «وصح عنه أنه قال صلى الله عليه وسلم: "إن الجنة لا يدخلها إلا نفس مسلمة"، وهذا المقلد ليس بمسلم، وهو عاقل مكلف، والعاقل المكلف لا يخرج عن الإسلام أو الكفر». «از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که فرموده است: وارد بهشت نمی‌رود مگر نفس مسلمان و این شخص مقلد هم مسلمان نیست؛ و او عاقل و مکلف است و عاقل مکلف، از کفر یا اسلام خارج نیست».

و امام ابن قیم در آخر به معرفی اسلام پرداخته و می‌گوید: «والإسلام هو توحيد الله وعبادته وحده لا شريك له، والإيمان بالله وبرسوله واتباعه فيما جاء به، فما لم يأت العبد بهذا فليس بمسلم وإن لم يكن كافراً معانداً فهو كافر جاهل. فغاية هذه الطبقة أنهم كفار جهال غير معاندين، وعدم عنادهم لا يخرجهم عن كونهم كفار». «لا و اسلام عبارت است از وحدانیت الله و عبادت کردنش به تنهایی و بدون شریک قرار دادن برایش. و ایمان آوردن به الله و پیامبرش و پیروی از دینی که آورده است، هر بنده ای این موارد در او نباشد مسلمان نیست

<sup>۶۶</sup> طریق الهجرتین و باب السعادتین ۱/۴۱۱-الناشر: دار السلفية، القاهرة، مصر).  
<sup>۶۷</sup> [۶۸] همان. نیز (۸۹۶/۲).

و اگر کافری معاند نباشد، پس او کافری جاهل است. پس کمترین حکم این گونه اشخاص این است که آنها کافری جاهل هستند، که عناد ندارند، و عدم عناد آنها دلیل نمی‌شود که کافر نباشند».

دقت شود که ابن قیم این سخنان را در مورد «کفار» گفته است نه مسلمین، که متأسفانه عده ای از همان ۵درصدی ها این حکمی که در مورد «کفار» داده شده است را با قیچی کاری های ناشیانه بر مسلمین تطبیق می دهند و سائیری های جنگ نرم و روانی دشمن نیز در ترویج و نشر این تحریفات به کمک این بخش از ۵درصدی ها آمده اند.

### فرق میان رسیدن حجت با فهم آن<sup>۶۸</sup>

برای کفار تنها آمدن پیامبر و رسانیدن قرآن و پیام وی به آنها در حد شناختی که در حد «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» باشد اقامه ی حجت الله بر آنان است و همین شناخت ظاهری برایشان کافی است. با آنکه اکثر کفار با وجود اقامه ی حجت باز به دلایلی از فهم آن عاجز هستند، اما با این وجود این نفهمی آنها، که خودشان اسباب آن را فراهم نموده اند، برایشان عذر نمی‌گردد. الله متعال در این مورد می‌فرماید: "أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" (فرقان/۴۴)

در این صورت اصل عام در مورد حجت غیر مسلمین، رسیدن آن به شخص مکلف است، کسی که حکم شرع به وی برسد حجت بر وی اقامه شده است همچنانکه ابن عباس گفته است: "من بلغه القرآن فهو له نذير"<sup>۶۹</sup> اما میان اهل علم در مورد فهم حجت و جزئیات این اصل و صدور حکم بر شخص مسلمان دو قول وجود دارد: <sup>۷۰</sup>

۱- برای شخص شنونده یا بیننده تنها قرائت و خواندن حکم کافی نیست بلکه علاوه بر آن شخص باید توانائی فهم آنچه بر وی عرضه می‌شود را داشته باشد، منظور از این فهم فهمی است مجمل و

<sup>۶۸</sup> انظر في هذا: الجهل بمسائل الاعتقاد وحكمه لمعاش ص ۲۱۶، حقيقة البدعة وأحكامها للغامدي ۲/ ۲۴۲، موقف أهل السنة من أهل البدع للرحيلي ۱/ ۲۱۶، التبيان لعلاقة العمل بمسمى الإيمان لعلي سوف ص ۲۷۵، نواقض الإيمان القولية والعملية لعبد العزيز آل عبد اللطيف ص ۷۳،

<sup>۶۹</sup> تفسير الطبري . ۱۶۳/۷

<sup>۷۰</sup> موقف أهل السنة من أهل البدع للرحيلي ۱ / ۲۰۵

کلی، به نحوی که شخص قادر باشد تصویری کلی از این امر جدید داشته باشد، نه فهمی جزئی و دقیق مثل متخصصین .

امام شافعی می گوید: "الله تعالی أسماء وصفات جاء بهاكتابه، وأخبر بها نبيه صَلَّى اللهُ عليه وسلّمأتمته، لا يسع أحد من خلق الله تعالى قامت عليه الحجة ردها، لأن القرآن نزل بها، وصح عنرسول الله صَلَّى اللهُ عليه وسلّم القول بها فيما روى عنه العدول، فإن خالف ذلك بعد ثبوتالحجة فهو كافر، فأما قبل ثبوت الحجة عليه فمعذور بالجهل .... ولا يكفر بالجهل بها أحدإلا بعد انتهاء الخیر إليه بها".<sup>۷۱</sup>

از ظاهر گفتار امام شافعی فهمیده می شود که برای شخص جاهلی که این صفات الله متعال را رد می کند تنها قرائت آیات باعث اقامه ی حجت بر وی نمی گردد، بلکه باید حکم شرعی برای شخص آشکار و روشن گردد .

ابن العربي المالکي نیز می گوید: شخص جاهل و کسی که در این امت دچار خطاء می گردد چنانچه عملی کفرآمیز و شرکی را انجام دهد مشرک و کافر نمی گردد، او به واسطه ی جهل و خطأ دارای عذر است تا زمانی که حجت و دلیل برایش به گونه ای واضح و روشن بیان شود که با چیز دیگری اشتباهی گرفته نشود، و شخص با وجود چنین آگاهی، منکر امری ضروری در دین گردد که تمام مسلمانان بدون نظر و تأمل آن را می شناسند و برایشان آشکار و معلوم شده است.<sup>۷۲</sup>

ابن تیمیة نیز می گوید: کسی که به الله و رسولش ایمانی کلی و مطلق داشته باشد، و چنان آگاهی به وی نرسیده باشد که خوب و بد شریعت را تشخیص دهد، در این صورت حکم بر کفر وی داده نمی شود تا زمانی که حجتی بر وی اقامه گردد که اگر با آن مخالفت شود شخص کافر می گردد. در حالی که بسیاری از مردم در تأویل قرآن دچار خطاء و اشتباه می گردند و بسیاری نیز در معانی قرآن و سنت نا آگاه و جاهل هستند، و علاوه بر اینها، خطاء و فراموشی از این امت برداشته شده اند، در این صورت شخص کافر نمی گردد مگر بعد از روشنگری و آشکار شدن حکم.<sup>۷۳</sup>

<sup>۷۱</sup> رواه ابن قدامة في إثبات صفة العلو ص ۱۲۴ ، وابن أبي حاتم في مناقب الشافعي كما ذكر الحاف في الفتح ۴۱۷/۱۲ ، وأورده ابن القيم مسندا في اجتماع الجيو الإسلامية ص ۹۴ وقال الألبانی في تصر العلو ص ۹۴: رجاله ثقات.

<sup>۷۲</sup> نقله القاسمي في محاسن التأويل ۵ / ۱۳۰۷

<sup>۷۳</sup> مجموع الفتاوى ۲۴-۲۳/۱۲ وله كلام كثير يأتي عرض بعضه أثناء هذه المسألة.



۲- تنها با رسیدن حکم به شخص مسلمان، بر وی اقامه ی حجت شده است؛ حتی اگر آن را نیز نفهمد. عده ای از پیروان محمد بن عبدالوهاب و دعوت نجد و نجدیت دارای چنین دیدگاهی هستند.

چون إسحاق بن عبد الرحمن بن حسن گله پس از بیان چند جمله از محمد بن عبدالوهاب می گوید: حجت بر کسی که قرآن به وی رسیده و آن را شنیده اقامه شده است هر چند که قرآن را نفهمیده باشد. عبد الله أبو بطین نیز بر همین مطلب تأکید کرده و چنین اشخاصی را دارای عذر به جهل نمی داند.<sup>۷۶</sup>

حمد بن ناصر بن معمر حنبلی<sup>۷۷</sup> در مورد فهم حجت گفته است: منظور از قیام حجت این نیست که شخص آن را به گونه ای روشن و واضح بفهمد که انسانهای زاهد و پارسا آن را می فهمند.<sup>۷۸</sup>

رشید رضا<sup>۷۹</sup> در تعلیقی بر این کلام می گوید: این شرط و قید شیخ ابهامات سخنان قبلی وی که به ذهن خواننده می رسد را برطرف می کند، چون عده ای از علمای نجد بر این باورند که حجت تنها با رسیدن و ابلاغ قرآن به مردم اقامه می گردد هر چند که آن را نفهمیده باشند و این عاقلانه نیست.... از این شرط و قید شیخ یادگرفتیم که فهمی که آن را شرط اقامه ی حجت نمی داند فهم درک عمیق و فقه نصوص است نه فهم لغوی.... و مشرکینی که الله آنها را به کرو لالی که بر قلبهایشان مهر نهاده شده است توصیف می کند، تمام اینها مدلول آیات قرآن در توحید و رسالت را می فهمیدند چون آنها اهل لغت و ادبیات بودند.<sup>۸۰</sup>

شیخ عبد اللطیف می گوید: و در قیام حجت شرط نیست که شخص از الله و رسولش فهمی همچون فهم کسانی داشته باشد که به آنچه که پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده است ایمان، پذیرش و انقیاد خالصانه دارند.<sup>۸۱</sup>

محمد رشید رضا می گوید: "کسی که دعوت را نفهمد حجت بر وی اقامه نگشته است... و در این زمینه کبار علماء معاصر نجد در مجلس الإمام عبد العزیز بن فیصل دچار اختلاف شدند.... دلیل شیخ عبد الله بن بلیهد بزرگ این بود که مهم فهم حجت است نه فقط رساندن حجت بدون فهم، و برای آنها دلایل صریح و

<sup>۷۴</sup> برادر عبد اللطیف صاحب کتاب مصباح الظلام

<sup>۷۵</sup> حکم تکفیر المعین ص ۱۳ / أن الحجة قامت بالقرآن علی کل من بلغه وسمعه ولو لم يفهمه .

<sup>۷۶</sup> الدرر السنیه ۱۰، / ۳۱۵ وانظر تفصیلاً فی قول الشیخ أبو بطین: نواقض الإیمان للوهیبی ۲۵۳/۱، وأیضاً / ۲۸۲

<sup>۷۷</sup> حمد بن ناصر بن عثمان بن معمر، من فقهاء الحنابلة، ودعاة التوحید فی نجد، له مؤلفات ورسائل منها: الفواکه العذاب فی الرد علی من لم یحکم السنة والکتاب، والنیذة الشرفه . توفي ۱۲۵۵ . ترجمته فی: الدرر السنیه . ۳۸۲ / ۱۶

<sup>۷۸</sup> النیذة الشرفه لابن معمر (ضمن مجموعة الرسائل والمسائل ۵ / ۶۳۸) وانظر: موقف أهل السنة للرحبلی ۲۱۹/۱

<sup>۷۹</sup> محمد رشید رضا، بغدادی الأصل، وولد فی مصر، مفسر وأدیب، وسیاسی ومؤرخ، تتلمذ علی ید محمد عبده، وله مشارکات علمیه من أبرزها مجلته: المنار، وتفسیره: المنار. وله نصره للدعوة السلفیه. توفي ۱۳۵۴ هـ . ترجمته فی: الأعلام للزکلی . ۱۲۶/۶

<sup>۸۰</sup> مجموعة الرسائل والمسائل ۶۳۸/۵

<sup>۸۱</sup> منهاج التأسیس والتقدیس فی کشف شبهات داود بن جرجیس ص ۲۵۱

<sup>۸۲</sup> عبد الله بن سلیمان بن سعود المعروف بابن بلیهد. كان من العلماء المعروفین فی نجد، وله اطلاع علی علوم الشریعة والعصر، توفي: ۱۳۵۹ هـ . ترجمته فی: علماء نجد . ۵۴۲/ ۳

آشکاری از کلام ابن قیم آورد و آنها را به این شیوه قانع نمود<sup>۸۳</sup> و شیخ میان «فهم مجمل» از نص و سخن که مقصود و مراد شارح را به صورت اجمال درک می کند با «فهم مفصل» مثل فهم اهل علم از آن، فرق می گذارد. در این صورت فهم اول (فهم مجمل) یکی از شروط قیام حجت است و فهم دومی (فهم مفصل) یا فهم الهدایه شرط نیست<sup>۸۴</sup>.

شیخ سلیمان بن سحمان می گوید: کسی که به خوبی به وی اقامه ی حجت نشده است مانند جاهلی است که احکام دینش را نمی داند چنین شخصی در واقع به وی اقامه ی حجت نشده است. این حزم نیز می گوید: تمام آنچه گفتیم که انجام دهنده ی فلان عمل بعد از اقامه ی حجت فاسق یا کافر می گردد به این منظور است: کسی که بر وی اقامه ی حجت نشده است معذور و مأجور است هر چند انسان خطاکاری هم باشد.<sup>۸۵</sup>

یادآوری این نکته نیز لازم است: زمانی که از نعمت دارالاسلام که نماد «الجماعة» است و از نعمت شورای اولی الامر، امت و اجماع ناشی از آن محروم گشتیم در واقع پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم که برای امت شاهد بود ما از نعمت شاهد و ارائه ی دین واحد در میان مردم نیز محروم شده ایم. در آن هنگام که مسلمین از تمام این نعمتها بر خوردار بودند الله متعال می فرماید: "يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ" (بقره / ۱۸۵) و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز خطاب به معاذ بن جبل که رهسپار یمن بود چنین سیاستی را در روش برخورد با کفار امر می کند: "بَشِّرُوا وَلَا تُنْفَرُوا، وَيَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا". آسان بگیرید و سخت نگیرید. مردم را امیدوار کنید و مژده بدهید و آن ها را متنفر نکند. اگر این اسلوب در برخورد با کفار هم تطبیق شده است حالا که مسلمین در چنین گرداب و مصیبتی گیر کرده اند و بیشتر از هر زمان نیاز به این قاعده دارند، چگونه باید با آنها برخورد شود؟

### انواع احکام و ریشه های عدم عذر بالجهل در احکام و قوانین شریعت

هنگامی که شخص قصد دارد در مورد امور اساسی چون توحید، مسلمان و کافر و مسائل متعلق به ایمان و شرک و عذر به جهل و... وارد میدان روشنگری گردد باید تمام نصهای موجودی که به موضوع مرتبط

<sup>۸۳</sup> مجموعه الرسائل ۵۱۴/۵ حاشیه (۱)، ۵ / ۵۱۵ حاشیه (۲)

<sup>۸۴</sup> موقف أهل السنة للرحيلي ۲۱۹/۱

<sup>۸۵</sup> منهاج أهل الحق والاتباع ص ۶۸، وانظر: مصباح الظلام ص ۱۲۳-۱۲۴ ط. الهدایة، نواقض الإیمان للوهبي ۱/ ۲۴۳، شبهات التكفير لعمر قريشي ص ۳۶۶، الجهل لمعاش ص ۲۷۰، سعة رحمة رب العالمين ص ۷۳،

<sup>۸۶</sup> الإحكام في أصول الأحكام ۷۱ / ۱

<sup>۸۷</sup> البخاري (۶۹)، ومسلم (۱۷۳۴)

هستند را مد نظر بگیرد و این نصوص را در مکان اصلی آن بدون کنار زدن نصی در نظر بگیرد. چون هیچ نصی وجود ندارد مگر اینکه نص دیگری آن را معین و مقید نساخته باشد، و هیچ نص مغلق و پیچیده ای وجود ندارد، مگر اینکه نص دیگری آنرا گره گشائی و شرح نموده است، و هیچ معنی نص مخفی نمانده مگر اینکه نص دیگری آنرا آشکار ساخته و توضیح داده است، و هیچ نص و امری نیست که يك نص آن را حرام دانسته باشد، و نص دیگری آنرا جایز و حلال قرار داده باشد...

اما آگاهانه و به هر دلیل نفسانی یا برتری دادن یک تفسیر و مذهب خاص و... و گرفتن نصی بدون بیان و اخذ سایر نصوص مرتبط با همان مسأله، امکان اینکه خود شخص را به دلیل کتمان حق به دایره ی کفر و شرک بکشاند و اسباب گمراهی و تفرق و ذللی سایرین را فراهم نماید افزایش می دهد. پس آگاهانه استفاده ی ابزاری کردن از شریعت، که یک نص را در راستای اهدافی غیر شرعی حجت قرار داده و بر این روش غیر شرعی مسائل ایمان و کفر، وعده و وعید را بدون در نظر داشت ده ها حدیث و نصوص دیگر و بدون در نظر داشت، شروط، لوازم و مطالبات آن به کار برد در حالیکه معنی و مفهوم اصلی آن کاملاً چیز دیگری می باشد؛ نه نشان از فقاقت است نه امانتداری نسبت به دین الله و بندگان الله .

در این زمینه می توان به تمایز میان احکام مختص به فرد داخل اسلام شده و اصطلاحاً اهل قبله و غیر مسلمین اشاره کرد . احکامی چون :

- ۱- احکام عقیده : کفر به طاغوت و برائت از سکولاریستها(مشرکین/احزاب) و ایمان به الله = توحید
- ۲- احکام نماز و روابطی ما بین انسان و خالقش
- ۳- احکام معاملات: تنظیم روابط بین انسانها در هر دو عرصه فردی و اجتماعی چون:
  - احکام حکومتی: مباحث مربوط به دولت اسلامی، قدرت حکومتی و حقوق مردم، شوراهای اولی الامر، حدود و تعزیرات و چگونگی روابط با دیگر ملل غیر اسلامی و دارالکفر
  - احکام مالی و اقتصادی: تجارت ، بیع، زکات، صدقات و....
  - احکام احوال شخصیه: (مسائل مختص به پیامبر، زن، مرد، جوان، کودک، فامیل، ازدواج، ارث، طلاق و...)...
  - احکام جزایی: یا فقه العقوبات.
  - احکام محاکمات مدنی و جزایی: (قضا، دعوا، اثبات دعوا، شهادت و قسم و کفاره و...
- ۴- احکام مربوط به آداب عمومی مسجد ، روزه ی ماه رمضان ، حج، جهاد، زکات، ارث و...

۵- و مطالبی چون گناهان کبیره و صغیره، شرک اکبر و اصغر و....

۶- و مواردی چون ظوابط تکفیر و ۴ فیلتر اصلی

۷- و....

اینها مختص مسلمین بوده و شامل غیر مسلمین نمی‌گردد. اما احکامی نیز هستند که مختص کفار اصلی و کفار مرتد است و شامل مسلمین نمی‌گردد.

ذکر تمایز این احکام و قوانین، روشنگری در چگونگی تعامل و برخورد با انسان‌هاست. یعنی زمانی که گفته می‌شود کسی که شهادتین آورد و نماز خواند و بی‌اصطلاح اهل قبله و مسلمان می‌باشد، اما این به این معنی نیست که او حتماً در همین دایره‌ی اسلام باقی می‌ماند و یا وارد بهشت می‌گردد؛ چون ممکن است مرتد گردد یا منافقی باشد در لباس اهل قبله. بر این مبنا شریعت الله جهت برداشتن مشقت و زحمت در تعامل با دیگران در جامعه‌ای که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند این قواعد را بیان نموده و اعتبار دنیوی آن در حد تنظیم روابط و برخورد با دیگران فراتر نمی‌رود.

در راستای شناخت و آگاهی بر این احکام، در میان مسلمین، دارالاسلام که نماینده‌ی الجامعة است و شورای اولی الامر و اجماع ناشی از امت، و به دنبال آن نمازهای جمعه، جلسات سخنرانیها و مکانهای رسمی پرورشی و آموزشی ابزارهای آموزش این احکام به مردم هستند، در صورتی که مردم به احکام علم و آگاهی پیدا کردند دیگر نمی‌توانند در مورد ضمانت اجراء عذری داشته باشند. با این وجود باز می‌بینیم که تعداد زیادی از مسلمین در دارالاسلام نیز مخاطب «ما لا یعلمون» قرار می‌گیرند و یا «اکثرهم لا یعلمون» و... و به آنها سفارش می‌شود که به اهل حکمت و فقه مراجعه کنند اگر نمی‌دانند. یا مشمول: *إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ عَن أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَ النِّسْيَانَ، وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ؛ وَ مَشْمُول: رَبَّنَا لَا تُوَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِيصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ (بقره/ ۲۸۶) و مشمول: و لیس علیکم جناح فیما أخطأتم به و لکن ما تعدت قلوبکم و کان الله غفوراً رحیماً (احزاب/ ۵) می‌گردند.*

امروزه علاوه بر نمازهای جمعه و مجالس سخنرانی، آموزشی که از حقوق فردی یک مسلمان جهت غلبه بر جهل است از کانالهای زیر نیز می‌تواند اداء شود:

۱- پرورش و آموزش همگانی در مدارس و مکانهای تحصیلی

۲- آموزش از طریق کانالهای رادیویی، تلویزیونی و ماهواره ای

- ۳- آموزش از طریق کانالهای اجتماعی و اینترنت
- ۴- آموزش از طریق انجمنها و گروههای مستقل حرفه ای
- ۵- آموزش از طریق روزنامه ها، مجلات و تراکتهای تبلیغی
- ۶- و....

حالا اگر چنین اماکن و امکاناتی وجود نداشتند که این شناخت را طبق آنچه رسول صلی الله علیه و سلم آورده به مسلمین داد، و یا اینکه چنین اماکنی در اختیار دشمنان دین اسلام و دین فروشان خائن و الروبیضه بودند و آنها را به انواع بیماریها و میکروبها آلوده و فاسد نموده باشند، آیا باز در تعامل با مسلمین خطاکار و مجرمی که به احکام جاهلشان کرده اند نمی توان تجدید نظر نمود؟ آیا این مسلمین را نمی توان به دلیل جاهلشان به احکام و قوانین شریعت معذور دانست؟

سکولاریستها با استناد به وجود «قانون» قائل به عذر به جهل نیستند و عده ای از همان ۵درصدی ها نیز با استناد به قول ابن عباس در مورد «غیر مسلمین» مبنی بر اینکه: "من بلغه القرآن فهو له نذیر"<sup>۸۸</sup> وجود «قرآن» را برای «مسلمین» اتمام حجت دانسته و کسی را معذور به جهل نمی دانند.

سکولاریستها جهت توضیح رفتارهای نابهنجار و تخلفات «جاهلانه» ی شهروندان خود از ابزارهایی چون فیزیولوژی، روانشناسی، روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسی سکولاریستی بهره گرفته اند. از کانال روانشناسی اجتماعی رفتار ناشی از جهل افراد را قانون گریزی و ناشی از کاستی های شخصیتی وی تفسیر نموده اند که این هم از ویژگی های خاص زندگی از قبیل سن، سوابق تحصیلی و حرفه ای و وضعیت خانوادگی و دیگر خصوصیات فردی متأثر می گردد. از کانال جامعه شناسی سکولاریستی هم قانون گریزی در شکل کلان را مورد بررسی قرار می دهند. در چنین جوامعی باید ها و ارزشها از طریق ساختار قانونی جامعه و فشارهای اجتماعی وضعیت و رفتار خاصی بر شخص تحمیل می گردد. شخص ناچار است حداقل در ظاهر تابع شرایط موجود باشد و عذر به جهل برایش قابل تصور نیست. دُر این زمینه به بررسی پیشینه ی این دیدگاه می پردازیم.

<sup>۸۸</sup> تفسیر الطبری . ۱۶۳/۷

<sup>۸۹</sup> اخیرا دادگاه های فرانسه با شرایطی ادعای جهل را می پذیرند و غالب نویسندگان فرانسوی از این رویه طرفداری کرده اند.

امروزه در قوانین بسیاری از کشورها می خوانیم که «جهل به قانون عذر نیست» و «جهل به حکم رافع مسئولیت کیفری نیست». ریشه ی عدم پذیرش جهل در سه قرن گذشته در میان سکولاریستهای جهان و بخصوص سرزمینهای تحت اشغال سکولاریستها را می توان در تفسیرهای ویلیام بلکستون<sup>۱۰</sup> رد یابی کرد که در این زمینه می گوید: «همه نسبت به قانون، در امور کیفری عالم فرض شده و جهل به آن عذر محسوب نمی شود و در حقوق رم نیز این چنین است».

این ادعای بلکستون لافل دارای دو اشکال است:

- ۱- او در نسبت این قاعده به حقوق رم اشتباه کرده است چون نویسندگان حقوق رم هم این قاعده را تنها در حقوق خصوصی جاری می دانستند.
  - ۲- از نظر بلکستون قاعده «جهل عذر نیست» مستقل نمی باشد، بلکه مبتنی بر پیش فرض عالم بودن مردم است که در زمان او چنین بوده؛ اما در حال حاضر، که شاهد انبوهی از قوانین کیفری هستیم، این فرض به دور از واقعیت است و آنچه هم که مبتنی بر این فرض است (جهل عذر نیست) حقیقت نخواهد داشت.
- به تبعیت از بلکستون سکولاریستها و التقاطی های سرزمینهای مسلمان نشین که از طرفداران ابقای قاعده ی «جهل به حکم عذر نیست» گشته اند دلایلی را ذکر کرده اند که مهمترین آنها از این قرار است:

- ۱- «ادعاهای جهل به قانون باعث می گردد راست و دروغ گفته های افراد با مشکلاتی روبرو شده و روند رسیدگی به پرونده ها را کند یا حتی متوقف می کند». اما این به ناتوانی مجریان بر می گردد و توجیه گرحق و عدالت نیست. بلکه قاضی یا حاکم باید از چنان علم و زیرکی برخوردار باشد که یا ادعای جهل را بپذیرد یا کذب آنرا ثابت کند.
- ۲- «قبول ادعای جهل مردم باعث می شود مردم به جاهل ماندن تشویق شده و ارزش جهل بیشتر از علم شود». اما این نیز این توهم را می رساند که تنها راه آموزش مردم اجرای حدود و مجازات می باشد.

---

<sup>۱۰</sup> ویلیام بلکستون ( ۱۴ فوریه ۱۷۸۰م. / ۱۰ جولای . ۱۸۲۳ م ) بازمانده پارچه فروشی در شهر لندن است که در آکسفورد درس خوانده و در سال ۱۷۴۳ دستیار آموزشی و در سال ۱۷۴۶ به عنوان وکیل به عضویت کانون وکلای در آمد و بعد از سالها کار اجرایی و وکالت در سال ۱۷۵۸، هنگامی که حقوقدان دیگری به نام چارلز ونیز کرسی داوطلبانه سخنرانی در موضوع حقوق را در دانشگاه به راه انداخته بود به آکسفورد برگشت. سخنرانیهای بلکستون به عنوان تفسیر حقوق انگلستان در آنجا ایراد شده و آن کرسی همچنان باقی است.

۳- «زمانی که امری را قانونی اعلام کردیم قاعده این است که در اجرای آن خللی ایجاد نشود و در تمام شرایط به آن عمل شود.» در این مورد نیز قبول جهل جاهلین خللی بر قوانین وارد نمی کند . چون مجازات فرد سالمی که اصلا در فکر انجام جرم نبوده ظالمانه است، و هدف قانون از اجرای حدود بر مردم: اتمام حجت بر مجرم جهت تأدیب و پاک نمودن مجرم و تربیت مجرم و دیگران است، نه بر انسان غیر مجرم .

اما باید تأکید کرد که ریشه های حقیقی «عدم پذیرش جهل» به شریعت یهود بر می گردد. در این شریعت مردم هر هفته موظف به شرکت در کلاس آموزش قانون بودند، یعنی چیزی داشتند چون نماز جمعه ی مسلمین. این قوانین هر هفته آموزش داده می شد و برای مردم قانون و احکام شریعت امری آشنا و شناخته شده بود . در این صورت صحیح و طبیعی بود که عذری پذیرفته نشود چون مردم واقعا آگاه بودند.

اما در وضع موجود که همه ی مسلمین از یک حکومت اسلامی واحدی برخوردار نبوده که نه آموزش قانون شریعت الله برای آنها در شکل صحیح و امروزی آن وجود دارد و نه تطبیق و اجرائی نمودن آن، و از طرق مختلف نیز با آموزش و تحکیم قوانین شریعت الله مبارزه می شود و تقریبا آموزش در تمام سرزمینهای تحت حاکمیت کفار سکولار حالت حاشیه ای و حتی زیر زمینی به خود گرفته و در پناه دموکراسی سکولاریستها صدها تفسیر و فرقه از آن منشعب شده و جنگ روانی وحشتناکی بر علیه مسلمین شریعت گرا در جریان بوده و تطبیق آن نیز در سرزمینهای محدود به اجرا درآمده و در برابر همین گروه اندک نیز هزاران ملای دین فروش سوء و الرویضه با در اختیار داشتن تمام رسانه های تلویزیونی و ماهواره ای و منابر مساجد مشغول بدگمان کردن مسلمین به این عده ی قلیل و «الجماعة» و دارالاسلام بوده و علاوه بر آن روزانه صدها مسلمان به طرق مختلف قتل عام می شوند و تفرق، فقر، نا امنی، آوارگی و ویرانی و... گریبانگیر مسلمین شده است چه ؟

هنگامی که مسلمین دارای حکومت یکپارچه ی اسلامی بودند و حس عمومی مسلمین باقانون شریعت الله همراه بود، به این معنا که هرگاه مسلمین با مسئله ای مواجه می شدند می توانستند از اهل فقه سؤال کنند و آنها نیز بدون ترس قادر به پاسخ «کامل و واحد» بودند و بر وجوب علم آموزی و اهمیت آن نیز پی برده بودند، و به دلیل سرپیچی از علم آموزی مورد مجازات و تهدید قرار می گرفتند و... تحت این شرایط ، امام شافعی علم دین را به دو قسم خاص و عام تقسیم کرده و در قسم اول، همچون احکام ضروری مثل نمازهای

<sup>۹۱</sup> الإمام الشافعی - رحمة الله تعالى - بعبارة موجزة فقال :

پنجگانه تحصیل علم را لازم و جاهل را معذور ندانسته است، در مقابل، نسبت به احکامی که اختلافی است و نص خاصی نسبت به آنها وجود ندارد جهل را عذر می‌داند.<sup>۹۲</sup>

اما اکنون مسلمین به ندرت با قانون شریعت الله و اولویتهای آن آشنا هستند، حتی اکثر شیوخ و ملاها نیز بخش اندکی از قوانین و تفسیرهای مربوط به آن را که قفسه های متعددی از کتابخانه ها را به خود اختصاص داده است می‌دانند. مزید بر آن، کثرت قوانین شریعت در امور روز و شبها و تفاسیر دست و پاگیر سکولاریستها و التقاطی های سکولار زده چون اخوان الشیاطین و نجدیت آل سعود و دجالان منتسب به تصوف و عرفان و.. و نبود دولت یکپارچه ی اسلامی این امکان را حتی به دانشجویان قانون شریعت الله نیز نمی‌دهد که بر تمام قوانین شریعت مسلط گردند. پس در زمان ما به دلیل نبود قدرت حکومتی این امکان رفع جهل و شبهه به آسانی برای تمام مسلمین وجود ندارد، جهل به قانون شریعت باید پذیرفته شود؛ و در این شرایط مسئول دانستن جاهل خلاف عدالت است و نوعی ناعدالتی آشکاری در برداشتن عذر به جهل در اموری که به واسطه ی این موانع برای مردم پنهان مانده اند دیده می‌شود.

حتی قانون دانان سکولاری که همچنان نسبت به قاعده ی «جهل به قانون عذر نیست» اصرار دارند، به غیر منطقی بودن آن اعتراف درند و سعی کرده اند که با پیش کشیدن مواردی چون در دسترس بودن «قانون» برای عموم، عطف بما سبق نشدن، مجمل نبودن، باثبات بودن و فراگیری، تا حدی آن را به عدالت نزدیک کنند.

عده ای از مسلمین نیز که در قرون اخیر در معرض این جریان سکولاریستها (مشرکین/احزاب) قرار گرفته اند، و بدون تمایز میان مسلمان و غیر مسلمان، تنها به جای «قانون» کلمه ی «قرآن» را قرار داده اند، با ادبیاتی ویژه آنرا با استناد به سخن کسانی چون محمد بن عبدالوهاب چنین فرموله می‌کنند که: «فإن حجة

---

— إِنَّمَا الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الدِّينِ، وَعِلْمُ الدُّنْيَا، فَالْعِلْمُ الَّذِي لِلدِّينِ هُوَ: الْفَقْهُ، وَالْعِلْمُ الَّذِي لِلدُّنْيَا هُوَ: الطَّبُّ. وَمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الشَّعْرِ وَنَحْوِهِ، فَهُوَ عَدَاءٌ أَوْ عَيْبٌ

— لَا تَسْكُنَنَّ بَلَدًا لَا يَكُونُ فِيهِ عَالِمٌ يُفْتِيكَ عَنْ دِينِكَ، وَلَا طَبِيبٌ يُنْبِئُكَ عَنْ أَمْرِ بَدَنِكَ

— لَا أَعْلَمُ بَعْدَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ أَنْبَلَ مِنَ الطَّبِّ، إِلَّا أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ غَلَبُونَا عَلَيْهِ .

— وفي رواية عنه أنه كان يتلهف على ما ضيع المسلمون من الطب ويقول: ضيعوا ثلث العلم ووكلوا إلى اليهود والنصارى (آداب الشافعي ومناقبه للرازي).

— امام رحمة الله چنین دیدگاه شاملی داشت که انسان مسلمان به دو نوع علم نیاز دارد: علمی که دینش را برایش روش نماید و علوم دیگری که در امر فنی دنیا به او یاری رساند که پیش قراول آن علم پزشکی است.

<sup>۹۲</sup> شافعی، بیّنات



الله هي القرآن؛ فمن بلغه فقد بلغته الحجة»<sup>۹۳</sup> آیس حجت خداوند قرآن است؛ کسی که به او قرآن رسیده باشد، در این صورت حجت به او رسیده است». در حالی که این قاعده مختص غیر مسلمین است.

با این وجود این طیف با آوردن استثنائاتی در مورد عذربه جهل می گویند :

- ۱- کسی که در سرزمینی دور از مسلمین زندگی می کند و قرآن و سنت به او نرسیده است عذر دارد
- ۲- تازه مسلمانی که هنوز احکام اسلام را نمی داند تا رسیدن حکم به وی عذر دارد
- ۳- و جاهل در دارالاسلام در امور خفیه که احتیاج به روشنگری و بیان دارد معذور است، اما در امور آشکاری چون توحید و شرک و محرمات قطعیه چون زنا و ربا و خوردن گوشت مردار و گوشت خوک و شراب پذیرفته نمی شود. چون جهل به واسطه ی بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن و سنت از بین رفته و کسب علم برای کسی که بخواهد آسان گشته است.

این طیف که در واقع همان بخش از ۵ درصدی ها هستند، به تبعیت از جریان جهانی رایج، چنین استدلال کرده اند که اشکالی ندارد منافع فرد در برابر منافع جمع قربانی گردد و اینکه عمل طبق قانون به نحو یکسان به نفع جامعه است، با آنکه این را نیز می دانند که نادیده گرفتن جهل برای افراد جامعه صدمات بیشتری را به دنبال دارد.

هرگاه مسلمانی کسی را به دلیل عملی که جرم بودن آن روشن و آشکار نگشته مجازات نماید، در همان قدم اول احترام به قانون شریعت الله ضعیف خواهد شد. تنها نزول وحی و وجود قانون شریعت کافی نیست بلکه وصول وحی و قانون شریعت نیز لازم است. بسیاری از صحابه زمانی که به حبشه هجرت کرده بودند از نزول بسیاری از احکام و دستورات شریعت بی خبر بودند به همین دلیل راحت دچار اشتباه هم می شدند و بدون آنکه شامل حکم مجرمین گردند عذر به جهل آنها پذیرفته می شد .

**تأکید بر جاهل بودن کفار مشرک و کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها نمی گردد**

<sup>۹۳</sup> فتاوی و مسائل (مطبوع ضمن مؤلفات الشیخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء الرابع) ۱۲/۱

با آنکه عصر قبل از اسلام به عصر جاهلیت و احکام کفار قبل از اسلام به احکام جاهلیت مشهور بوده است، و الله متعال به جاهل بودن این اشخاص گواهی می دهد؛ اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها و مجازات دنیوی آنها، در صورت سرپیچی از قوانین شریعت الله، نمی گردد. سعی می شود به صورت خلاصه به جایگاه عذر به جهل در میان کفار با وجود جهل آنها به حجت نبوی پرداخته شود و اینکه در دنیا و قیامت شامل چه احکامی می گردند .

الله متعال گواهی می دهد که عموم کفار و بخصوص کفار مشرک افرادی جاهل و نادان هستند :

- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (الجمعه/۲)
- أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَّخِطُّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ \* وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (عنكبوت/۶۷-۶۸)
- فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (انعام/ ۱۴۴)
- قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (انعام/ ۱۴۰)
- وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (الحج/ ۲۱)
- كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (الروم/ ۵۹)
- ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ \* إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ( الجاثية/ ۱۸/ ۱۹)
- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَآجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .(ال عمران/ ۶۶/ ۶۵)
- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (نحل/ ۲۴-۲۵)
- وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (توبه/ ۶)

این آیه ی مبارکه ی سوره ی توبه، به جرات می توان گفت : یکی از محکم ترین دلایل قرآنی است که به وضوح حکم کافر بودن شخص مشرک را همراه با جهل شدید ثابت می کند. در این آیه دو وصف برای یک فرد آمد است:

- وصف شرک (أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ)
- جهل (أَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ)

پس در این آیه جهل نسبت اسلام و قرآن و رسالت خاتم الانبیاء از جانب کفار مشرک مانع ثبوت اسم مشرکین بر وی نمی شود. امام طبری در تفسیر این آیه می گوید: خداوند به نبی اش محمد (صلی الله علیه و سلم) متذکر می شود که ای محمد (صلی الله علیه و سلم) اگر یکی از مشرکین همان کسانی که دستور قتال و کشتن آنها را بعد از به پایان رسیدن ماه های حرام داده ام از تو پناه خواست برای اینکه کلام خدا را بشنود که کلام خدا همان قرآنی است که بر تو نازل کردیم،

فَأَجِرْهُ : پس او را امان بده تا کلام خدا (قرآن) را بشنود و بر او تلاوت کنی

ثُمَّ أْبَلِغْهُ مَأْمَنَهُ: سپس بعد از شنیدن کلام خدا اگر تسلیم فرمان خدا نشد او را به مکانی امن برسان

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ: این کار را انجام بده و آنها را امان ده تا کلام خدا را بشنوند و آنها را به مکان امنی برسان به این خاطر که آنها قومی جاهل هستند”.

با دقت در کلام امام طبری در می یابیم: که خداوند با صراحت کامل آن شخص کافر مشرک را جزو مشرکین محسوب می کند در حالی که تا به حال کلام خدا (قرآن) را نشنیده است و با پیامبر اسلام نیز سخنی نگفته است و خود آیه تصریح می کند که آنها جاهلند. این شخص کافری مشرک نامیده شده است در حالی که بر او حجتی از قرآن اقامه نشده است؛ چون این شخص مشرک قبلاً هم به شریعتهای یهودیت و نصرانیت و غیره باز کافر بوده و قبل از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و سلم نیز جزو کفار مشرک بوده است.

ابن تیمیه چنین واضح گفته اند : فَاسْمُ الْمُشْرِكِ ثَبَتَ قَبْلَ الرَّسَالَةِ فَإِنَّهُ يُشْرِكُ بِرَبِّهِ وَيَعْدِلُ بِهِ وَ.. وَكَذَلِكَ اسْمُ الْجَهْلِ وَالْجَاهِلِيَّةِ يُقَالُ : جَاهِلِيَّةٌ وَجَاهِلًا قَبْلَ مَجِيءِ الرَّسُولِ<sup>۴</sup>؛ اسم و عنوان مشرک قبل از رسیدن پیام الهی در حق فاعل شرک ثابت است چونکه وی قبل از آمدن رسول الله برای خداوند شریک و همتا قرار داده است ... و همینگونه قبل از آمدن رسول الله در مورد اسمهای جهل و جاهلیت گفته می شود جاهل و جاهلیت ونکته ی اساسی تر اینکه الله متعال حتی قبل از آمدن بینه(قرآن) و پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم از کفاری در میان «مشرکین و اهل کتاب» معاصر با رسول الله صلی الله علیه وسلم صحبت به میان آورده و می فرماید: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ \* رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً \* فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (بینه/۱-۳) . کافران اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار بر ایشان آید. ...

کفار مشرک که به مسلمین دور تر و نسبت به شناخت اسلام نا آشنا تر از کفار اهل کتاب بودند، طبیعی بود که مخالفت‌های بیشتری داشته باشند، اما اهل کتاب نیز از روی جهالت مخالفت خود را پنهان نکردند . در این صورت الله متعال جهل اهل کتاب را نیز مانعی برای تکفیر آنها نمی داند و به صراحت تمام آنها را کافر می داند :

- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (مائده/۷۲)
- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائده/۷۳)

مشرکین (سکولاریست‌های کنونی) در هر صورت در زمان وجود شریعت‌های تحریف شده ی یهودیت و نصرانیت و قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم کافر شمرده شده اند.

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتدا با کفر به طاغوت و برائت از تمام قوانین و برنامه ها و خدایان دروغینی که توسط این طاغوت‌های ۵ گانه ی « ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا » میان انسانها به وجود آمده بود به توحید و یگانگی الله ایمان آوردند، اما خیلی از واجبات

<sup>۴</sup> مجموع الفتاوی : ۲۰ / ۳۷ و ۳۸ .

و فرایضی که بعدها بر آنها آشکار شد را انجام نمی دادند؛ با این وجود جهل آنها به این موارد کفر به شمار نمی رود.

اطلاق جامعه جاهلی، قوانین جاهلی، حکم جاهلی و جاهل قبل از آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم دال بر وجود کفار قبل از بعثت است. الله متعال رسولی را با دلایلی روشن فرستاده و در کنار اینها هر کسی که «ظاهراً» دینی غیر از دین اسلام برگزیده باشد در این دنیا کافر است و به آنها دو یا سه راه شُفارش می شود که انتخاب هر یک از راهها با این کفار است.

### جایگاه عذر به جهل اهل فتره و اهل کتاب در قیامت

گفته شد که اسم مشرک قبل از ابلاغ پیام اسلام وجود داشته و چنین افرادی در دنیا مشمول قانون کفار مشرک می گردند، اما در صورتی که «حجت نبوی» بر وی اقامه نشده باشد در قیامت مشمول آیه ی: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء/۱۵)» می گردد.

امام ابن حزم در مورد این آیه می گوید: «فنص الله تعالى على أن النذارة إنما تلزم من بلغته وأنه تعالى لا يعذب أحداً إلا بعد إرسال الرسل. فصح بهذا أن من لم تبلغه الدعوة إما لانقراض مكانه وإما لقصر مدته إثر مبعث النبي صلى الله عليه وسلم، فإنه لا عذاب عليه ولا يلزمه شيء، وهذا قول جمهور أصحابنا»<sup>۹۵</sup> از جانب خداوند چنین مقرر شده که اِندازِ پیامبران بر کسی واقع می شود که (اِنداز) به آنها رسیده باشد، و خداوند متعال کسی را عذاب نمی دهد مگر بعد از فرستادن پیامبران. پس بر این مبنا بر کسی که دعوت (پیامبران)، خواه به سبب دور افتادگی مکان او یا کوتاه بودن فاصله ی زمانی او با بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم، به او نرسیده باشد عذابی نیست و چیزی بر او لازم نمی باشد و این قوال جمهور علمای ماست. و یا در حدیث نبوی آمده است: وَلَا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللَّهِ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بَعَثَ الْمُبَشِّرِينَ وَالْمُنذِرِينَ...<sup>۹۶</sup> هیچ کسی به اندازه پروردگار عذر را دوست ندارد و به همین سبب است که پیامبران را به عنوان بشارت دهندگان و بیم دهندگان فرستاده است.

<sup>۹۵</sup> پذیرش اسلام، پرداخت جزیه، شروع جنگ برای اهل کتاب و پذیرش اسلام، شروع جنگ برای مشرکین یا سکولاریستهای کنونی

<sup>۹۶</sup> الأصول والفروع، ص ۱۳۱

<sup>۹۷</sup> متفق علیه

امام بغوی در تفسیر آیه ۶ سوره ی توبه می گوید: (حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ): تنها جنبه ی اخروی یعنی اقامه ی حجت را دارد به عبارتی دیگر هدف از آن تعیین عقاب و ثواب آخرت است. ( ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ): نسبت به دین خدا و توحید آن جاهلند و آنها نیاز مند شنیدن کلام خدا هستند.

امام طبری گوش فرادادن به قرآن را برای آنها جنبه ی اقامه ی حجت دانسته اند، یعنی آن شخص قبل از اقامه ی حجت کافر است و تنها عذابی در کار نیست همانطور که الله جل جلاله می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء / ۱۵)

رسول الله صلی الله علیه وسلم در این زمینه می فرماید: "والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النار" <sup>۹۸</sup>

بر این ساس، کفاری که در مجاورت پیروان آخرین شریعت آسمانی زیسته اند و چنین پیامی به آنها رسیده، اما به آن ایمان نیاورده اند جزو کفار مشرک محسوب می شوند و چه قبل و چه بعد از آمدن پیامبر جدید، دارای عذر به جهل نیستند و در هر حال در برابر پیام یکی از شریعت‌های آسمانی ایستاده اند، در حالی که می بایست به آن ایمان می آوردند؛ و در صورت مرگ مشمول این حکم می گردند: «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران/ ۱۰۳) «یاد کنید نعمت خدا را هنگامی که شما با هم دشمن بودید، پس خدا در دل‌های شما آلفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند برادر یکدیگر شدید و در حالی که بر لبه ی پرتگاه آتش بودید، شما را از آن نجات داد.» در مورد قول خداوند که می فرماید: «شما بر لبه حفره آتش بودید.»

ابن عباس می فرماید: "یعنی شما بر لبه گودال جهنم قرار داشتید در حالی که بین شما و آن، فاصله ای جز مرگ نبود؛ «پس خداوند شما را از آن نجات داد» یعنی به وسیله پیامبر صلی الله علیه وسلم. "وَأَمَامَ سُؤْدِي مِي فَرَمَايِدُ: «كُنْتُمْ عَلَى طَرَفِ النَّارِ مِنْ مَاتِ مِنْكُمْ أَوْ بَقِيَ فِي النَّارِ، فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاسْتَنْقَذَكُمْ مِنْ تِلْكَ الْحُفْرَةِ» "شما بر لبه آتش بودید که اگر هر يك از شما در آن حال می مرد در آتش می افتاد؛ پس خداوند محمد صلی الله علیه وسلم را روانه کرد و شما را به سبب او، از آن آتش نجات داد."

<sup>۹۸</sup> رواه مسلم.

<sup>۹۹</sup> تفسیر روح المعانی الوسی ۲۰/۴

<sup>۱۰۰</sup> جامع البیان: ۳۸-۳۶/۴

امام شافعی می فرماید: «فكانوا قبل إنقاده إياهم بمحمد صلى الله عليه وسلم ، أهل كفر في تفرقهم واجتماعهم، يجمعهم أعظم الأمور: الكفر بالله، وابتداع ما لم يأذن به الله، تعالى عما يقولون علواً كبيراً، لا إله غيره، وسبحانه وبحمده رب كل شيء وخالقه، من حي منهم فكما وصف حاله حياً: عاملاً قائلاً بسخط ربه، مزداً من معصيته، ومن مات فكما وصف قوله وعمله: صار إلى عذابه»<sup>۱۰۱</sup> «أنتها قبل از نجاتشان به وسیله محمد صلی الله علیه وسلم ، در تفرقه و اجتماعشان اهل کفر بودند؛ بزرگترین مواردی که آنها را دور هم جمع می کرد عبارت بودند از: کفر به خدا، وابتداع واحداث چیزی که خداوند به آن اجازه نداده بود. خداوند بسیار بلند مرتبه تر از آن است که آنها می گویند؛ غیر از او معبود دیگری وجود ندارد، پاک و منزّه است و هم اوست پروردگار هر چیزی. هر که از آنها در قید حیات است، حال و وصف او هم آنگونه است که خداوند توصیف کرده و او عامل و گوینده چیزی است که خشم خداوند را برانگیخته است و بر معصیت خود می افزاید؛ و هر کس از آنها می میرد، حالش همان گونه است که خداوند قول و عمل او را وصف کرده است، یعنی مسیر عذاب خداوند را در پیش گرفته است».

امام ابن کثیر در تفسیرش می فرماید: «كانوا على شفا حفرة من النار بسبب كفرهم فأنقذهم الله منها أن هداهم للإيمان»<sup>۱۰۲</sup> «آنها به سبب کفرشان بر لبه گودال جهنم قرار داشتند؛ پس خداوند از طریق هدایتشان به راه ایمان، آنها را نجات داد».

بنابراین در می یابیم که سکولاریستها (= مشرکین = احزاب) قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم بر کفر قرار داشتند و در بین آنها و داخل شدن به آتش جهنم فاصله ای جز مرگ وجود نداشت؛ و این دلیل کافی است بر اینکه پیام و هشدار پیامبران پیشین به آنها رسیده است، زیرا هر کس که پیام پیامبران به او نرسیده باشد، داخل آتش نمی شود.

در روایت انس عنه آمده است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار نخلستان بنی النجار گذر کرد و صدایی شنید و فرمودند: «لولا أن تدافنوا لدعوت الله أن يسمعكم من عذاب القبر ما أسمعني»<sup>۱۰۳</sup> «اگر مرده ها را دفن نمی کردید، از خداوند عزوجل می خواستم که عذاب قبر را به شما بشنواياند، همانگونه که من را از آن شنوا کرد»<sup>۱۰۴</sup>. شیخ ناصر الدین البانی می گوید: «من فوائد الحديث أن أهل الجاهلية الذين ماتوا قبل بعثته عليه الصلاة والسلام معذبون بشرکهم وکفرهم، وذلك يدل على أنهم ليسوا من أهل الفترة الذين لم تبلغهم دعوة نبي،

<sup>۱۰۱</sup> الرساله، مکتب دار التراث: ص ۱۱-۱۲

<sup>۱۰۲</sup> تفسیر ابن کثیر: ۱/۳۷۹

<sup>۱۰۳</sup> سلسله احادیث صحیحه، رقم ۱۵۸

خلافاً لما يظنه بعض المتأخرين، إذ لو كانوا كذلك لم يستحقوا العذاب لقوله تعالى: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»<sup>۱۰۴</sup> از جمله فوائد این حدیث آن است که همانا اهل جاهلیتی که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم مرده بودند، بسبب کفر و شرکشان مورد عذاب واقع شده اند و این دلیل است بر اینکه آنها بر خلاف آنچه بعضی از معاصرین می پندارند، از آن اهل فتره ای به شمار نمی روند که دعوت پیامبری، به آنها نرسیده است. چون در آن صورت (آن مردم جاهلیت) به دلیل این فرموده خداوند که می فرماید: «ما تا هنگامی که پیامبری نفرستیم کسی را عذاب نمی دهیم» مستحق عذاب واقع نمی شدند.

بر این اساس دریافت پیام آخرین فرستاده ی الله «معیار» می شود. در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار»<sup>۱۰۵</sup> سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه وسلم در دست اوست، هرکس از این امت، چه یهودی چه نصرانی، نام مرا بشنود و سپس بدون ایمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن) بمیرد، بدون شك از اصحاب آتش می باشد.

و همچنین در حدیث مسلم، انس روایت می کند که مردی گفت: "ای رسول خدا! پدرم کجاست؟" پیامبر صلی الله علیه وسلم: "در آتش است" پس هنگامی که آن مرد رفت، او را صدا زد و فرمود: "همانا پدر من و پدر تو در آتش جهنم می باشند." امام نووی در شرح این حدیث می گوید: «فیه أن من مات على الكفر فهو في النار ولا تنفعه قرابة المقربين . وفيه أن من مات في الفترة على ما كانت عليه العرب من عبادة الأوثان فهو من أهل النار، وليس هذا مؤاخذه قبل بلوغ الدعوة فإن هؤلاء كانت قد بلغت دعوة إبراهيم وغيره من الأنبياء صلوات الله وسلامه عليهم»<sup>۱۰۶</sup> این حدیث بر این امر دلالت می کند که هرکس بر کفر بمیرد، در آتش است و خویشاوندی هیچ کسی برایش سودی ندارد؛ و همچنین به این مطلب اشاره می کند که هرکس در زمان فتره و بر کیش اعراب که عبادت بت ها را اختیار کرده بودند مرده باشد، پس او نیز اهل آتش است و این عقاب از نوع عقاب مربوط به قبل از رسیدن و ابلاغ دعوت پیامبران نیست؛ زیرا چنین کسانی (اهل جاهلیت) دعوت و پیام ابراهیم و غیر او از پیامبران به ایشان رسیده بود. پس بنا بر این، این حالتی را که ترجیح می دهیم و قرافی اجماع را بر آن نقل کرده است<sup>۱۰۶</sup>

<sup>۱۰۴</sup> السلسلة الصحيحة: ۱/۲۴۷

<sup>۱۰۵</sup> شرح مسلم: ج ۷/۴۵

<sup>۱۰۶</sup> أضواء البيان: ۲/۳۳۸



## کفار اعم از علماء و مقلدین عذر به جهل ندارند و همگی شامل یک حکم می گردند

در این صورت، آن عده که پیام آخرین رسول را دریافت نکرده اند شامل حکم: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء/ ۱۵) می گردند. قول علماء بر آن است که در قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می گیرند. اما در دنیا در صف کفار سکولار (مشرک) قرار می گیرند.

آن عده که رسول و پیام آور را دیده و در برابرش ایستاده اند، با آنکه در دنیا جزو کفار به حساب می آیند، در قیامت نیز وضع دردناکی دارند. زمانی که عده ای از پیروان و روسای کافر خبر جهنمی بودن خود را می شنوند همدیگر را مورد ملامت قرار داده و می گویند:

- وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبا/ ۳۱)
- «وَ إِذِ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ» (غافر/ ۴۷)
- «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا آذَرَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلِهِمْ رَبَّنَا هُوَ لَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ \* وَ قَالَتْ أَوْلَهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ» (اعراف/ ۳۸-۳۹)

و مریدان و پیروان دلیل می آورند برای پرودگار و اشتباهات خود را توجیه می کنند و به گردن دیگران می اندازند که:

- وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا.

<sup>۱۰۷</sup> ابن تیمیة: درء التعارض ۴۰۱/۸ و غیره / وابن القیم: طریق الھجرتین ص ۳۹۶ / وابن کثیر: تفسیر ابن کثیر، ۲۸/۳ که اقوال مختلفی را در مورد آنها به تفصیل بیان نموده است. همچنین جهت شناخت قولهای دیگر از اهل علم به این دو منبع مراجعه شود: التمهید ۱۲۷/۱۸ و نواقض الإیمان اثر وهیبی ۲۹۴/۱

- إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (البقرة/١٦٦-١٦٧)

هنگامي كه تبعيت شده ها (رؤسا) از تبعيت كننده ها (بيروان) بيزاري جويند و عذاب را مشاهده كنند و هرگونه رابطه بين آنها قطع شود، آنگاه تبعيت كننده ها و پيروها مي گویند: اي كاش بار ديگر به دنيا برمي گشتيم و از اطاعت و پيروی آنها برائت و بيزاري مي جستيم همانگونه كه آنها (رؤسا) از ما بيزاري جستند. اينگونه خداوند كردارشان را مايه ي حسرت و پشيماني آنها قرار مي دهد و آنها از آتش خارج نمي شوند.

ابن قيم در مورد اين كفار مي گوید: «طبقة المقلدين و جهال الكفرة و أتباعهم و حميرهم الذين هم معهم تبعاً لهم، يقولون: إنا وجدنا آباءنا على أمة و إنا على أسوة بهم، ومع هذا فهم تاركون لأهل الإسلام غير محاربين لهم، كنساء المحاربين و خدمهم و أتباعهم الذين لم ينصبوا أنفسهم لما نصب له أولئك أنفسهم من السعي في إطفاء نور الله و هدم دينه و إخماد كلماته، بل هم بمنزلة الدواب. وقد اتفقت الأمة على أن هذه الطبقة كفار و إن كانوا جهالاً مقلدين لرؤسائهم و أئمتهم، إلا ما يحكى عن بعض أهل البدع أنه لم يحكم لهؤلاء بالنار و جعلهم بمنزلة من لم تبلغه الدعوة، و هذا مذهب لم يقل به أحد من أئمة المسلمين لا الصحابة و لا التابعين و لا من بعدهم، و إنما يعرف عن بعض أهل الكلام المحدث في الإسلام.

فغاية هذه الطبقة أنهم كفار جهال غير معاندين، و عدم عنادهم لا يخرجهم عن كونهم كفاراً، فإن الكافر من جحد الله و كذب رسوله إما عناداً أو جهلاً و تقليداً لأهل العناد. فهذا و إن كان غايته أنه غير معاند فهو متبع لأهل العناد، و قد أخبر الله في القرآن في غير موضع بعذاب المقلدين لأسلافهم من الكفار، و أن الأتباع مع متبوعيهم و أنهم يتحاجون في النار و أن الاتباع يقولون: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ [الأعراف: ٣٨ و قال تعالى:] وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَنُونَ عَلْنَا نَصِيباً مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَّمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (غافر/٤٨)

فهذا إخبار من الله وتحذير بأن المتبوعين والتابعين اشتهروا في العذاب، ولم يغن عنهم تقليدهم شيئاً. وصح عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل أوزار من اتبعه، لا ينقص من أوزارهم شيئاً. وهذا يدل على أن كفر من اتبعهم إنما هو بمجرد اتباعهم وتقليدهم.<sup>١٠٨</sup>

«قشر مقلدين وجاهلان كافرين وپيروانشان ونفهم هايی که با آنها بوده اند وپيرو آنها بوده اند مي گویند: ما نياکان واجداد خود را با اين راه و مسلك يافته و از راه و مسلك آنها پيروي مي كنيم. با اين وصف، چنين كساني با اينكه دشمن اسلام نيستند تارك اهل اسلام به شمار مي روند؛ از جمله زنان محاربان و خدمه ي آنها و اتباعشان ؛ هر چند مانند آنهايي كه خود را دشمن اسلام قرار داده و سعي در خاموش كردن نور خداوند و از هم پاشي دين و از بين بردن كلامش دارند، خود را دشمن اسلام قرار نداده باشند.

بلکه چنين كساني به منزله ي حيوان مي باشند و امت محمد صلی الله عليه وسلم براي امر اتفاق دارند كه اين قشر (مقلدان كفار) اگر چه جاهل هستند. از رؤسا و بزرگان خود تقليد مي كنند، از كفار به شمار مي روند؛ به استثناي برخي از اهل بدعت كه حكايت مي كنند كه چنين كساني حكم به آتش آنها نمي شود و آنها را به منزله ي كساني قرار مي دهند كه دعوت (اسلام) به آنها نرسيده است. و اين نظريه اي است كه هيچ كدام از ائمه ي مسلمان چه از صحابه و چه از تابعين و بعد از آنها، چنين چيزي را نگفته اند و تنها برخي از اهل كلام چنين سخناني را بيان مي كنند.

پس نتيجه اينكه اين قشر (پيروان رؤساي كفار)، از كافرين جاهل غير مُعاند بشمار مي روند و مُعاند نبودن آنها كافر بودنشان را نفي نمي كند. زيرا كافر كسي است كه خداوند را جحد و پيمايرش را رد كند؛ حال چه از روي عناد باشد و چه از روي جهل و تقليد از اهل عناد.

چنين كساني اگر چه معاند نيستند، اما پيرو و تابع اهل عناد هستند و خداوند در چند جاي قرآن از عذاب مقلدين كفار خبر داده است و همچنين خبر داده كه با متبوعان و سران خود با هم هستند و در آتش جهنم به مقابله و سرزنش يكدگر مي پردازند و اتباع و پيروان مي گویند: «خداوندا! آنها ما را گمراه كردند. پس تونيز عذابي چند برابر از آتش به آنها برسان.

خداوند مي فرمايد: براي هريك از شما چند برابر عذاب وجود دارد اما شما نمي دانيد.» (أعراف/ ۳۸) و خداوند مي فرمايد: «جهنميان با هم به نزاع مي پردازند و ضعفا و پيروها به مستكبران و به بزرگان خود مي گویند: ما

از شما پیروی و تبعیت کردیم. آیا شما می توانید بخشی از عذاب ما را دور کنید؟ مستکبران در جواب می گویند: ما همگی در عذاب خواهیم بود. همانا خداوند بین بندگان حکم خود را به اتمام رسانده است. «(غافر/ ۴۸-۴۷)

و این خبری است از جانب پروردگار مبنی بر این که متبوع و تابع در عذاب مشترک هستند و تقلیدشان هیچ نفعی برایشان ندارد (عذر واقع نمی شود). و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده که فرمود: "هرکس به سوی گمراهی دعوت کند، گناه هرکس که از او تبعیت کند بر دوش اوست بدون اینکه از گناه آنها کم شود." و این دلالت دارد که کفر پیروان، تنها به دلیل اتباع و تقلیدشان از آنها (رؤسا) بوده است. «.

در صحیح مسلم آمده است که: «وَأَهْلُ النَّارِ حَمْسَةٌ: الضَّعِيفُ الَّذِي لَا زَبْرَ لَهُ، الَّذِينَ هُمْ فِيكُمْ نَبَعًا، لَا يَبْتَغُونَ أَهْلًا وَلَا مَالًا، وَالْخَائِنُ الَّذِي لَا يَخْفَى لَهُ طَمَعٌ، وَإِنْ دَقَّ إِلَّا خَانَهُ، وَرَجُلٌ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمَسِي إِلَّا وَهُوَ يُخَادِعُكَ عَنِ أَهْلِكَ وَمَالِكَ، وَذَكَرَ الْبُخْلُ - أَوْ الْكُذْبُ - وَالشَّنْظِيرُ الْفَحَّاشُ» "اهل آتش پنج دسته هستند (دسته ای از آنها) کسانی که پیرو و تابع شما (سران کفر و گمراهی) بوده اند."

الله متعال در مورد عدم پذیرش عذر به جهل این افراد کافر آشکارا اعلام می دارد :

- فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةَ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا (غافر / ۸۴ و ۸۵)

- يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا (انعام/ ۱۵۸)

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (البينة/ ۶)

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيْمَانِ فَتُكْفَرُونَ (غافر/ ۱۰)

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (محمد/ ۳۴)

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (بقره / ۱۶۱)

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (آل عمران/ ۹۱)

### چرا کفار عذر به جهل ندارند؟

خداوند اعلام می دارد که «ای مردم» پیامبری برای همه ی شما ارسال شده است :

- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (اعراف/۱۵۸)

و بدون پیرایه و آشکارا اعلام می دارد که:

- إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران/۱۹)
- وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران/۸۵)

اما با این وجود و با وجود آیات روشن، اهل کتاب به عنوان نزدیکترین و آشناترین افراد به دین اسلام، از پذیرش آخرین پیامبر الله و قوانینش که در آیات بیان شده شانه خالی کرده و این حقایق را می پوشانند به همین دلیل الله متعال می فرماید:

- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (آل عمران / ۷۰)
- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (آل عمران/۹۸)

در این صورت عدم ایمان کفار به «تمام» رسالت پیامبر خاتم و «کل» قوانینی که با خودش آورده است به منزله ی تکذیب الله متعال بوده و تکذیب الله متعال نیز کفر آشکاری است . بر این اساس الله متعال دین ناقص را نیز از کسی نپذیرفته و می فرماید:

- إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا \*أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (نساء/۱۵۰-۱۵۱)

این بخشی از واکنش کفار اهل کتابی است که عضو فاسد خانواده ی اسلام به شمار می روند . بر این اساس، آنها به دلایل زیر از امتیاز عذر به جهل برخوردار نیستند :

۱- انذار و پیام آخرین فرستاده به آنها رسیده است .

در صحیح مسلم آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار» "سوگند به کسی

که جان محمد صلی الله علیه وسلم در دست اوست، هرکس از این امت، چه یهودی چه نصرانی، نام مرا بشنود و سپس بدون ایمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن) بمیرد، بدون شك از اصحاب آتش می باشد.

۲- توان تحقیق و سوال دارند اما در شناخت دعوت آخرین فرستاده کوتاهی و سهل انگاری می کنند .

امام ابن حزم در مورد این کفار می فرماید: "من بلغه أن محمداً صلى الله عليه وسلم دعا إلى أشياء ذكر أن ربه تعالى أمره بها، فواجب عليه حيث ما كان البحث عما دعا إليه. فإذا أخبره مخبر بأنه صلى الله عليه وسلم أخبر بأنه رسول لزمه الإقرار، فإن لم يفعل فقد حقت عليه كلمة العذاب ولا عذر بشيء من أشغال الدنيا لمن بلغه ذلك في اشتغاله عن البحث" "هزا كس بشنود که پیامبر صلی الله علیه وسلم، مردم را به سوي چیزهایی فرا می خواند و می فرماید که خداوند، او (پیامبر صلی الله علیه وسلم) را به آن چیزها امر کرده است، تحقیق و بحث در باره آن چیزها در هر کجا که باشد بر آن کس واجب است. و هرگاه خبر دهنده ای به او گفت که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده که او پیامبر خداست، بر او واجب است که اقرار کند؛ در غیر اینصورت، عذاب بر او محقق می شود و مشغول بودن به کار و بار دنیا برای کسی که آن خبر به او رسیده باشد، عذر محسوب نمی شود."

این افراد جاهل هستند اما به قول رسول الله صلی الله علیه وسلم شفای جهل و ندانستن پرسیدن و سوال کردن است «أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ» اما از اینکار امتناع نموده و دنبال درمان بیماری خود نمی روند .

۳- در میان کفار، مشرکین در تمام ادوار تاریخ قوانین شریعتهای آسمانی را نپذیرفته اند و در تمام ادوار جزو کفار محسوب شده اند، چه قبل از رسالت آخرین پیامبر و چه بعد از آن تا کنون . و هیچ دلیل و برهانی از جانب الله برای اعمال خود ندارند.

۴- در برابر قانون شریعت الله رویگرانی و اعراض می کنند. "وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ" (الكهف/۵۷) غفلت از توحید به عنوان شناخت و علمی فطری (جایگاه الله به عنوان خالق و قانونگذار و جایگاه بنده به عنوان مخلوق و مطیع)

<sup>۱۰۹</sup>الأصول والفروع: ص ۱۳۱ و ۱۳۲  
<sup>۱۱۰</sup> احمد (۳۳۰/۱) دارمی (۷۵۲) ابوداود (۳۳۷، ۳۳۶) ابن ماجه (۵۷۲) حاکم (۱۷۸/۱) (۶۳۰، ۶۳۱) . وحسنه الألبانی فی صحیح ابی داود (۳۲۶، ۳۲۵). وقتی که نمی دانستند چرا سوال نکردند؛ همانا شفای جاهل پرسیدن است.

امام ابن جریر در تفسیرش می گوید: «سینیب الله الذي يعرضون عن آياته وحججه ولا يتدبرونها ولا يتعرفون حقيقتها فيؤمنوا بما دلتهم عليه من توحيد الله وحقيقة نبوة نبيه، وصدق ما جاء به من عند ربهم سوء العذاب»<sup>۱۱</sup> "خداوند کسانی را که از آیات و حجت های او روی می گردانند و در آن (آیات او) تدبر و تفکر نمی کنند و حقیقت آنرا نمی شناسد تا اینکه بتواند به مدلولات آن از توحید خدا و حقیقت نبوت پیامبرش و نیز به صدق آنچه از جانب پروردگارش آمده ایمان بیاورند، دچار عذاب بدی می کند."

و خداوند در آیه ی دیگر می فرماید: " وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا \* مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا \* خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا " (طه/۹۹-۱۰۱) از جانب خودمان ذکری (قرآن) را به تو عطا کردیم. هر که از آن روی بگرداند، پس او در روز قیامت گناه آنرا بر دوش می کشد، که جاودانه در آن (آتش) می ماند و در روز آخرت چه بار بدی بر دوش می کشند.

و در جای دیگر می فرماید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (السجدة/۲۲) چه کسی ستم کار تر است از آن کس که به آیات خدا متذکر و یادآور می شود سپس از آن روی می گرداند برآستی ما از مجرمان انتقام می گیریم.

۵- تقلید از آداب و رسوم فاسد گذشته و نیاکان و بزرگان گمراه خود را بر قانون شریعت الله ترجیح می دهند.

الله متعال می فرماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلُوا كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (مائدة/۱۰۴) و باز می فرماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلُوا كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (لقمان/۲۱)

۶- راه خود را بهتر از شریعت اسلام می دانند و خیال می کنند که در حال انجام کار نیک هستند.

الله متعال می فرماید: "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا \* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا" (الكهف/۱۰۵-۱۰۳) «(ای پیامبر!) بگو آیا (می خواهید) شما را از زیانکارترین مردم با خبر کنیم؟ آنهایی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا تباہ گشت و به گمان خود می پنداشتند که کار نیک انجام می دهند. کسانی

که به آیات خدا و لقاء او کافر شدند، پس اعمالشان نابود گشت و در روز قیامت هیچ وزنی برای اعمالشان نیست.»

امام ابن جریر طبری در تفسیرش می گوید: «یقول هم الذین لم یکن عملهم الذی عملوه فی حیاتهم الدنیا علی هدی و استقامة، بل کان علی جور و ضلاله، و ذلك أنهم عملوا بغير ما أمرهم الله به بل علی کفر منهم به، و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا»<sup>۱۱۲</sup> «خداوند می فرماید: این افراد کسانی هستند که اعمالی که در طول زندگی انجام داده اند، بر طریق هدایت و مستقیم نبوده بلکه بر راه جور و گمراهی بوده است؛ و اینکه اعمال آنها بر راه کفر و به غیر از آنچه بوده است که خداوند نازل فرموده؛ در حالی که آنها به گمان خود می پنداشتند که کار نیک انجام می دهند».

و امام شنیطی در تفسیرش می گوید: هذه النصوص القرآنية تدل علی أن الکافر لا ینفعه ظنه أنه علی هدی لأن الأدلة التي جاءت بها الرسل لم تترك في الحق لبساً ولا شبهة. ولكن الکافر لشدة تعصبه للکفر لا یکاد في الأدلة التي هي كالشمس، فلذلك کان غير معذور.»<sup>۱۱۳</sup> «این نصوص قرآنی بر این امر دلالت دارد که گمان و پندار کافر مبني بر اینکه بر راه هدایت است، هیچ نفعی برایش ندارد. زیرا دلایلی که پیامبران ارائه کرده اند، جای هیچ شک و شبهه ای در حق بجا نگذاشته اند. اما فرد کافر به دلیل شدت تعصبش برای کفر، در آن ادله و براهین که مانند آفتاب در خشان است، تفکری نمی کند. پس به همین دلیل چنین کسی معذور نیست.»

کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب به همراه کفار مشرک باورها و عقاید و قوانین و برنامه های خود را برتر و بهتر از رسالت آخرین شریعت الله می دانستند. اصولاً منبع و سرچشمه ی کفر و شرک اعتقاد است بر خلاف گناه و معصیت که منبع و سرچشمه اش شهوت و هوس محض است. بر این اساس نمی توان شخصی را یافت که همچون زدها و قاتلین و زناکاران بر زشتی و حرام بودن کار خود آگاه بوده و باز این کار را جهت نزدیکی به الله انجام دهد.

شخص کافر و بخصوص شخص کافر مشرک (سکولار) در هر کجای دنیا باشد خیال می کند آنچه او به عنوان عقیده و قانون و برنامه زندگی پذیرفته است حق بوده و حتی دسته هایی از آنها معتقدند چنین اعتقادی آنها را به الله نزدیک می گرداند. چگونه ممکن است شخصی خودش را با امری به الله نزدیک گرداند که

<sup>۱۱۲</sup> جامع البیان: ۳۴ / ۱۱۶ - ۳۵

<sup>۱۱۳</sup> أضواء البیان: ۲ / ۲۹۸



آنرا باطل می داند؟ در این صورت جهل لازمه و پیش شرط عقاید کفار مشرک و سایر کفار است و غیر قابل انفکاک است؛ به همان صورت توحید نیز قرینه علم است و از آن جدا نمی گردد .

۷- با تکبر و خودخواهی در برابر پیام شریعت الله عناد و لجبازی می کنند .

الله متعال می فرماید: «الَّذِينَ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (مؤمنون/۷۵)، «الْجُوفَاءِ عُنُوًّا وَ نُفُورًا» (ملک/۲۱)، «وَأَصْرُوا وَاَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (نوح/۷)

۸- به دنیا دل بسته اند و امیدی به قیامت موجود در قرآن ندارند.

خداوند متعال می فرماید: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ (نحل/۱۰۷-۱۰۸) این بدان سبب است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت برگزیده و خداوند مردم کافر را هدایت نمی کند. ایشان کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان و گوش‌هایشان و چشم‌هایشان مهر نهاده و همانا آنها غافل و بی خبرند.

همچنین می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (یونس/۷-۸) آنهایی که به لقاء و دیدار ما امیدوار نیستند و به زندگی دنیا دل بسته اند و به آن خشنودند و کسانی که از آیات ما غافل و بی خبر هستند، به سبب کردارشان جایگاهشان آتش است.

در تفسیر ابن کثیر، حسن بصري می گوید: «و الله ما زينوها ولا رفعوها حتى رضوا بها وهم غافلون عن آيات الله الكونية فلا يتفكرون فيها، والشرعية فلا يأترون بها، فإن مأواهم يوم معادهم النار جزاء على ما كانوا يكسبون في دنياهم من الآثام والخطايا والإجرام مع ما هم فيه من الكفر بالله ورسوله واليوم الآخر» "؛ لئلا يلوغند به خدا چنین کسانی (زندگی دنیا را) آنقدر زینت دادند و بزرگش شمردند تا اینکه به آن راضی و خشنود شدند؛ در حالی که از آیات شرعی و گونی (هستی) خداوند غافل گشته و در نتیجه، تفکری در آن نمی کنند و به آن (آیات) ملتزم نمی شوند. در نتیجه در روز معاد، به سزای آنچه در دنیا از گناه و خطا و جرم به همراه کفر به خدا و پیامبرش و روز آخرت انجام داده اند، مأوا و جایگاهشان آتش است."

۹- انجام گناه آنها را سنگ دل کرده به نحوی که پیام شریعت الله در آن نفوذ نکرده و آن را اسطوره و داستانهای کهنه ی قدیمی می دانند .

خداوند متعال می فرماید: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا (الأنعام/۲۵) «کسانی از آنها به تو گوش فرا می دهند ولی ما بر دلهایشان پوششی قرار داده ایمکه مانع شده تا آن (آیات قرآن) را بفهمند و نیز در گوشهایشان سنگینی ای قرار داده ایم و اگر هر آیه ای را ببینند باز هم ایمان نمی آورند.» و می فرماید: فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (الزمر/۲۲) «وای بر کسانی که به سبب قساوت و سختی قلبشان از یاد خدا غافل هستند.ایشان در گمراهی آشکاری قرار دارند.» . و در آیه ی دیگر می فرماید: " إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ \*كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ " (المطففين/۱۴-۱۳) «هنگامی که آیات ما بر او تلاوت می شود، می گوید: این افسانه های پیشینیان است.چنین نیست؛ بلکه آنچه که از اعمال (بد)انجام داده اند، بر دلهایشان چیره و غالب گشته است.»

۱۰- در برابر پیام شریعت الله دچار حبود می گردند . الله متعال می فرماید: وَجَحَدُوا بِهَا

وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ۖ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (نمل/۱۴)

۱۱- خدا و رسول و آیات و احکامش را مسخره می کنند :

- وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوءًا

- وَيُنْزِلُ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنْزِلُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوءًا ۚ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

۱۲- به خدا وند دروغ می بندند:

- قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ هُوَ الْعَنِيِّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أْتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ إِنْ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (يونس/۶۸/۶۹)

- وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (الكهف/۴،۵)

- وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/ ۸۰)

۱۳- از شک و گمان تبعیت می کنند :

- إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَىٰ وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (النجم/ ۲۷/۲۸)

- سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ قُلْ فَلِلَّهِ الحُجَّةُ البَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (الأنعام/ ۱۴۸/۱۴۹)

- وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء/ ۱۵۷/۱۵۸)

- وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ " (الأنعام/ ۱۱۶)

۱۴- و دلایل دیگری که در حوصله ی این رساله نیست.

با این وصف عده ای از این جامعه ی کفار با وجود آمدن پیامبران و رسیدن دعوت به آنها ، اسباب هدایت خود را فراهم نمی کنند و مسلمان نمی گردند تا کار به جایی می رسد که در قیامت خودشان بر کافر بودن خود گواهی می دهند:

- فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ ۖ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ ۚ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (نعام/ ۱۲۵)
- يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا ۖ وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرِينَ (انعام / ۱۳۰)

نکته ی جالب اینکه حتی در قیامت نیز حکم بر آنها اجرا نمی گردد مگر بعد از اقرار و گواهی شاهدین و این انتهای عدل است .

## اهل فتره در گذشته و حال و عذر به جهل

الله متعال می فرماید: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء/۱۵) ما عذاب را بر هیچ کسی نمی فرستیم تا اینکه پیامبری را برای آنها روانه نکنیم.»

امام ابن حزم می گوید: « فنص الله تعالى على أن النذارة إنما تلزم من بلغته وأنه تعالى لا يعذب أحداً إلا بعد إرسال الرسل. فصح بهذا أن من لم تبلغه الدعوة إما لانقزاح مكانه وإما لقصر مدته إثر مبعث النبي صلى الله عليه وسلم ، فإنه لا عذاب عليه ولا يلزمه شيء، وهذا قول جمهور أصحابنا» " از جانب خداوند چنین مقرر شده که اِنذارِ پیامبران بر کسی واقع می شود که (اِنذار) به آنها رسیده باشد ، و خداوند متعال کسی را عذاب نمی دهد مگر بعد از فرستادن پیامبران. پس بر این مبنا بر کسی که دعوت (پیامبران)، خواه به سبب دور افتادگی مکان او یا کوتاه بودن فاصله ی زمانی او با بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم ، به او نرسیده باشد عذابی نیست و چیزی بر او لازم نمی باشد و این قوال جمهور علمای ماست."

در این صورت اهل فتره کسانی هستند که «اِنذار و دعوت» پیامبران به آنها نرسیده باشد. چنین کسانی حتی اگر بین آنها و فرستادن پیامبران فاصله زمانی کوتاهی باشد، معذور به جهل هستند. بنابراین وجه اعتبار درباره اهل فتره ای که معذور به جهل است «عدم رسیدن پیام پیامبران» است نه طول زمان فتره بین پیامبری با پیامبر دیگر.

شکی نیست کسانی قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود داشته اند که از اهل فتره به شمار می رفتند، الله متعال در این زمینه می فرماید: «بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (سجده/۳) بلکه آن (قرآن) حقّ و از جانب پروردگارت است تا اینکه قومی را بیم دهد که پیش از تو بیم دهنده ای به سویی آنها نیامده بود؛ باشد که هدایت شوند.» و مراد از قوم، اهل فتره ی بین عیسی و محمد علیهما السلام می باشد که ابن عباس و مقاتل آنرا ذکر کرده اند یعنی تمام کسانی که قبل از رسول خاتم صلی الله علیه وسلم «پیام» سیدنا عیسی علیه السلام به آنها نرسیده است جزو اهل فتره به حساب می آیند.

امام ابن حزم می گوید: «من بلغه أن محمداً صلى الله عليه وسلم دعا إلى أشياء ذكر أن ربه تعالى أمره بها، فواجب عليه حيث ما كان البحث عما دعا إليه. فإذا أخبره مخبر بأنه صلى الله عليه وسلم أخبر بأنه رسول

لزمه الإقرار، فإن لم يفعل فقد حقت عليه كلمة العذاب ولا عذر بشيء من أشغال الدنيا لمن بلغه ذلك في اشتغاله عن البحث»

هر کس بشنود که پیامبر صلی الله علیه وسلم، مردم را به سوی چیزهایی فرا می خواند و می فرماید که خداوند، او (پیامبر صلی الله علیه وسلم) را به آن چیزها امر کرده است، تحقیق و بحث در باره آن چیزها در هر کجا که باشد بر آن کس واجب است. و هرگاه خیر دهنده ای به او گفت که پیامبر صلی الله علیه وسلم خیر داده که او پیامبر خداست، بر او واجب است که اقرار کند؛ در غیر این صورت، عذاب بر او محقق می شود و مشغول بودن به کار و بار دنیا برای کسی که آن خبر به او رسیده باشد، عذر محسوب نمی شود. "

و امام ابن قیم در مورد عذر به جهل، اهل فتره را به دو دسته تقسیم کرده و حتی دسته هایی از مسلمین را نیز در عذر به جهل همچون اهل فتره می داند و می گوید: «وأما العاجز عن السؤال والعلم الذي لا يتمكن من العلم بوجه فهم قسمان أيضاً: أحدهما مرید للهدى مؤثر له محب له، غير قادر عليه وعلى طلبه لعدم من يرشده، فهذا حكمه حكم أرباب الفترات ومن لم تبلغه الدعوة. الثاني: معرض لا إرادة له ولا يحدث نفسه بغير ما هو عليه. فالأول يقول: يا رب لو أعلم لك ديناً خيراً مما أنا عليه لدنت به وتركت ما أنا عليه، ولكن لا أعرف سوى ما أنا عليه ولا أقدر على غيره، فهو غاية جهدي ونهاية معرفتي. والثاني: راض بما هو عليه لا يؤثر غيره عليه ولا تطلب نفسه سواه، ولا فرق عنده بين حال عجزه و قدرته، وكلاهما عاجز، وهذا لا يجب أن يلحق بالأول لما بينهما من الفرق. فالأول كمن طلب الدين في الفترة ولم يظفر به فعدل عنه بعد استقرار الوسع في طلبه عجزاً وجهلاً، والثاني كمن لم يطلبه بل مات على شركه وإن كان لو طلبه لعجز عنه، ففرق بين عجز الطالب وعجز المعرض فتأمل هذا الموضوع»<sup>۱۱۶</sup>

"کسانی که از سؤال و علم عاجز هستند نمی توانند کسب آگاهی کنند، به دو دسته تقسیم می شوند:

- دسته اول: اراده و قصد هدایت را دارد و آن را دوست دارد. اما به دلیل نبودن کسی که او را راهنمایی کند قادر به فراگیری و بدست آوردن آن نیست پس حکم چنین اشخاصی مانند حکم اهل فتره و کسانی که دعوت به آنها نرسیده است می باشد.

- دسته دوم: کسی که (از طلب حق) اعراض روی گردانی می کند و قصد آن را ندارد و غیر از آنچه نفسش بر آن است، به خود نمی گوید.

اولی می گوید: پروردگارا! اگر می دانستم که نزد تو دینی بهتر از آنچه که من بر آن وجود دارم هست، آن دین را برمی گزیدم و آنچه را که خود بر آن بودم ترک می کردم. اما غیر از آنچه که خود بر آن هستم، چیز دیگری نمی دانم و قادر به شناختن غیر از آن نیستم و این نهایت تلاش و کوشش من است.

و دومی حالش اینگونه است: برای آن راهی که خودش برگزیده راضی و خشنود است به غیر از آن هیچ چیز در او تاثیر نمی گذارد و نفسش غیر از آن طلب نمی کند و تفاوتی در زمان توانایی و زمان ناتوانی او (در جستجو بدست آوردن حق) وجود ندارد. بنا بر این نفر اولی مانند کسی است که در زمان فتره قصد اختیار دین را کرده و آن را جستجو کرده است اما به آن دست نیافته است. و به دلیل عجز و ناآگاهی (ناآگاهی که امکان دفع آن نباشد) پس از بکارگیری تمام تلاش خود از راه دین منحرف شده است. اما دومی مانند کسی است که قصد اختیار دین را نکرده و دین را طلب نکرده بلکه بر شرک خود مرده باشد و اگر این دین را طلب می کرد، (از بدست آوردن آن) ناتوان می بود. پس بین ناتوانی کسی که طالب دین است با کسی که از آن روی گردان است تفاوت وجود دارد.

### اهل قبله و دلایلی در عذر به جهل در تکمیل عقاید و احکام دین

اینکه تصور شود که رسول الله صلی الله علیه و سلم هرکسی که ایمان می آورد را می نشاند و او را از تمام زیر و بمهای توحید الوهیت و ربوبیت و اسماء و صفات و حاکمیت و امور مربوط به قبر و رستخیز و بهشت و جهنم و سایر امور اعتقادی آگاه می گردانید، بدون شک کسی که چنین تصویری داشته باشد، در اشتباه فاحشی افتاده است.

به همین دلیل است که مسلمین با گرفتن کلیات دین و تسلیم شدن در برابر کلیات اسلام به صورت تدریجی با مسائل جزئی عقیده و احکام مربوط به آن آشنا می شدند و حتی در این زمینه دچار اشتباهات فاحشی نیز می گشتند که توسط رسول الله صلی الله علیه و سلم و پس از آن توسط حکومت اسلامی و شورای حاکم بر آن اصلاح می گشتند. پس وجود خطاء و اشتباه در عقیده تا زمانی که برای شخص آشکار و معلوم و کاملاً روشن نگشته باشد امری اجتناب ناپذیر بوده است. گذر از مرحله ی مسلمان بودن به مرحله ایمان نمادی از این حرکت تدریجی آمیخته با اشتباه برای اهل قبله می باشد هر چند مومنین نیز خالی از این اشتباهات نبوده اند.

حالا با وجود این زمینه و پس از گذشت یک دوره ی نسبتاً طولانی از حاکمیت جهل و خرافات بر مسلمین و نبود حکومت شورای اسلامی و تفرق حاصل از نبود شورای اولی الامر اهل فقه جهان اسلام، عده ی بسیاری از مسلمین در امور اعتقادی جاهل شدند و هم اکنون نیز عده ای از مسنین باورهای خود را از علمای غیر درباری و مستقلی گرفته اند که در صداقت و ایمان آنها شک نداشتند اما امروزه بیشتر کسانی که در اختیار کفار اشغالگر خارجی و طاغوت‌های ظالم محلی قرار گرفته اند یا از مشتقات اخوان الشیاطین هستند یا از مشتقات نجدیت آل سعود یا از مشتقات منتسبین به تصوف و عرفان . بر همین اساس بسیاری از مباحث این اشخاص در مورد توحید و .... نیز مورد پذیرش واقع نمی گردد، در نتیجه هم اکنون نسلی جدید از مجاهدین فرقه ی ناجیه در راهند که با پدر و مادر و اقوامی روبرو هستند که از لحاظ سن در رتبه ی بالائی قرار گرفته اند اما در علم و آگاهیهای لازم شرعی در زمینه ی شاسائی طاغوت و کفر به طاغوت و برائت از مشرکین و توحید و امور مربوط به آن در رتبه ی بسیار نازلی به سر می برند؛ به همین دلیل بسیاری از اموری که قبلاً برای اجداد اینها و حتی برای بسیاری از ملل دیگر واضح و آشکار است برای این دسته از مسلمین پنهان و گنگ مانده است .

بسیاری از مسلمین به دلیل عدم آگاهیهای لازم در مورد گناهایی که آنها را از دایره ی اسلام خارج می سازد دچار اعمال و گفتاری به نام اسلام می گردند که اگر این اعمال را در عصر صحابه و یا خیر القرون و حتی سده های بعد از آنها نیز مرتکب می شدند کسی از اطرافیان وی در کفر آنها شک نمی کرد چه رسد به اهل فقه آن دوره . به همین دلیل در عصر حاضر به دلیل نبود حکومت واحد اسلامی و شورای موحد علمای اسلامی شاهد بیماریهای عقیدتی و عملی هستیم که تنها پس از تشکیل دوباره ی حکومت اسلامی بر منهای نبوت و ایجاد «الجماعة» واحد و شورای اولی الامر دانشمندان اسلامی رفع می گردند چون تمام این بیماریها بر اثر از دست دادن این نعمت بزرگ به وجود آمده اند .

نکته ی مهمی که در همین ابتدا باید به آن اشاره نمود تقسیم دین به اصول و فروع است که هیچ ریشه و اصلی در شریعت الله و سیره ی رسول الله صلی الله علیه وسلم و کارنامه ی صحابه و تابعین ندارد. با این وجود در میان کسانی که دین را به اصول و فروع تقسیم کرده اند تنها خوارج و معتزله قائل به این بوده‌اند که عذر فقط در فروع دین و احکام می‌باشد؛ بن تیمیه در برابر این دسته هم می گوید: «وَمَا قَسَمُوا الْمَسَائِلَ إِلَى مَسَائِلِ أَصُولٍ يَكْفُرُ بِإِنكَارِهَا وَمَسَائِلِ فُرُوعٍ لَا يَكْفُرُ بِإِنكَارِهَا. فَأَمَّا النَّفَرِيُّ بَيْنَ نَوْعٍ وَتَسْمِيَّتِهِ مَسَائِلِ الْأُصُولِ وَبَيْنَ نَوْعٍ آخَرَ وَتَسْمِيَّتِهِ مَسَائِلِ الْفُرُوعِ فَهَذَا الْفَرْقُ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ لَا عَنِ الصَّحَابَةِ وَلَا عَنِ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ

وَلَا أَيْمَةَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا هُوَ مَأْخُودٌ عَنِ الْمُعْتَرَلَةِ وَأَمْثَالِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْدَعِ وَعَنْهُمْ تَلَقَّاهُ مَنْ ذَكَرَهُ مِنَ الْفُقَهَاءِ فِي كُتُبِهِمْ»<sup>۱۱۷</sup>.

و این که مسائل و امور دین را به دو دسته تقسیم کرده‌اند، اول " اصول دین که هر کس آن را انکار کند (یعنی در اصول و عقیده مشکلی داشته باشد) کافر می‌شود و در فروع چنین نمی‌باشد، (منظور این است که در اصول عذر نمی‌باشد ولی در فروع هست) این دسته‌بندی و نام‌گذاری دین به دو بخش اصول و فروع، برای این دسته‌بندی دلیلی از صحابه و تابعین و امامان اسلام نمی‌باشد بلکه این گرفته شده از فرقه‌های گمراه مانند معتزله و بقیه فرقه‌های گمراه دیگر است.

و ادامه می‌دهد: همانا نصوص و عیدی که در کتاب و سنت آمده است و همچنین نصوصی که از جانب ائمه بزرگوار نسبت به کافر یا فاسق بودن کسی صادر شده است نمی‌توان آنها را در حق يك شخص معین ثابت کرد تا زمانی که شروط مستحق شدن چنین عذاب یا تکفیر و تفسیقی به جا نیامده و موانع آن از چنین شخصی برداشته نشده باشد و در این مسئله بین اصول و فروع دین هیچ فرق و تمایزی وجود ندارد (یعنی مهم نیست جهل در مسائل عقیدتی باشد یا در مسائل فقهی و احکام)

همچنین ابن تیمیه در جایی دیگر در فتاوی خود می‌گوید: و هكذا الأقوال التي يكفر قائلها قد يكون الرجل لم تبلغه النصوص الموجبة لمعرفة الحق وقد تكون عنده ولم تثبت عنده أو لم يتمكن من فهمها وقد يكون قد عرضت له شبهات يعذره الله بها فمن كان من المؤمنين مجتهدا في طلب الحق وأخطأ فإن الله يغفر له خطأه كائنا ما كان سواء كان في المسائل النظرية (أي العقديّة) أو العملية (أي الاحكام) هذا الذي عليه أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم. وجاهير أئمة الإسلام "

از جمله سخنان و اقوال کفرآمیز که گوینده آن باگفتن آن کافر می‌شود این است که ممکن است گوینده چنین اقوال و سخنان کفری و یا شرک‌آلودی بر نصوص قرآن و سنت واقف نبوده و نسبت به آنها ناآگاه و دارای عدم شناخت است، یا اینکه در نزد او چنین نصوصی از قرآن و سنت وجود دارد ولی برای او ثابت نشده و به مرحله تفهیم و تثبیت نرسیده است، یا ممکن است چنین فردی از نزد خود دارای شبهاتی باشد که سبب عدم رسیدن او به حقیقت گشته است؛ به همین دلیل می‌توان گفت خداوند از چنین شخص و یا اشخاصی عذر را می‌پذیرد و آنها را معذور قلمداد می‌کند. پس چنین کسانی که از مؤمنین طالب و جویای حق باشند و در این

<sup>۱۱۷</sup> مجموع الفتاوی ۳۴۶/۲۳ . و فتاوی ج ۱۰ ص ۳۷۲

<sup>۱۱۸</sup> الفتاوی ۳۴۶/۲۳



مسائل به خطا رفته باشند خداوند آنها را مورد بخشش و عفو خود قرار می دهد و حال آنکه خطا و اشتباه او هرچه که می خواهد باشد چه خطا کردن و در اشتباه افتادن در مسائل عقیدتی و چه در مسائل فقه و احکام و این گفته ها همه اصحاب پیامبر و جمهور امامان و پیشوایان اسلام بر آن اتفاق نظر دارند ."

ابن تیمیه در جای دیگری می گوید : شواهد تاریخی آشکار می سازند که قاعده ی کلی در میان اهل علم و کسانی که به اصول و فروع در دین هم اعتقاد داشته اند این بوده است که در عقیده و اصول دین هم تا زمانی که «حجت نبوی» به شخص نرسیده باشد جهل می تواند عذر باشد، حالا مهم نیست این جهل به دلیل دوری شخص از دیار مسلمین باشد یا به دلیل اینکه کسی به او یاد نداده باشد یا .... ابن ابی حاتم در مناقب الشافعی در مورد عذر به جهل در عقیده از یونس بن عبد الأعلى آورده است که می گوید : شنیدم که شافعی می گوید: «الله أسماء و صفات لا یسع أحدا ردها ، و من خالف بعد ثبوت الحجة علیه فقد كفر ، و أما قبل قیام الحجة فإنه یعذر بالجهل لأن علم ذلك لا یدرك بالعقل و لا الرؤیة و الفكر» اسما و صفات الله متعال جزو عقیده و اصول دین هستند اما اگر کسی قبل از قیام حجت و ثبوت حجت دچار انحرافی گردید به دلیل جهلش کافر نمی گردد . چون این موارد با عقل و دیدن و فکر درک نمی گردند .

ابن حزم نیز با تأکید بر این مهم می گوید : لا یجوز أن یکفر أحد إلا من بلغه أمر عن رسول الله - صلی الله علیه وسلم، و صح عنده، فاستجاز مخالفته .. و أما من لم یبلغه الأمر عن النبي - صلی الله علیه وسلم - فلیس کافراً باعتقاده أي شيء اعتقده <sup>۱۱۹</sup>

تمام علمای اهل توحید متفق هستند که عذر به جهل در «شُرک اصغر» قابل پذیرش است، اما در مورد مسلمانی که «جاهلان» و بدون عناد و لجبازی در «شُرک اکبر» می افتد اختلاف وجود دارد. ذرّا کل عقیده را نمی توان از راه تقلید و توارث کسب کرد، بلکه باید تحقیقی و از روی علم و آگاهی باشد . زمانی که این اصل را پذیرفته ایم باید این را نیز بپذیریم که کسب علم از راه آزمایش و خطاء و حرکت تدریجی از جهل به سوی علم حاصل می گردد و آنی نیست و احتمال خطاء در آن نیز وجود دارد. در این زمینه بازگو نمودن آراء اهل فقه گذشته می تواند آموزنده باشد که در زیر به بخشی از این دیدگاهها اشاره می شود:

<sup>۱۱۹</sup> الدرّة فیما یجب اعتقاده / ۴۱۳

<sup>۱۲۰</sup> بیانیه رسمی دفتر مرکزی دیوان شرعی دولت اسلامی با شماره ۱۵۵ مورخ ۲۹/۵/۲۰۱۶ درباره تکفیر، «تکفیر متوقف در تکفیر مشرکین». ترکی بن مبارک البنعلی در مقاله «رد الردود الشنیعة، عن شیخنا المقدسی فی حکم الشیعة» با ذکر نقل قول های مختلفی از شیخ الاسلام ابن تیمیه، ابو محمد المقدسی و غیره عوام غلات شیعه را نیز صاحب عذر دانسته و منتسب به اسلام می داند امری که با بیانیه ی دیوان شرعی دولت اسلامی مغایرت هائی دارد.

● ابن عبد البر (۳۶۸-۴۶۳ق) می گوید: «من جهل بعض الصفات وآمن بسائرها لم يكن بجهل البعض كافراً لأن الكافر من عاند لا من جهل، و هذا قول المتقدمين من العلماء و من سلك سبيلهم من المتأخرين»<sup>۱۲۱</sup> کسی که نسبت به بعضی از صفات الله متعال جاهل باشد اما به سایر صفات ایمان داشته باشد به واسطه ی جهل به بعضی از این صفات کافر نمی گردد چون کافر کسی است که لجبازی کند نه کسی که جاهل باشد، و این قول علمای گذشته و کسانی از متأخرین است که راه آنها را پیموده اند.

● امام ابن حزم الظاهري نیز بر همین مبناء حرکت کرده و می گوید: «وقال سائر أهل الإسلام؛ كل من اعتقد بقلبه اعتقاداً لا يشك فيه، وقال بلسانه "لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله"، وأن كل ما جاء به حق، وبرئ من كل دين سوى دين محمد صلى الله عليه وسلم؛ فإنه مسلم مؤمن ليس عليه غير ذلك»<sup>۱۲۲</sup>

● ابن تیمیة نیز بر همین مسیر رفته و می گوید: «فإنه بعد معرفة ما جاء به الرسول نعلم بالضرورة أنه لم يشرع لأمته أن يدعو أحداً من الأموات و لالصالحين و لاغيرهم لا بلفظ الاستغاثة و لا بغيرها و لا بلفظ الاستعاذة و لا بغيرها، كما أنه لم يشرع لأمته السجود لميت و لا إلى ميت و نحو ذلك بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور و أن ذلك من الشرك الذي حرمه الله و رسوله، لكن لغلبة الجهل و قلة العلم بآثار الرسالة في كثير من المتأخرين لم يمكن تكفيرهم بذلك حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول مما يخالفه»<sup>۱۲۳</sup>.

ابن تیمیة می گوید: کسی که تازه وارد دین اسلام شده است و از مسائل و جزئیات این دین به خوبی مطلع نیست و یا کسی که در مکانی دور زندگی می کند و بر احکام عقیدتی و فقهی به صورت پسندیده و شرعی اطلاع نیافته است «یا اینکه سخنی را شنیده است و آن را ندانسته انکار نماید» و به این دلیل که معتقد باشد که این سخن از قرآن و یا از فرمایشات رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست چنین کسی اگر مرتکب چنین انکاری شود و مثلاً اینکه بگویند ربا حلال است و یا شراب حلال است (تحلیل و تحریم کار الله می باشد) یا مثلاً همچون سلف صالح ما از روی عدم آگاهی چیزهایی را انکار می کردند و از قبول آن سر باز می زدند چرا که برایشان ثابت نشده بود که این سخن و این مسئله گفته و قول رسول خداست و یا اینکه می بینم که صحابه گرامی از چیزهایی مانند دیدن خدا شك می کنند تا جائیکه آن را از رسول اکرم سوال می کنند (که آیا

<sup>۱۲۱</sup> التمهيد : ۴۲/۱۸

<sup>۱۲۲</sup> الفصل: ۳۵،/۴

<sup>۱۲۳</sup> مختصراً من : الاستغاثة الكبرى : ۶۲۹/۱ و ما بعدها

خدا را در قیامت می بینیم یا نه) و همانند آن مردی که گفت مرا بسوزانید و خاکسترم را در هوا پخش نمائید تا شاید خداوند بر جمع آوری و زنده کردن من قدرت و توانایی نیابد (که کار این مرد کفر اکبر بوده) و همانند اینها را تا زمانی که دلایل و حجت های قرآن و سنت بر آنها به صورت واضح عرضه نشود نمی توان تکفیر کرد.<sup>۱۲۴</sup>

و باز ابن تیمیة در جای دیگری با تصریح به شرط قیام حجت بر جاهل قبل از حکم به کفرش می گوید: «و الاستغاثة بالرسول ؛ بمعنى أن يطلب من الرسول ما هو اللائق بمنصبه لا يَنزاع فيها مسلم كما أنه يستغاث بغيره بمعنى أن يطلب منه ما يليق به ، و من نازع في هذا المعنى فهو إما كافر إن أنكر ما يكفر به و إما مخطئ ضال و أما بالمعنى الذي نفاه الرسول عليه الصلاة و السلام فهي أيضاً مما يجب نفيها ، و من أثبت لغير الله ما لا يكون إلا لله فهو كافر إذا قامت عليه الحجة التي يكفر تاركها » بئله همین دلیل می بینیم که شیخ الاسلام عوام غلاه شیعه اسماعیلی را تکفیر نمی کند آنها تنها به دلیل «جهل» و عذر به جهل در شرک اکبر و عقیده.<sup>۱۲۶</sup>

ابن تیمیة در مجموع ابن قاسم می گوید: کسانی که با من مجالست نموده اند می دانند که من همیشه از اینکه کسی را به طور معین به کفر یا فسق و یا معصیت نسبت دهند نهی کرده ام مگر اینکه دانسته شود که «حجت نبوی» (یتبین لهم ما جاء به الرسول) بر او اقامه شده طوری که دانسته شود مخالفت با آن گناه کفر و گناه فسق و گناه معصیت است. و من اقرار می کنم که خداوند به تحقیق از خطاهای این امت بطور عام چه در مسائل خبری و قولی یا مسائل علمی می گذرد و سلف همیشه در بسیاری از مسائل با همدیگر اختلاف و نزاع داشته اند و مشاهده نشده که هیچ فردی از آنها بر علیه دیگری حکم کفر و یا فسق و یا معصیت صادر نماید – تا اینکه می گوید- من اعلان می کنم چیزی را هم که از سلف و امامان در مورد اطلاق کردن کفر بر کسی که فلان و فلان را بگوید، حق است اما واجب است که بین اطلاق و تعیین فرق نهاد – تا اینکه می گوید- تکفیر از جنس و عید است به درستی گر چه آن تکذیب فرموده رسول الله صلی الله علیه و سلم است اما چه بسا فرد مورد نظر تازه مسلمان شده یا در بادیه و مناطق دور افتاده نشو و نما کرده باشد که امثال

<sup>۱۲۴</sup> فتاوی جلد /ص ۱۰۱

<sup>۱۲۵</sup> الاستغاثة الكبرى : ۱ / ۲۹۸

<sup>۱۲۶</sup> أبو محمد مقدسی در جواب گزارشگر الجزیره که از او می پرسد حکمتان در باره شیعه چیست؟ جواب می دهد که در این مسئله بر مذهب شیخ الاسلام ابن تیمیة است که عوام شیعه را نمی توان تکفیر کرد. در این صورت مقدسی هم مثل ابن تیمیة آنان را همچون عوام اهل سنت در شرک اکبر و ... معذور می داند.

این افراد بواسطه تکذیب و انکار تکفیر نمی شوند تا زمانی که حجت بر آنها اقامه نگردد. و گاهی نفری این نصوص را نشنیده یا اینکه شنیده ولی نزد او ثابت نیست یا پیش او نصوص دیگری که با آن معارض است وجود دارد و باعث شده که آن را تأویل نماید هر چند در این کار نیز دچار خطا شده باشد. (در چنین مواردی تکفیر نمی شود).<sup>۱۲۷</sup>

- شیخ عمر عبدالرحمن نیز در خصوص عذر به جهل در شرک اکبر می گوید: «ويعرف ابن القيم الشرك الأكبر بأنه اتخاذ من دون الله يحبه كما يحب الله عزوجل وهو مثل شرك مشركي العرب الذين اتخذوا آلهة سووها برب العالمين مع الإقرار بأن الله تعالى هو خالق كل شيء. فمن هذا الذي ذكرنا يظهر بوضوح وجلاء أن الكفر الأكبر لا يقتصر على الشرك بل الكفر يحوي الشرك وغيره.. فكل من فعل فعلاً يخرج من الملة يصير كافراً بهذا بعد انتفاء الموانع من جهل وإكراه
- وخطأ سواء أكان فعله شركاً أم لا»..

ابن قيم شرك اكبر را اینگونه تعریف می کند: اتخاذ یک همانند برای الله و آن را همانند الله دوست داشتن مانند شرک مشرکان عرب که خدایی را انتخاب و آن را با پروردگار جهانیان مساوی دانستند ولی با این وجود اقرار نمودند که الله تعالی خالق همه چیز است. از آنچه که بیان گردید به خوبی در می یابیم که کفر اکبر منحصر به شرک نیست بلکه کفر شامل شرک و غیره نیز می شود... بنابراین هرکس مرتکب فعلی شود که موجب خروج او از امت گردد به واسطه آن کافر خواهد بود پس از اینکه موانع از جمله جهل، اکراه و خطاء منتفی گردد خواه فعل او شرک باشد یا خیر.<sup>۱۲۸</sup>

- شیخ اسامه بن لادن در خصوص عذر به جهل در عقیده در پاسخی به سوالی درباره تکفیر می گوید: «فإننا نعتقد أن المسلمين مسلمون ولا تكفر أحداً إلا إذا ارتكب ناقضاً من نواقض الإسلام المعلومة من الدين بالضرورة، إن كان عالماً بأن هذا ناقض للإسلام، أو من معلوم من نواقض الدين بالضرورة . « ما معتقدیم مسلمانان مسلمانند، ما احدی را تکفیر نمی کنیم مگر آنکه مرتکب نواقض اسلام یا منکر ضروریات دین شود به شرط آنکه بداند و عالم باشد به این که این امر ناقض اسلام یا ضروری دین است».

---

<sup>۱۲۷</sup> جلد سوم فتاوی ص ۲۲۹  
<sup>۱۲۸</sup> انظر: كلمة حق مراعاة الشيخ عمر عبد الرحمن في قضية الجهاد  
<sup>۱۲۹</sup> مصاحبه مطبوعاتی در تاریخ ۴ شعبان ۱۴۲۲ مصادف با ۲۱ اکتبر ۲۰۰۱ / مقاله شبهات و تساؤلات حول الجهاد في جزيرة العرب لشيخ اسامه بن لادن

• شیخ عطیه الله لیبی در خصوص عذر به جهل در عقیده و الشرك الأكبر می گوید: «المسلم الذي ثبت له عندنا عقدُ الإسلام، إذا ارتكب شيئاً من الشرك الأكبر جاهلاً، وصحَّ الجهلُ، أنه لا يكفر (أي لا نحكم عليه بالكفر والخروج من الملة) بمجرد ذلك، بل حتى تقام عليه الحجة فيخالفها» مسلمانی که در نزد ما عمل به اسلام او ثابت شده باشد در صورتی که مرتکب شرک اکبر گردد و این شرک از روی جهل وی بود و جهل نیز صحیح باشد، بنابر این تکفیر نمی شود یعنی نمی توان حکم تکفیر او و خروج از دایره اسلام را صادر کرد بلکه برای تکفیر باید حجت بر وی اقامه گردد و چینی شخصی بعد از اقامه ی حجت با آن مخالفت نماید.

• شیخ رشید رضا نیز که به عنوان پرچدار سلفیت جهادی یکی دو قرن اخیر شناخته شده در مورد عذر به جهل معتقد است که :

انکار هر یک از مؤلفه‌های شرعی، مستقیم یا غیرمستقیم، اگر از روی ناآگاهی محقق شود، سبب خروج شخص از اسلام نمی‌شود. وی می‌گوید: «اگر کسی یکی از مؤلفه‌های یادشده را پس از آنکه ادله آن بهدرستی به او عرضه شد، از روی دشمنی یا بی‌توجهی یا تمسخر انکار کند، کافر محسوب می‌شود»<sup>۱۲۱</sup> بنابراین، انکار قبل از ابلاغ «حجت نبوی» سبب کفر نمی‌شود. به نظر وی: «اگر فرد عامی و کم‌سوادی برخی از مسائل فرعی و غیرضروری را، که غالباً افراد عامی آگاهی از آن یا توجهی به آن ندارند، انکار کند، مرتد نمی‌شود؛ اما انکار همین مسائل از جانب کسی که می‌داند این مسئله در قرآن یا سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شده، یا صحابه بر اثبات آن اجماع دارند، و در این انکار متأول نیز نباشد، سبب ارتداد او می‌شود»<sup>۱۲۲</sup> او بر اساس همین شرط، به مصادیقی اشاره می‌کند که انکار ضروری دین سبب ارتداد نمی‌شود. مثلاً می‌گوید: «اگر تازهمسلمانی که هنوز فرصت یادگیری احکام اسلام را پیدا نکرده یا کسی که دور از دارالاسلام زندگی می‌کند، از سر جهل یکی از ضروریات را انکار کند، تکفیر نمی‌شود»<sup>۱۲۳</sup>.

در حقیقت، او مطابق نظر مشهور فقهای مسلمان، جاهل قاصر را معذور می‌داند و ارتداد منکر ضروری را مقید به عالم و جاهل مقصر می‌کند. وُلی معتقد است با در نظر گرفتن این قید مصادیق کافر در میان مسلمین کم خواهد بود. رشید رضا به نقل از استادش، محمد عبده، می‌نویسد: «انکار حق با علم و یقین به آن

<sup>۱۲۰</sup> مقاله: جواب سؤال فی جهاد الدفع شیخ عطیه الله اللیبی

<sup>۱۲۱</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب. ۱/۱۱۸

<sup>۱۲۲</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبه الشاملة). ۲۷۶/۱۹

<sup>۱۲۳</sup> همان: ۲۷۶/۱۹ و ۱۱۹/۲۲

<sup>۱۲۴</sup> همان: ۶۲۰/۱۴

بین مردم کم است». <sup>۱۳۵</sup> اولاً دلیل خود بر اشتراط این شرط را این‌گونه بیان می‌کند: «انکار از سر جهل عذر محسوب می‌شود. زیرا تکلیف فرع بر علم است» <sup>۱۳۶</sup>

کسانی چون : دکتر عبدالله عزام، ابو انس شامی، عبدالقادر بن عبدالعزیز، ناصر علوان، ابوحمزه المهاجر مصری و... قائل به عذر به جهل در شرک اکبر بودند. این بخشی از آراء علمای بزرگوار اهل جهاد مسلمین در مورد عذر به جهل در عقیده و به اصطلاح در اصول دین است حالا چه رسد به فروع دین که مشهور است: کسی که به خاطر تازه مسلمان شدن یا اینکه در غیر بلاد اسلامی نشو و نما کرده یا اهل بادیه و دور از شهر زندگی می‌کند، اهل علم به سبب نشناختن واجبات آنها را تکفیر نمی‌کنند. <sup>۱۳۷</sup>

• ابن تیمیة می‌گوید: كذلك من دعا غير الله وحج إلى غير الله هو أيضًا مشرك، والذي فعله كفر، لكن قد لا يكون عالمًا بأن هذا شرك محرم. كما أن كثيرًا من الناس دخلوا في الإسلام من التتار وغيرهم وعندهم أصنام لهم صغار من لبد وغيره وهم يتقربون إليها ويعظمونها ولا يعلمون أن ذلك محرم في دين الإسلام، ويتقربون إلى النار أيضًا ولا يعلمون أن ذلك محرم، فكثير من أنواع الشرك قد يخفى على بعض من دخل في الإسلام ولا يعلم أنه شرك، فهذا ضال، وعمله الذي أشرك فيه باطل، لكن لا يستحق العقوبة حتى تقوم عليه الحجة، قال تعالى: (فلا تجعلوا لله أندادًا وأنتم تعلمون) <sup>۱۳۸</sup>

و ابن القيم نیز می‌گوید: " الأحكام إنما تثبت في حق العبد بعد بلوغه هو ، وبلوغها إليه ، فكما لا يترتب في حقه قبل بلوغه هو ، كذلك لا يترتب في حقه قبل بلوغها إليه. "

در این صورت عذر به جهل برای مسلمان در تمام امور عبادی وى اعم از مسائل اعتقادی و توحید و شرک یا مسائل احکام فقهی ثابت و وارد است .

### بخشی از دلایل قرآن و سنت موجود در زمینه عذر المسلم بالجهل در مسائل العقيدة :

<sup>۱۳۵</sup> رشيد رضا حسيني قلموني، محمد (١٩٩٠). .. ١١٨/١

<sup>۱۳۶</sup> رشيد رضا حسيني قلموني، محمد (بی‌تا). ١١٩/٢٢ .

<sup>۱۳۷</sup> المغنی : ج ٨ ص ١٣١

<sup>۱۳۸</sup> الرد على الإخنائي "تحقیق العنزي ص ٢٠٦

<sup>۱۳۹</sup> بدائع الفوائد" (١٦٨/٤) .

۱- رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا  
(النساء/۱۶۵).

۲- وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ (التوبة/۱۱۵)

این آیات و آیات مشابه دلالت دارند بر اینکه از مکلف تکالیف شرعی خواسته نمی شود مگر بعد از آگاهی پیدا کردن بر آن ، و زمانی که بر آن آگاهی پیدا نکرد در این صورت معذور می باشد . ابن عثیمین در مورد فوائد این آیه «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ...» می گوید : " الفائدة العظيمة الكبرى وهي العذر بالجهل ، حتى في أصول الدين ؛ لأن الرسل يأتون بالأصول والفروع ، فإذا كان الإنسان جاهلاً لم يأت به رسول ، فله حجة على الله ، ولا يمكن أن تثبت الحجة على الله إلا إذا كان معذورا " ۱۴۰

۳- " رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا " (بقره/ ۲۸۶) و الله متعال در پاسخ فرموده است: " قَدْ فَعَلْتُ " ۱۴۱

وقوله تعالى : وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)  
(الأحزاب/۵)

۴- وقوله صلى الله عليه وسلم : إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنِّ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسِيَانَ، وَمَا اسْتُكْرَهُوا عَلَيْهِ!

این نصوص بیانگر آن است که هر مسلمانی که به دلیل فراموشی یا خطاء بر خلاف آنچه به آن مکلف شده است عملی انجام داد مورد عفو قرار می گیرد؛ مخطئ شامل جاهل می گردد، چون مخطئ کسی است که بدون قصد و به صورت غیر عمدی با حق مخالفت می کند .

ابن تیمیة می گوید: " وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ : «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ( قَدْ فَعَلْتُ ) ، وَلَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَ الْخَطَا الْقَطْعِيِّ فِي مَسْأَلَةِ قَطْعِيَّةٍ أَوْ ظَنِّيَّةٍ ... فَمَنْ قَالَ : إِنَّ الْمُخْطِئَ فِي مَسْأَلَةِ قَطْعِيَّةٍ أَوْ ظَنِّيَّةٍ يَأْتُمْ ، فَقَدْ خَالَفَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَالْإِجْمَاعَ الْقَدِيمَ " ۱۴۳

۱۴۰ تفسیر سورة النساء " (۴۸۵/۲)

۱۴۱ همچین در " صحیح مسلم " (۱۲۶)

۱۴۲ رواه ابن ماجه (۲۰۴۳) وحسنه الألبانی .

۱۴۳ [۱۵۲] مجموع الفتاوى " (۲۱۰/۱۹)

و ابن العربي هم مى گويد : " فالجاهل والمخطئ من هذه الأمة ، ولو عمل من الكفر والشرك ما يكون صاحبه مشركاً أو كافراً ، فإنه يعذر بالجهل والخطأ ، حتى تتبين له الحجة ، التي يكفر تاركها ، بياناً واضحاً ما يلتبس على مثله " ١٤٤

الشيخ عبد الرحمن السعدي مى گويد: " وهذا عام في كل ما أخطأ فيه المؤمنون من الأمور العملية والأمر الخيرية " ١٤٥

و ابن عثيمين نيز مى گويد : " والجهل - بلا شك - من الخطأ ، فعلى هذا نقول : إذا فعل الإنسان ما يُوجب الكفر ، من قول أو فعل ، جاهلاً بأنه كفر ، أي : جاهلاً بدليله الشرعي ، فإنه لا يكفر " ١٤٦

٥- ما رواه الشيخان عن أبي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم أن رجلاً كان قبلكم رَغَسَهُ - أي رزقه - الله مالاً فقال لبيته لما حضر : أي أب كُنتُ لكم ؟ قالوا : خيرَ أب . قال : فإني لم أعمل خيراً قط ؛ فإذا مُت فاحرقوني ثم اسحقوني ثم دروني في يوم عاصفٍ ففعلوا فجمعه الله عز وجل فقال ما حملك قال مخافتك فتلقاه برحمته .

• و في رواية عند مسلم ، عن أبي هريرة ، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال : ( أسرف رجل على نفسه ، فلما حضره الموت أوصى بنيه فقال : إذا أنا مُت فاحرقوني ، ثم اسحقوني ، ثم ادروني في الريح في البحر ، فوالله لئن قدر علي ربي ، ليعذبني عذاباً ما عذبه أحداً ، قال : ففعلوا ذلك به ، فقال للأرض : أدد ما أخذت ، فإذا هو قائم . فقال له : ما حملك على ما صنعت ؟ فقال : خشيتك يا رب ! أو قال : مخافتك ! فغفر له بذلك ) . ١٤٧

عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ، قال : ( كان رجل يسرف على نفسه فلما حضره الموت قال لبيته : إذا أنا مُت فاحرقوني ، ثم اطحنوني ، ثم دروني في الريح ، فوالله لئن قدر علي ربي ليعذبني عذاباً ما عذبه أحداً فلما مات فعل به ذلك ، فأمر الله الأرض فقال : اجمعي ما فيك منه ، ففعلت ، فإذا هو قائم . فقال : ما حملك على ما صنعت ؟ قال : يا رب خشيتك ، فغفر له )

١٤٤ همچنانکه القاسمي در "محاسن التأويل" از وی نقل کرده است ١٦١/٣

١٤٥ الإرشاد إلى معرفة الاحكام: ص ٢٠٨،

١٤٦ الشرح الممتع " ٢٤/١٤

١٤٧ متفق عليه .



ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که رسول اکرم می‌فرماید: مردی بود که بسیار گناه‌کار بود و معصیت و نافرمانی خداوند را بسیار کرده بود به همین دلیل زمانی که در حال جان دادن بود و داشت نفس‌های آخر زندگیش را می‌کشید به فرزندانش گفت: هنگامی که من مردم جسد مرا بسوزانید سپس مرا به خاکستر تبدیل نمائید و بعد از آن خاکستم را در هوا پخش کنید تا باد آنها را از هم دور بریزد و خاکستری از من باقی نماند. چون قسم به خدا اگر پروردگارم بر من دست یابد من را عذاب سختی می‌دهد، عذابی که تا بحال هیچ کس را با آن عذاب نداده است، پس زمانیکه این شخص مرد و فرزندانش در حقیقت چنین وصیتی را عملی کردند و سپس خداوند به زمین دستور داد که خاکستر آن مرد را جمع کند و او دوباره به اذن خداوند زنده شد و در برابر خداوند ایستاد و بعد از این زنده شدن و ایستادن در مقابل پروردگار، خداوند از او پرسید چه چیزی سبب شده که مرتکب چنین کاری شدي و چنین وصیتی کردی؟ این مرد هم در جواب فرمود ای پروردگار ترس از تو مرا وادار به انجام چنین کاری کرد خداوند هم او را بخاطر ترس و خشیتی کی داشت بخشید و او را عفو کرد.

گفته ای که از این شخص صادر شده است کفر اکبری است که او را از ملت اسلام خارج می‌گرداند، به دلیل انکار قدرت الله بر جمع کردنش بعد از مرگ، و "صفة القدرة" از روشن‌ترین و آشکارترین صفاتی به شمار می‌رود که از لوازم ربوبیت و الوهیت الله متعال به شمار می‌رود، بلکه از صفا ویژه ی الله متعال به شمار می‌رود، اما کافر نگشت، چون به دلیل جهلش معذور بود. این شخص مسلمانی است که جاهلانه در قدرت الله و معاد شک کرده و در کفر افتاده است. تمام مسلمین اتفاق دارند که اگر کسی عالمانه در قدرت الله در زنده کردن انسانها شک کند و یا عقیده داشته باشد که می‌تواند از قدرت الله خارج گردد کافر می‌گردد اما جهل این شخص مسلمان برایش عذر گردید و باعث بخشش وی گردید.

و ابن تیمیة نیز می‌گوید: " فَهَذَا رَجُلٌ شَكَّ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَفِي إِعَادَتِهِ إِذَا ذُرِّيَ ، بَلْ اِعْتَقَدَ أَنَّهُ لَا يُعَادُ ، وَهَذَا كُفْرٌ بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ ، لَكِنْ كَانَ جَاهِلًا لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ ، وَكَانَ مُؤْمِنًا يَخَافُ اللَّهَ أَنْ يُعَاقِبَهُ : فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ " ۱۴۸

وقال أيضا: " فَهَذَا الرَّجُلُ اِعْتَقَدَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَقْدِرُ عَلَى جَمْعِهِ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ ، أَوْ شَكَّ ، وَأَنَّهُ لَا يَبْعَثُهُ ؛ وَكُلٌّ مِنْ هَذَيْنِ اِلْتِقَاءٌ كَفْرٌ ، يَكْفُرُ مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ ، لَكِنَّهُ كَانَ يَجْهَلُ ذَلِكَ ، وَلَمْ يَبْلُغْهُ الْعِلْمُ بِمَا يَرُدُّهُ عَنِ جَهْلِهِ ، وَكَانَ عِنْدَهُ إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَبِأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَوَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ ، فَخَافَ مِنْ عِقَابِهِ ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِخَشْيَتِهِ. فَمَنْ أَخْطَأَ فِي بَعْضِ مَسَائِلِ اِلْتِقَاءِ مَنْ أَهْلِ اِلْتِقَاءِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِالْيَوْمِ اِلْآخِرِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ ، لَمْ يَكُنْ أَسْوَأَ حَالًا مِنَ الرَّجُلِ ،

فَيَغْفِرُ اللَّهُ خَطَاةَهُ ، أَوْ يَعْذِبُهُ إِنْ كَانَ مِنْهُ تَفْرِيظٌ فِي اتِّبَاعِ الْحَقِّ عَلَى قَدْرِ دِينِهِ . وَأَمَّا تَكْفِيرُ شَخْصٍ عُلِمَ إِيْمَانُهُ بِمُجَرَّدِ الْعَلَطِ فِي ذَلِكَ: فَعَظِيمٌ" ١٤٩

ابن تیمیه راجع به این مرد می گوید: این مرد گمان کرد خداوند قادر نیست که او را بعد از این عملش دوباره زنده کند و او را به حالت اول بازگرداند و این در حالیست که انکار قدرت خداوند متعال و «انکار دوباره زنده شدن انسان در قیامت کفر است» (و در جایی دیگر میگوید: به اتفاق مسلمانان کفر است) ولی این مرد با وجود اینکه به خداوند ایمان داشت و به توانایی و امر و دستور خداوند باور داشت و ترس از خداوند در دلش جای گرفته بود به قدرت خداوند جاهل بود و در این زعم و گمان خود گمراه و همچنین در خطا و اشتباه بود ولی با این همه خداوند او را بخشید چرا که او جاهل بود در گمان خود به خطا رفته بود. و این حدیث به صراحت بیان می دارد که این مرد امیدوار بود که با انجام چنین کاری خداوند او را دوباره زنده نکند و بدتر از این اینکه در امر معاد و زنده شدن دوباره شك کرده بود که این کفر است و این کفر زمانی در حق کسی صادر می شود که حجت نبوت بر آن شخص اقامه شود در این صورت می توان دست به تکفیر چنین شخصی زد.

و نظر این قیم در مورد این حدیث چنین است که میگوید: هر کس از روی جهل و ناآگاهی و یا اینکه از روی تأویل خاصی مسئله ای را انکار نماید بخاطر این جهل و ناآگاه بودن و همچنین به دلیل تأویل خاصی که از این مسئله دارد تکفیر نمی شود و نمی توان او را کافر خواند. مانند حدیث مردی که قدرت خداوند را بر جمع آوری خاکستر خود انکار کرد و به خانواده اش دستور داد که او را بسوزانند و خاکسترش را در باد پخش کنند ولی با این وجود خداوند او را بخشید و او را مورد مرحمت خود قرار داد چرا که این شخص جاهل و ناآگاه از واقعیت مسئله بود، چرا که این کار را از روی انکار قدرت خداوند و تکذیب قدرت او انجام نداد بلکه آن را از روی جهل و نادانی انجام داد.

و این حزم در رابطه با حدیث این مرد که در قدرت خداوند شک کرد و منکر آن شد می فرماید: این مرد نسبت به اینکه خداوند قادر است خاکستر او را جمع نماید و دوباره او را زنده کند جاهل بود این در حالیست که

١٤٩ الاستقامة (١/١٦٤)

١٥٠ فتاوی ج ١١ ص ٤٠٩

١٥١ مدارج السالکین ص ٣٣٩

خداوند او را به خاطر «عدم آگاهی» و همچنین اقرار به وجود خداوند و ترس از ذات رب العالمین مورد عفو و بخشش قرار داد.<sup>۱۰۲</sup>

ابن عبد البر می گوید: " اِخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي مَعْنَاهُ ، فَقَالَ مِنْهُمْ قَائِلُونَ : هَذَا رَجُلٌ جَهْلٌ بَعْضَ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهِيَ الْقُدْرَةُ ، فَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ، قَالُوا : وَمَنْ جَهْلٌ صِفَةً مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَآمَنَ بِسَائِرِ صِفَاتِهِ وَعَرَفَهَا ، لَمْ يَكُنْ بِجَهْلِهِ بَعْضَ صِفَاتِ اللَّهِ كَافِرًا ، قَالُوا : وَإِنَّمَا الْكَافِرُ مَنْ عَانَدَ الْحَقَّ لَا مِنْ جَهْلِهِ . وَهَذَا قَوْلُ الْمُتَقَدِّمِينَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَمَنْ سَلَكَ سَبِيلَهُمْ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ.<sup>۱۰۳</sup>

إمام الشافعي نیز می گوید: " اللَّهُ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ ، جَاءَ بِهَا كِتَابُهُ ، وَأَخْبَرَ بِهَا نَبِيُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمَّتَهُ ، لَا يَسْعُ أَحَدًا قَامَتٌ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ رُدُّهَا ، لِأَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِهَا ، وَصَحَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقَوْلُ بِهَا . فَإِنَّ خَالَفَ ذَلِكَ بَعْدَ ثُبُوتِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ : فَهُوَ كَافِرٌ ، فَأَمَّا قَبْلَ ثُبُوتِ الْحُجَّةِ ، فَمَعْدُورٌ بِالْجَهْلِ ، لِأَنَّ عِلْمَ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ بِالْعَقْلِ ، وَلَا بِالرُّوْيَةِ وَالْفِكْرِ ، وَلَا نُكْفَرُ بِالْجَهْلِ بِهَا أَحَدًا إِلَّا بَعْدَ انْتِهَاءِ الْخَبَرِ إِلَيْهِ بِهَا"<sup>۱۰۴</sup>

الحافظ در کتاب الفتح می گوید: «قال الخطابي: قد يستشكل هذا فيقال: كيف يغفر له وهو منكر للبعث والقدرة على إحياء الموتى؟ والجواب: أنه لم ينكر البعث وإنما جهل فظن أنه إذا فعل به ذلك لا يعاد فلا يعذب، وقد ظهر إيمانه باعترافه بأنه إنما فعل ذلك من خشية الله. قال ابن قتيبة: قد يغلط في بعض الصفات قوم من المسلمين فلا يكفرون بذلك.»

أبو محمد بن حزم نیز می گوید: «فهذا إنسان جهل إلى أن مات أن الله عز وجل يقدر على جمع رماده وإحيائه، وقد غفر الله له لإقراره، وخوفه، وجهله»<sup>۱۰۵</sup>

عده ای بر آن بوده اند که این روایت را به شیوه ای تأویل کنند که مسأله ای عذر به جهل این مسلمان در آن کم رنگ گردد. امام ابن حزم بر چنین اشخاصی سخت می تازد و آنها را مورد هجوم قرار می دهد، هر چند که نامی از آنها نمی برد، و در این باره می گوید: تأویل کلمه قَدَرَ و معنا نمودن آن به ضیق در حقیقت تحریف کردن کلام از جایگاه اصلی خودش می باشد و این تأویل، تأویل باطلی است که به هیچ وجه ممکن نمی باشد چون «اگر چنین می بود این شخص دستور نمی داد که خانواده اش او را بسوزانند و خاکسترش را در هوا

<sup>۱۰۲</sup> کتاب: الفصل في الملل والاهواء والنحل ج ۳ ص ۱۴۱ / ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده طحاوی ص ۲۵۸ چاپ المكتب الاسلامی و امام ابن الوزير

یمانی در کتاب ایثار الحق علی الخلق ص ۴۳۶ چاپ دار لکنت العلمیه ، در مورد این حدیث با ابن تیمیه و ابن قیم و ابن حزم هم نظر میباشند

<sup>۱۰۳</sup> التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد" (۴۲/۱۸)

<sup>۱۰۴</sup> سير أعلام النبلاء" (۷۹/۱۰)

<sup>۱۰۵</sup> الفصل في الملل والاهواء والنحل : ۳ / ۱۴۱

پخش نمایند بلکه به همان مردن و در قبر گذاشته شدن اکتفا می نمود» و شکی نیست که امر و دستور این مرد به فرزندانش برای انجام دادن این وصیت در حقش این بوده که با این وسیله از عذاب خداوند رهایی یابد و خداوند نتواند او را دوباره زنده نماید و مورد بازخواست قرار دهد.<sup>۱۵۶</sup>

عده ای نیز می گویند که این مرد نسبت به قدرت بازگرداندن خداوند (معاد) شك داشته که این مسئله از مسائل صفات خداوند می باشد و کفر در اسماء و صفات کفر اصغر است. اما علماء در کتابهای عقیده ذکر کرده اند اصل در انکار و تأویل صفاتی از صفات خداوند کفر اکبر است، مگر در جایی که زمینه تأویل آن باشد و بعضی آن را به غلط تأویل کنند؛ مانند معتزله مثلاً (ید) را به قدرت و یا سمع و بصر را به علم که در این جا چون در لغت عربی این الفاظ تأویل بردار می باشند گفته شده اگر کسی آن را تأویل کرد نمی توان او را فوراً تکفیر کرد زیرا این نوع کفرها تأویل بردار می باشند. و صفاتی مانند «ید»، «وجه» و «عین» اگر کسی در مورد آنها تأویل غلط به تحریف معانی آن پرداخت نمی توان او را تکفیر کرد. مثلاً تأویل (ید) دست خداوند به قدرت و یا امثال این نوع تأویلها و منظور علماء از این نمی توان کسی را که در مبحث اسماء و صفات که در آن به خطا رفته است تکفیر کرد این نوع تأویلات می باشد نه شک و انکار صفتی مانند معاد که به اجماع اهل اسلام کفر اکبر است.

در این صورت انکار و شك در صفاتی همچون «خالق»، «رازق»، «سمیع»، «علیم»، «حکیم»، «شدیدالعقاب» و... کفر اکبر می باشد نه اصغر؛ و چنانچه ابن تیمیه می گوید: انکار صفتی مانند معاد (یعنی قدرت بازگرداندن مردگان) به اتفاق مسلمانان کفر اکبر است "و گفته این مرد بنی اسرائیلی هم همانطور که آشکار است شک صفت معاد خداوندی بود.

ابن تیمیه در مورد جاهلانی که در اشخاص و قبور غلو می کنند می گوید: بعضی می گویند: "هر گاه محتاج چیزی بودید اگر فلان شیخ را فرا بخوانید، او به یاری شما خواهد آمد، یا اگر چند گام را به سوی بارگاهش بردارید و او را به فریاد بطلبید، حاجت شما را برآورده می سازد. این عقیده نادرست است و اقدام به آن حرام است. «یعنی کسی که چنین می کند، کار حرامی را مرتکب شده، اما مشرک نمی شود.»<sup>۱۵۷</sup>

امام غزالی طوسی پس از اظهار نظر در مورد «معتزله و مشبهه» و دیگر فرقه های اهل بدعت در دین و کسانی که در تأویل به خطا رفته اند، می گوید: "آنان در مقام اجتهاد در دین قرار داشته اند. اما آنچه که

<sup>۱۵۶</sup> الفصل جلد ۳ ص ۱۴۱

<sup>۱۵۷</sup> مجموع الفتاوی: ج ۱۱ ص ۱۸

ضرورت دارد مورد توجه قرار گیرد-البته تا جایی که راهی و توجیهی برای آن وجود داشته باشد- پرهیز از تکفیر ایشان است. زیرا مباح نمودن قتل و مصادره اموال اهل نماز و قبله که به صراحت به «لا اله الا الله» اقرار می نمایند، خطاست. زیرا رسول خدا(ص) فرموده اند: «به من فرمان داده شده با مردم تا زمانی که می گویند: "لا اله الا الله و محمد رسول الله" بجنگم، اما هر گاه آن را گفتند: جان و مال ایشان - مگر مستحق آن باشند- در مصونیت قرار می گیرند!»<sup>۱۵۸</sup>

۶- سؤال حواریین عیسی علیه و علی نبیِّنا الصلاة و السلام ، و سخنان آنها که الله متعال در قرآن ذکر کرده است: إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ (مائدة/ ۱۱۲)

همانطور که در ظاهر آیه مشاهده می کنید حواریون که اصحاب عیسی علیه السلام بودند به عیسی گفتند: آیا پروردگار ما می تواند سفره ای از آسمان برای ما بفرستد و وقتی عیسی گفت: اگر ایمان دارید از خداوند بترسید. حواریون در جواب گفتند می خواهیم از آن بخوریم و اطمینان پیدا کنیم که تو راست می گویی و بعد از آن عیسی دعا کرد و از آسمان سفره ای آمد .

آیا در گفته های حواریون که این درخواست را کردند، آنها به قدرت خدا که بتواند سفره ای از آسمان نازل کند شك داشتند یا نه؟ درباره این مطلب با توجه به این که کلمه (هل يستطيع ربك)<sup>۹</sup> امام طبري (مشهور به امام المفسرین در میان فرقه های معروف به اهل سنت) و همچنین ابن حزم از علمای مشهور قرن پنجم و تمام دنباله روان آنها تا کنون به این نظریه رأی می دهند که حواریون در قدرت خداوند شك داشتند و با این وجود کافر نشدند .

امام طبري اشاره می کند که در گفته حواریون که در جواب عیسی گفتند: این درخواست ما برای این است که دل هایمان آرامش یابد و بدانیم که تو با ما راست گفته ای: امام طبري می فرماید: که این جمله حواریون: کاملاً این مطلب را می رساند که مرض شك و تردید در دین و شك در تصدیق پیامبران در دل های آنان وجود داشته و این سؤال حواریون برای آزمایش عیسی بوده است .

<sup>۱۵۸</sup> الاقتصاد فی الاعتقاد: ص ۲۲۳-۲۲۴ چاپ دارالکتب بیروت

<sup>۱۵۹</sup> آیه به يك قرائت دیگر هم خوانده شده "هل يستطيع ربك" «با تاء نه با ياء» قراءه علي و عائشة و ابن عباس و مجاهد . مفسرین در تفسیر آیه اختلاف کرده اند. قرائت مشهور همان «هل يستطيع ربك» می باشد که در شش قرائت از هفت قرائت ذکر شده و قرائت دومی فقط در یک قرائت آمده است.

و همچنین ابن حزم این گفته ی حواریون را ناشی از جهل آنها دانسته و این جهل مانع باطل شدن ایمانشان گشته و می‌گوید: «فهؤلاء الحواریون الذين أثنى الله عز وجل عليهم قد قالوا بالجهل لعيسى عليه السلام هل يستطيع ربك أن ينزل علينا مائدة من السماء؟ و لم يبطل بذلك إيمانهم ، و هذا ما لا مخلص منه ، و إنما كانوا يكفرون لو قالوا ذلك بعد قيام الحجة و تبیینهم لها»<sup>۱۶۰</sup> حواریون باوجود شك در قدرت خدا كه این خود كفر می‌باشد كافر نشدند و در واقع همانطور كه ابن حزم اشاره می‌كند این قول آنان به خاطر جهلشان بودو برای حواریون عذري حساب می‌شود .

نظریه امام طبري و ابن حزم و کسانی كه شش قرائت مشهور آیه را پذیرفته اند همین است اما کسانی هم هستند كه بر اساس قرائت «هل تستطيع ربك» دیدگاه دیگری دارند. و اعذر به جهل در این آیه برخلاف ادعای کسانی كه می‌گویند تمام علمای امت دارای يك نظریه هستند، مسئله اختلافی و فقهی است.

۷- داستان بني إسرائيل با موسى. الله متعال می فر مايد : ( وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ \* إِنَّ هَؤُلَاءِ مَثَبٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَيَاطِلُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (أعراف/۱۳۸-۱۴۱)

از موسى خواستند كه برایشان بتی قرار دهد كه به واسطه ی عبادت آن به الله نزدیک شوند و تقرب جویند همچنانكه مشركین چنین بت‌هایی داشتند. ابن جوزي می گوید: " وهذا إخبار عن عظیم جهلهم حیث توهموا جواز عبادة غیر الله ، بعد ما رأوا الآيات".<sup>۱۶۲</sup>

الشیخ عبد الرحمن المعلمي می گوید: " يظهر من جواب موسى عليه السلام أنه وإن أنكر عليهم جهلهم : لم يجعل طلبهم ارتدادا عن الدين ، ويشهد لذلك أنهم لم يؤخذوا هنا ، كما أؤخذوا به عند اتخاذهم العجل ، فكأنهم هنا - والله أعلم - عذروا بقرب عهدهم. "

۸- داستان ذات أنواط.

<sup>۱۶۰</sup> الفصل في الملل والأهواء والنحل : ۳ / ۱۴۲

<sup>۱۶۱</sup> تفسير القرطبي : ۳۶۵/۶ و الطبري : ۱۲۹/۷ و ابن كثير : ۱۱۷/۲ و فتح القدير : ۹۳/۲

<sup>۱۶۲</sup> "زاد المسير" (۱۵۰/۲)

<sup>۱۶۳</sup> مجموع رسائل المعلمي" (۱۴۲/۱)

عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ، قَالَ: " خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ حُنَيْنٍ، فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ، فَقُلْنَا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، اجْعَلْ لَنَا هَذِهِ ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لِلْكَفَّارِ ذَاتَ أَنْوَاطٍ، وَكَانَ الْكَفَّارُ يَنْوِطُونَ سِلَاحَهُمْ بِسِدْرَةٍ، وَيَعْكُفُونَ حَوْلَهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ( اللَّهُ أَكْبَرُ، هَذَا كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: (اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) إِنَّكُمْ تَرْكَبُونَ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ " ١٦٤

واقد لیثی می گوید: ما همراه رسول خدا برای غزوه حنین از شهر بیرون رفتیم این در حالی بود که ما تازه مسلمان شده بودیم – واقد از جمله کسانی می باشد که در روز فتح مکه ایمان آورده بود – واقد می گوید در کنار درختی گذر کردیم و در همین حال به رسول اکرم گفتیم برای ما یک درخت برای آویختن اسلحه ها و وسایلمان قرار بده (ذات انواط) همچنانکه کافران چنین درختی را دارند ما این سخن را گفتیم چرا که کفار درختی داشتند که کنار آن می نشستند همچون شیء با برکت اسلحه ها و وسایلشان را بدان آویزان می نمودند (این کار کفار به خاطر تبرک و جلب نفع و دفع ضرر بود) و آن درخت را ذات انواط نامیده بودند. پس واقد می گوید زمانی که ما این درخواست را از رسول الله نمودیم، رسول الله فرمود: الله اکبر؛ قسم به آنکس که جانم در دست اوست چیزی را گفتید که بنی اسرائیل آن را به موسی گفتند برای ما اله و خدای همچون اله و خدای قوم فرعون قرار بده و موسی هم در جواب آنها گفت واقعا شما قوم جاهلی هستید و پس رسول اکرم فرمودند شما در واقع با گفتن این سخن پیرو سنتهای اقوام قبل از خود شدید.

نکته مهم در روایت طبرانی (١٣٥٠٤) در مورد این درخت این است که «و كانت تعبد من دون الله» مشرکین برای این درخت عبادت می کردند و در روایتی که بیهقی در دلائل النبوه آورده اینکه «یذبجون عندها» مشرکین در کنار آن درخت ذبح و قربانی می کردند. و از جمع روایات معلوم می شود که مشرکین این درخت را مانند بتی عبادت می کردند. در این صورت چیزی از رسول الله صلی اله علیه وسلم خواستند شرک اکبر بود و بر همین اساس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتار اینها را مانند گفتار قوم بنی اسرائیل در برابر موسی دانست .

محمد رشید رضا می گوید: " إن الذين قالوا للنبي صلى الله عليه وسلم ما ذكر، كانوا حديثي عهد بالشرك، فظنوا أن ما يجعله لهم النبي من ذلك يكون مشروعا، لا ينافي الإسلام." ١٦٥

<sup>١٦٤</sup> رواه الترمذي (٢١٨٠) وصححه ، ورواه الإمام أحمد (٢١٩٠٠) واللفظ له ، وصححه الألباني.  
<sup>١٦٥</sup> تعليقه على "مجموع الرسائل والمسائل النجدية" (٣٩/٤) .

و ابن تیمیة نیز می گوید: "فإننا بعد معرفة ما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم، نعلم بالضرورة أنه لم يشرع لأمته أن تدعو أحداً من الأموات ، لا الأنبياء ولا الصالحين ولا غيرهم ، لا بلفظ الاستغاثة ولا بغيرها ، ولا بلفظ الاستعاذة ولا بغيرها. كما أنه لم يشرع لأمته السجود لميت ولا لغير ميت ، ونحو ذلك ، بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور، وأن ذلك من الشرك الذي حرمه الله ورسوله. لكن لغلبة الجهل، وقلة العلم بآثار الرسالة في كثير من المتأخرين، لم يمكن تكفيرهم بذلك، حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم، مما يخالفه

۱۶۶ "

در مورد کسانی که «آگاهانه» مرتکب جرم استهزاء شده بودند الله متعال بدون قبول عذر آنها را تکفیر نموده و فرمود « لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ » (توبه/۶۶) . این تکفیر کسانی بود که «آگاهانه» تنها در حد سخن و کلام مرتکب جرم شده بودند. در صورت «آگاهی و علم» فرق ندارد شخص با دلش دچار کفر شود یا با قول و عمل؛ چون خواستن و طلب جرم و شرک مانند انجام دادن آن است. همچنانکه قاعده ی مشهوری است که « أن من نوي الكفر في المآل كَفَر في الحال » یعنی هرکس اراده و نیت کند که در زمان آینده کفری را انجام دهد (با وجود شروط و رفع موانع) آن شخص در زمان حال کافر می‌گردد.

مانند کسی که بخواهد در آینده بر علیه مسلمین وارد یکی از احزاب سکولار و مرتد و یا ارتش کفار سکولار جهانی گردد، اگر شروط تکفیر در او وجود داشت و موانعی در تکفیر وی وجود نداشت، این شخص در همین زمان حال کافر میشود. صحابه هم این درخواست شرک آمیز را از رسول الله صلی الله علیه وسلم نمودند، اما به دلیل مانع جهل و تازہ مسلمان بودنشان کافر نشدند و رسول الله صلی الله علیه وسلم با آنکه کار آنها را به شرک اکبر قوم بنی اسرائیل تشبیه نمود اما به آنان نگفت که مرتد شده اید و تکفیر شان نکرد و درخواست توبه هم از آنها ننمود .

#### ۹- روایت جمع آوری صدقه از مسلمین اللیثیین

" عروة عن عائشة أن النبي صلى الله عليه وسلم بعث أبا جهم بن حذيفة مصدقا فواجه رجل في صدقته فضربه أبو جهم فشجه فأتوا النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا القود يا رسول الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم لكم كذا وكذا فلم يرضوا فقال لكم كذا وكذا فترضوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم إنني خاطب العشية على الناس ومخبرهم برضاكم فقالوا نعم فخطب رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم إن هؤلاء اللیثیین أتوني يريدون القود فعرضت عليهم كذا وكذا فترضوا أرضيتهم قالوا لا فهم المهاجرون بهم فأمرهم



رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يكفوا عنهم فكفوا ثم دعاهم فزادهم فقال أَرْضَيْتُمْ فَقَالُوا نَعَمْ قَالَ إِنِّي خَاطَبْتُ عَلَى النَّاسِ وَمَخْبِرُهُمْ بَرِّضَاكُمْ قَالُوا نَعَمْ فَخَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَرْضَيْتُمْ قَالُوا نَعَمْ. ١٦٧

حدیث به این شرح می‌باشد که رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوجهم بن حذیفه را برای جمع‌آوری زکات پیش قوم لئیین (قومی بودند مسلمان که در مدینه زندگی می‌کردند، چون جمع‌ذکات مختص مسلمین است) فرستاد و وقتی داشت زکات را جمع‌آوری می‌کرد مردی در امر زکات با او درگیر شد و با هم دعوایشان شد تا اینکه ابوجهم او را زد و سرش را شکست و این قوم که یکی از آنها بوسیله ابوجهم سرش شکسته شده بود پیش رسول الله صلى الله عليه وسلم آمدند و گفتند: ای رسول الله ما در مقابل شکسته‌شدن سر این شخص از شما قصاص می‌خواهیم و رسول الله هم به آنها گفت در مقابل شکسته‌شدن سر این شخص فلان چیز و فلان چیز برای شما. و سپس فرمود آیا راضی شدید؟ گفتند نه و دوباره رسول الله فرمودند فلان چیز و فلان چیز هم برای شما، آیا راضی شدید؟ آن قوم گفتند نه، سپس دوباره رسول الله به آنها فرمودند فلان چیز و فلان چیز برای شما حالا راضی شدید؟ آنها در جواب رسول الله گفتند: بله راضی شدیم؛ سپس رسول الله فرمودند: من برای مردم بعد از عصر خطبه می‌خوانم و از رضایت شما به مردم خبر می‌دهم.

آن قوم گفتند: این کار را انجام بده. پس رسول الله بعد از عصر برای مردم خطبه خواند و فرمودند: ای مردم این قوم لئیین نزد من آمدند و از من طلب قصاص کردند من هم چیزهایی را به عنوان قصاص به آنها دادم و آنها هم از من راضی شدند پس رسول الله رو به آن قوم کردند و گفتند: «مگر اینطور نیست و مگر شما از من راضی نشدید؟ ولی آنها در جواب رسول الله گفتند: نه اینطور نیست و راضی نشدیم.»

در اینجای این قوم پیامبر خدا را تکذیب کردند و به او نسبت دروغ دادند که این کفر است. و به دلیل اینکه رسول الله را تکذیب کردند مهاجرین به آنها حمله کردند و رسول الله به مهاجرین دستور داد تا از آنها دست بردارند و مهاجرین هم از آنها دست بردار شدند پس رسول الله آن قوم را فراخواند و برای بار چهارم به مقدار پیشنهاد شده قبلی افزود پس به آنها فرمود آیا شما راضی نشدید؟ گفتند بله ای رسول الله راضی شدیم. و سپس رسول الله دوباره فرمودند من برای مردم خطبه می‌خوانم و از رضایت شما به آنها خبر می‌دهم. گفتند: این کار را انجام دهید. پس رسول الله خطبه خواند و فرمود آیا راضی شدید آنها اینبار گفتند بله راضی شدیم.

١٦٧ حدیث صحیح و عبدالرزاق و ابوداد و ابن ماجه و بیهقی و احمد بن حنبل آن را روایت کرده و صححه آلبانی فی ابوداد. کتاب السنن الکبری - النفقات/ سنن أبي داود - الديات/ سنن النسائي - القسامة/ مسند الإمام أحمد - باقي مسند الأنصار/ مصنف عبد الرزاق - العقول

ابن حزم در توضیح این حدیث می گوید: " در این حدیث این نکته دریافت می شود که انسان جاهل معذور است و اینکه انسان جاهل با «انجام کفر از روی جهل از اسلام خارج نمی شود» همانند کسی که عالم بوده و اقامه حجه بر او شده که اگر کفري از او سر زند کافر می شود چرا که این قوم لیثیین رسول الله را تکذیب کردند و تکذیب رسول الله بدون هیچ اختلافی کفر محض می باشد ولی آنها بخاطر جاهل بودنشان و بخاطر اینکه بیابان نشین بودند معذور بودند و از جانب صحابه و رسول الله تکفیر نشدند. " ۱۶۸

۱۰- حدیث قومی که غیر از لا اله الا الله از اسلام چیزی نداشتند:

عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَدْرُسُ وَشْيُ النَّوْبِ، حَتَّى لَا يَدْرَى مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيْسَرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَالْعَجُوزِ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَنَحْنُ نَقُولُهَا. فَقَالَ لَهُ صِلَةٌ: مَا تُعْنِي عَنْهُمْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ مَا صَلَاةٌ، وَلَا صِيَامٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ حُدَيْفَةُ، ثُمَّ رَدَّهَا عَلَيْهِ ثَلَاثًا، كُلَّ ذَلِكَ يُعْرِضُ عَنْهُ حُدَيْفَةُ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فِي الثَّلَاثَةِ، فَقَالَ: ( يَا صِلَةٌ ، تُنَجِّبُهُمْ مِنَ النَّارِ ) ثَلَاثًا. ۱۶۹

حذیفه بن یمان می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: همانگونه که بندها و نقشهای لباس کهنه می شود و پاره می شود و از بین می رود دین اسلام هم به کهنگی می گراید و رو به سوی زوال و نابودی می گیرد تا جائیکه دانسته نمی شود که روزه و نماز و عبادت و صدقه چیست؟ و به چه معناست، و شبی به ناگاه کتاب خداوند (یعنی قرآن عظیم) از میان مردم برداشته می شود و بر روی زمین اثری از آن باقی نمی ماند و آیه ای از آن را نمی توان در میان مردم یافت این در حالیتیست که دسته ای از مردمان باقیمانده از جمله پیران و بزرگسالان زن و مرد می گویند: ما همان کلمه لا اله الا الله را که پدران و مادرانمان را بر آن یافتیم و می شنیدیم که آن کلمات را بر زبان می آورند، تکرار می کنیم و بر زبان می آوریم در حالی که حذیفه این حدیث را روایت می کند صحابی دیگر به نام صله می گوید: «گفتن این کلمه هیچ سودی به حالشان ندارد چرا که آنها آن را فهم نکرده و به مفهوم آن کلمه و دیگر مسائل دین از جمله نماز و روزه و صدقه و غیره عمل نمی کنند»، پس حذیفه با شنیدن این سخن از صله روی برمی گرداند و صله این جمله را پشت سر هم سه

۱۶۸ المحلی: ۴۱۰/۱۰-۴۱۱

۱۶۹ رواه ابن ماجه (۴۰۴۹) وصححه البوصیري في "مصباح الزجاجة" (۲/ ۲۹۱)، وصححه الألباني في "سلسلة الأحاديث الصحيحة" ۱۷۱/۱

بار تکرار کرد و هر سه بار هم حدیفه از او روی برگرداند تا اینکه حدیفه به او روی کرد و فرمود: ای صله گفتن همان جمله آنها را از آتش جهنم نجات می‌دهد؛ حدیفه این جمله را سه بار تکرار نمودند.

این حدیث دلالت دارد بر اینکه این قوم هیچ چیزی غیر از «ایمان مجمل» به توحید و شهادتین نداشتند و از اسلام چیزی غیر از اقراری که از نیاکان خود به آنها رسیده است نداشتند. در واقع این دسته از «مسلمین» «عمل» را که از ارکان اسلام است کاملاً ترک کرده‌اند و ترک کلی اعمال به عقیده اهل سنت کفر اکبر می‌باشد، اما این مسلمین به سبب جهلشان نسبت به وجوب این اعمال تنها به دلیل حداقل ایمانی که دارند از آتش جهنم نجات می‌یابند و این هم آشکار است که فقط مسلمین اهل نجات‌اند و اگر جهل برای اینان عذر نبود چگونه با داشتن چنین کفر بزرگی (یعنی ترک عمل به طور کلی) اهل نجات محسوب می‌شوند؟

ابن تیمیه در مورد افرادی که در چنین موقعیتهائی می‌افتند می‌گوید: " وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ قَدْ يَنْشَأُ فِي الْأُمَّكِنَةِ وَالْأَزْمِنَةِ الَّذِي يَنْدَرِسُ فِيهَا كَثِيرٌ مِنْ عُلُومِ النُّبُوتِ ، حَتَّى لَا يَبْقَى مَنْ يُبَلِّغُ مَا بَعَثَ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ ، فَلَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا يَبْعَثُ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ ، وَلَا يَكُونُ هُنَاكَ مَنْ يُبَلِّغُهُ ذَلِكَ ، وَمِثْلُ هَذَا لَا يَكْفُرُ؛ وَلِهَذَا اتَّفَقَ الْأَيْمَةُ عَلَى أَنَّ مَنْ نَشَأَ بِبَادِيَةِ بَعِيدَةٍ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ ، وَكَانَ حَدِيثَ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ ، فَأَنْكَرَ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَحْكَامِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ : فَإِنَّهُ لَا يُحْكَمُ بِكُفْرِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ. "

بسیاری از مردم در مکان و زمان‌هایی نشأت می‌گیرند و زندگی می‌کنند که در آن مکان و زمان علوم دینی کهنه شده و بسیاری از علوم نبوت و مسائل دینی به شیوه‌ای با نابودی روبه‌رو شده است تا جایی که کسی باقی نمی‌ماند که آنچه را خدا و رسولش بدان امر نموده‌اند از روی کتاب و حکمت برای آن مردم تبیین کنند پس بسیاری از این علوم دانسته نمی‌شود و در نتیجه نمی‌توان چنین مردمانی را در چنین وضعیت و حالی «تکفیر نمود و به مجرد اینکه کفر و یا شرکی از آنها دیده و یا شنیده شد آنها را کافر به حساب آورد» به همین دلیل ائمه بزرگوار بر این مسئله اتفاق نظر دارند که هر کس که در مکانی دور از اهل علم و ایمان زندگی کند و یا اینکه تازه وارد اسلام شده باشد و به همین جهت و از روی ناآگاهی دست به انکار بعضی از مسائل و احکام آشکار و متواتر اسلام بزند نمی‌توان او را تکفیر نمود تا زمانی که آگاهی و علم پیدا کند بر آنچه که پیامبر در این مورد آورده است.

۱۱ - مسلمانی که از روی جهل برای غیر الله سجده کند

عن عبد الله بن أبي أوفى قال: لما قدم معاذ بن جبل من الشام سجد لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم "ما هذا يا معاذ؟" فقال: يا رسول الله صلى الله عليه وسلم أتيت الشام فوافيتهم يسجدون لبطارقتهم وأساقفتهم فوددت في نفسي أن أفعل ذلك لك، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "لو كنت أمراً أحداً أن يسجد لأحد لأمرت الزوجة أن تسجد لزوجها والذي نفس محمد بيده لا تؤدي المرأة حق ربها حتى تؤدي حق زوجها ولو سألها نفسها وهي على قتب لم تمنعه"<sup>١٧١</sup>

امام شوکانی در کتاب نیل الأوطار در زمینه ی این حدیث می آورد: «وفي هذا الحديث دليل على أن من سجد جاهلاً لغير الله لم يكفر.» در این حدیث دلیلی است مبنی بر اینکه هر کسی که از روی جهل برای غیر الله سجده کند کافر نمی گردد .

## ۱۲- ادعای علم غیب داشتن برای رسول الله صلى الله عليه وسلم

عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مَعُوذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عِدَاةَ بَنِي عَلِيٍّ، فَجَلَسَ عَلَيَّ فِرَاشِي كَمَا جَلَسْتُكَ مِنِّي، وَجَوَّيِرِيَّاتٍ يَضْرِبْنَ بِالْأُذُنِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي عَدِيٍّ، فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «لَا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ». وَوَلِي رَوَاهُ قَامَ الْيَهُودِيُّ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَا يَعْلَمُ مَا فِي عَدِ إِلَّا اللَّهُ

از رَبِيعَ دختر معوذ روایت است که می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم صبح شب عروسی ام نزد من آمد و همین طور که تو نشسته ای، بر فرش نشست در حالی که چند کنیز مشغول دف زدن بودند و برای پدرانشان که در جنگ بدر کشته شده بودند، مرثیه می خواندند. در آن اثنا، یکی از کنیزان گفت: «در میان ما پیامبری وجود دارد که می داند فردا چه پیش خواهد آمد». رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «چنین نگو. بلکه همان سرود گذشته ات را بخوان». ودر روایت دیگر آمده که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: سبحان الله از آنچه که فردا اتفاق می افتد فقط خداوند آن را می داند.

ادعای علم غیب برای غیر الله کفر اکبر می باشد، اما این مسلمان به دلیل جهل یا فراموشی یا خطاء مشمول قاعده ی عذر می گردد؛ در حالی که انحصار علم غیب برای الله از مفاهیم بسیار روشن و آشکار قرآنی است و هرکس غیر از خدا ادعای غیب کند او کافر است. اما این مفهوم «در چنان جامعه ی اسلامی» و با حضور رسول الله صلى الله عليه وسلم و آن همه سابقون الاولون باز برای عده ای از مسلمین آشکار و روشن نیست

<sup>۱۷۱</sup> رواه ابن ماجة وابن حبان وأحمد والبيهقي في صحيحه وقال في الزوائد رجاله رجال الصحيح  
<sup>۱۷۲</sup> بخاری/ ۴۰۰۱

و در چنان جامعه ای برای چنین اشخاصی عذر به جهل قائل می گردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم در واکنش به این کفر آشکار اقدام به تکفیر این مسلمان نمی کند بلکه با گفته ی : این رانگو و غیب را فقط خدا می داند به این مسلمان اقامه ی حجت می کند.

۱۳- مسلمانانی که در زمان عمر بن خطاب از روی جهل حرامی را حلال می گرداند

قدامة بن مظعون جُمَحی در مورد تحریم خمر دیدگاهی بر خلاف عموم مسلمین داشت . عمر بن خطاب با اقامه ی حجت بر او از این مسلمان درخواست توبه نمود و او را از دایره ی اسلام خارج نکرد و حکم به کفرش نداد بلکه اگر این شخص بعد از اقامه ی حجت در چنان حکومت اسلامی باز بر کفر خود اصرار می نمود در این صورت از دایره ی اسلام خارج می گردید.

۱۴- استدلال به الإجماع صحابه و موافقت عموم مسلمین .

إمام ابن حزم الظاهري در این زمینه می گوید: «برهان ضروري لا خلاف فيه : و هو أن الأمة مجمعة كلها بلا خلاف من أحد منهم ، و هو أن كل من بدل آية من القرآن عامداً ، و هو يدري أنها في المصاحف بخلاف ذلك ، و أسقط كلمة عمداً كذلك ، أو زاد فيها كلمة عامداً ، فإنه كافر بإجماع الأمة كلها ، ثم إن المرء يخطئ في التلاوة ، فيزيد كلمة و ينقص أخرى ، و يبديل كلامه جاهلاً ، مقدرًا أنه مصيب ، و يكابر في ذلك ، و يناظر قبل أن يتبين له الحق ، و لا يكون بذلك عند أحد من الأمة كافراً ، و لا فاسقاً و لا أثماً ، فإذا وقف على المصاحف أو أخبره بذلك من القراء من تقوم الحجة بخبره ، فإن تمادى على خطئه فهو عند الأمة كلها كافر بذلك لا محالة ، و هذا هو الحكم الجاري في جميع الديانة» آئین قول در مورد کسی صادر شده است که در چیز آشکار و روشنی چون قرآنی که در دسترس تمام انسانها و آنها هم معلم، آموزش و آگاهی در مورد آن در تمام زمانها و مکانها وجود دارد و تنها کسانی عذر به جهل ندارند که به تغییر یا کم و زیاد نمودن آگاهانه و عمدی آیات اقدام نموده اند، اما کسی که به دلیل غیر عمد و بر اثر جهل، فراموشی یا خطاء دچار این اعمال می گردد علاوه بر آنکه حکم کافر یا فاسق بودن او صادر نمی گردد بلکه چنین شخصی اصلاً گناه کار هم نیست.

اگر در مورد قرآنی که اینهمه آگاهی در مورد آن وجود دارد باز عذر به جهل در مواردی قابل پذیرش است در این صورت در مورد سایر علوم شرعی در حالی که کسانی نبوده اند که این آگاهی ها را به مسلمانان بدهند و اینهمه فرق و مذاهب و تفاسیر گوناگون هم وجود دارد پذیرش عذر به جهل امری به دور از انصاف

نیست. اما این پذیرش جهل به این دلیل نیست که جهل بهتراز علم است، بلکه به این دلیل است که تبلیغ و تمکینی وجود ندارد تا حجت بر مردم تکمیل گردد. امام شافعی می فرماید: «لو عُذِرَ الجاهل؛ لأجل جهله لكان الجهل خيراً من العلم إذ كان يحط عن العبد أعباء التكليف و يريح قلبه من ضروب التعنيف؛ فلا حجة للعبد في جهله بالحكم بعد التبليغ و التمكين؛ لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرُّسل»<sup>۱۷۴</sup>

### کسانی که در شرک اکبر قائل به عذر به جهل نیستند

در چنین حالاتی که ذکر شد و موارد مشابه، شخص با وجود جهلش به دین اسلام، مسلمان باقی می ماند و سعی می شود اشتباهش برطرف شود هر چند که بزرگ هم باشد. اما فرزندان شیخ محمد بن عبدالوهاب و حمد بن ناصر آل معمر و نجدیت پیرو اینها به نکته ی عجیب و تازه ای اشاره می کنند که سابقه ای در میان مسلمین نداشته است و آن اینکه: إذا كان يعمل بالكفر والشرك لجهله أو عدم من ينبهه لا نحكم بكفره حتى تقوم عليه الحجة ولكن لانحکم بأنه مسلم.. زمانی که شخص به دلیل جهلش یا عدم وجود کسی که برایش روشن گری کند دچار عملی کفر آمیز یا شرک آمیز گردد ما به کفر وی حکم نمی دهیم تا زمانی که بر وی اقامه ی حجت گردد، اما با این وجود بر مسلمان بودن وی نیز حکم نمی دهیم!

انسان یا مسلمان است یا فتری یا کافر، پس این خط فکری خاص چه حکمی بر این مسلمین جاهل می دهند در حالی که فتری ها نیز در دنیا جزو جامعه ی کفار محسوب می گردند و در دنیا شخص یا مسلمان است یا جزو جامعه ی کفار؟ چنانچه الله تعالی می در جایی به صورت کلی فرماید: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ<sup>۲</sup> (تغابن/۲) او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است).

گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می گردید. و در جای دیگری نیز به صورت جزئی این آیه را تفسیر می کند و می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (حج/۱۷) قطعاً خداوند روز قیامت داوری خواهد کرد در میان مؤمنان و یهودیان و ستارپرستان (مندائیان) و مسیحیان (نصرانی ها) و زردشتیان و سکولاریستها (مشرکان). مسلماً خداوند حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

<sup>۱۷۴</sup> المنثور في القواعد ، للزرکشي : ۱۷ / ۲

<sup>۱۷۵</sup> الدرر السنية: ص ۱۰

این خط فکری خاص در جاهایی با رد عذر به جهل در شرک اکبر می گویند: ... اگر برای مرتکبین شرک اکبر جهل و یا تأویل را بعنوان عذر قرار دهیم و بعد بگوییم که آنها با وجود این مسلمان می باشند، در واقع این امر منجر به اجتماع دو چیز ضد همدیگر یعنی شرک و اسلام شده که آنهم محال و غیر ممکن می باشد

۱۷۶.

اما شرک در برابر ایمان قرار می گیرد نه در برابر اسلام، و ممکن است کسی مسلمان باشد اما نشانه هایی از جاهلیت و شرک هنوز در او باقی مانده باشد؛ یا مرتکب عملی شرک آمیز شود که به دلایلی از دایره ی اسلام خارج نشده و باز مسلمان محسوب گردد .

عده ای از ادامه دهندگان خط فکری محمد بن عبدالوهاب در جزیره العرب برای جاهل به «زیارت قبور» عذر به جهل قائل نیستند، چرا؟ چون در آن زمان و مکان بر اثر سالها تلاش و کوشش در امر قبور برای کسی جهل باقی نمانده است و در این «مکان و زمان مشخص» همه ی مردم نسبت به امر آگاهی های لازم و ضروری را داشتند در نتیجه طبیعی بود که برای مردمان آنجا عذر قائل نباشند. در حالی که در سایر مجتمعات مسلمان نشین آگاهی و شناخت مردم در این سطح نبود. درک مسئله ی زمان و مکان در مسأله ی عذر به جهل از ضروریات قضاوت است.

احمد فرید در این زمینه می گوید: "وإذا تقررت هذه المسألة زال التعجب إذا وجدنا الشيوخ والعلماء في الديار السعودية لا يعذرون الجاهل بالتوحيد، لأن أمور التوحيد قد استفاض العلم بها، وقامت الحجة على أهلالجزيرة، بدعوة شيخ الإسلام -يقصد ابن عبد الوهاب- ومناقم بالدعوة من بعده من العلماء، وأين نحن في ديارنا من مثل ذلك، وقد لبس كثير من العلماء على الناس دينهم، وزيتوا لهم الشرك، وأتوا عليه من البراهين التي تبرر وقوعهم في الحنث العظيم".<sup>۱۷۷</sup>

در بسیاری از سرزمینهای مسلمان نشین مسلمین اموری را به دلیل جهل، شبهه، تأویل، خطاء و اکراه انجام می دهند که «وضع موجود» بر آنها تحمیل کرده است .

به عنوان مثال زمانی که این مسلمین جاهل مردگان را می طلبند هدفشان عبادت غیر الله نیست، اما زمانی که از مشرکین عرب در مورد عبادتشان از آنها سوال می شد می گفتند: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (زمر/۳)، کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی گیرند

<sup>۱۷۶</sup> [۱۸۹] فتاوی ائمه ی نجدیه : ۱۹۵/۳ - ۶۹۱

<sup>۱۷۷</sup> العذر بالجهل لأحمد فرید ص ۱۸

(می‌گویند:) ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند . بر خلاف مسلمان جاهل که اگر همان سوال را از وی بپرسید می‌گوید: پناه بر الله، ما آنها را عبادت نمی‌کنیم. این مورد دومی التزام مجملی به اسلام دارد و برائت مجملی هم از عبادت غیر الله دارد، بر خلاف بت پرستی که عبادت را بین الله و بتها تقسیم کرده است. <sup>۱۷۹</sup> بر اساس همین اسلام مجمل و برائت مجمل است که ما جهل کسانی چون صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسائلی چون «ذات‌انواط» و سایر موارد را عذری بر ایشان محسوب نموده و آنها را خارج از دایره ی اسلام نمی‌دانیم .

ما بسیاری از احکام و قواعد علمی خود را از کسانی چون السبکی، ابن حجر الهیثمی المکی<sup>۱۷۹</sup> و علمای دیگر می‌گیریم در حالی که چنین علمائی از اموات طلب می‌کردند و به آنها متوسل می‌شدند.<sup>۱۸۰</sup>

السبکی می‌گوید: "إعلم أنه يجوز ويحسن التوسل والاستغاثة والتشفع بالنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلى ربه... ولم ينكر أحد ذلك ... حتى جاء ابن تيمية فتكلم في ذلك بكلام يلبس فيه على الضعفاء" <sup>۱۸۱</sup> و ابن حجر الهیثمی نیز می‌گوید: "من خرافات ابن تيمية التي لم يقلها عالم قبله، وصار بها بين أهل الإسلام مثلة: أنه أنكر الاستغاثة والتوسل به صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ".<sup>۱۸۲</sup>

در اینجا هدف کوچک نمودن اشتباهات رایج مسلمین و مجوز دادن به انجام این اشتباهات نیست، بلکه منظور این است که گاه بعضی از مسلمین به دلایلی دچار جهل و شبهه می‌گردند که همین جهل و شبهه مانع از حکم بر افراد می‌گردد. عده ای حتی در انجام اشتباهات خود همچون خوارج به آیات و احادیثی استدلال می‌کنند و اهل تاویل هم هستند.

مانند حدیث مالك الدار که در آن طلب از انبیاء وجود دارد و ابن کثیر و ابن حجر آن را صحیح دانسته اند. یا شبهه ی زنده بودن انبیاء در قبرهایشان و آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که : "... ووفاتي خير لكم، تعرض علي أعمالكم، فما رأيت من خير حمدت الله عليه، وما رأيت من شر استغفرت الله

---

<sup>۱۷۸</sup> الجهل بمسائل الاعتقاد وحكمه لمعاش ص ۴۲ ، شبهات التكفير لعمر قرشي ص ۸۷  
<sup>۱۷۹</sup> أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن حجر الهيثمي الشافعي، كان واسع المعرفة في العلوم، كثير التصنيف، ومن أشهر مؤلفاته: الزواجر عن اقتراف الكبائر، الصواعق المحرقة. توفي: ۹۷۳ ترجمته في: شذرات الذهب لابن العماد . ۳۷۰/۸  
<sup>۱۸۰</sup> انظر مثلاً ما ذكره صاحب عارض الجهل وفقه الله عن ابن حجر الهيثمي أنه "لا يعذر أحد في الكفر بالجهالة إلا من قرب عهده بالإسلام، أو بعد عن العلماء". انظر: عارض الجهل ص ۲۹۵ ، وانظر ص ۲۱۶  
<sup>۱۸۱</sup> شفاء السقام للسبكي ص ۱۷۱ ط.  
<sup>۱۸۲</sup> الجواهر المنظم ص ۶۱



لکم" با اینکه این روایت از لحاظ سند ضعیف است اما عده ای آن را صحیح دانسته اند. همین دسته از روایات شبهاتی را در اذهان مسلمین قرار داده است.

در نتیجه زمانی که به دلیل جهل، شبهه و تأویل برای کسانی چون السبکی و ابن حجر هیتمی که از آنهمه علم و آگاهی برخوردار بودند عذر قائل هستیم، باید برای مسلمینی که از چنین علمی برخوردار نبوده و به نحوی دنباله روان این افراد هستند قائل به عذر به جهل در تمام امور نظری (عقیدتی) و ظاهری (عملی) باشیم. کسانی چون السبکی و ابن حجر هیتمی شخصیت‌هایی هستند که تمام علمای جهان اسلام به میزان علم و آگاهی وسیع آنها بر علوم دینی گواهی داده اند و در تأیید گفته های خود به آنها استناد نموده اند.

ابن تیمیه می گوید: "نعلم بالضرورة أنه لم يشرع لأمته أن تدعو أحداً من الأموات، لا الأنبياء ولا الصالحين ولا غيرهم، لا بلفظ الاستغاثة ولا بغيرها، ولا بلفظ الاستعاذة ولا بغيرها، كما أنه لم يشرع لأمته السجود لميت ولا لغير ميت ونحو ذلك، بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور، وأندك من الشرك الذي حرمه الله تعالى ورسوله، لكن لغلبة الجهل وقلة العلم بآثار الرسالة فيكثير من المتأخرين لم يمكن تكفيرهم بذلك حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم مما يخالفه"<sup>۱۸۳</sup>

در اینجا به اهمیت وجود حکومت اسلامی یا «جماعت» و شورای اولی الامر پی میبریم. رأی علماء هر کدام حجت مطلق نیست بلکه تنها اجماع شوری چنین شایستگی را دارد و چون شورای اولی الامر فقها وجود ندارد پس عذر به جهل هم در مورد چنین اشخاصی که در زمانها و مکانهای خاص به حیات خود ادامه می دهند به قوت خود باقی می ماند. حالا عده ای قائل به عذر به جهل برای مسلمان نمی شوند، اینهم ناشی از اجتهاد آنهاست و نباید آنها را تکفیری نامید؛ و عده ای هم قائل به عذر به جهل برای مسلمان در شرایطی خاص هستند باز اینهم امری اجتهادی ست و نباید آنها را مرجئه نامید و با مشغول نمودن مسلمین به همدیگر از امر مهم جهاد فی سبیل الله و قتال با دشمن سکولار مهاجم و نوکران محلی آن و تشکیل حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و شورای اولی الامر فقهای اسلامی که تنها درمان بیماریهای موجود است غافل گردیم.

زمانی که اجماع مسلمین بر اثر نبود شورای اولی الامر واحد و اجماعی که از این امت حاصل می شود از میان می رود عده ای آیات، احادیث، رویدادهای تاریخی و تفاسیر علماء از این منابع را به صورت منفرد و مستقل از سایر موارد نقل می کنند که با بسیاری از نقل قولهای سایرین از همان مطلب تفاوت فاحش دارد.

در حالی که برای این حالت اضطراری که هم اکنون مسلمین با آن دست به گریبان هستند باز قاعده ی صحیح این است که در برخورد با آراء و تفاسیر مختلف از اسلام و حتی نقل قولهایی که در مورد اندیشه های یک فرد یا رویداد تاریخی یا اتفاقی مربوط به روز صورت می گیرد باید قدر مشترک، روح مطلب و حقیقت ماجرا را از مجموع گفته های شخص و روایات و نقل قولهای مختلف موجود در مورد آن رویداد به دست آورد و بر این اساس به امر ارزیابی اقدام نمود.

### جایگاه عذر به جهل در آثار علماء

مسلمین در مورد اهل قبله ی جاهلی که مرتکب جرمی بزرگ در زمینه ی عقیده یا سایر احکام ظاهری و عملی مرتکب شده و برایش عذر قائل هستند اختلافی ندارند اما به دلیل نبود شورای واحد مسلمین اختلافات بیشتر بر سر این است که :

- در فلان زمان و مکان مشخص چه چیزی برای اهل قبله ظاهر و آشکار است تا برای شخصی که آگاهانه مرتکب جرم می شود عذر قائل نباشند و چه چیزی پوشیده و خفیه مانده است تا برای مرتکب جرم عذر و بهانه بیاورند.
- عده ای با تقسیم اسلام به اصول و فروع بر این باورند که در اصول نمی توان برای شخص عذر آورد مگر کسی که در مکانی متروک یا دار الکفر زندگی کند یا تازه مسلمان باشد.
- عده ای نیز بر این باورند که اسلام اصل و فرع ندارد و عذر به جهل برای هر کسی که شایسته ی عذر باشد آورده می شود چه در بیابان باشد یا شهر یا هر مکان دیگری.
- عده ای بر این باورند در مواردی که کفار به جهل ندارند مسلمین نیز از آن محروم می گردند و به این شکل حکمی که مختص کفار است را بر مسلمین تطبیق می دهند.
- عده ای دیگر بر این باورند که عذر به جهل امتیازی است که به مسلمان داده شده است و با کفار بسیار متمایزند ...

- و....

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُّسْلِمَةٌ»؛<sup>۱۸۴</sup> «جز شخص مسلمان کسی داخل بهشت نمی گردد. و باز در جای دیگری می فرماید: «يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، أَذْهَبَ فَنَادِيَ النَّاسِ، أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ

<sup>۱۸۴</sup> أخرجه البخاري (۴۲۰۳)، ومسلم (۱۱۱)

الْجَنَّةِ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ فَنَادَيْتُ: أَلَا إِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ.»<sup>۱۸۶</sup> . وفي رواية عند أبي داود: " يا ابن عوف ! اركب فرسك، ثم ناد: إن الجنة لا تحل إلا لمؤمن ؛" أي إلا لمؤحد.» ای پسر خطاب! برو و بر مردم ابلاغ کن: هیچ فردی بجز مؤمنین داخل بهشت نمی گردند. و در روایت دیگر از ابو داود می آید: ای پسر عوف ! بر اسبت سوار شو، باز با صدای بلند اعلان کن: که - ورد به - بهشت بغیر از مؤمن-یعنی مؤحد- بر -کسی دیگری- حلال نیست.

ایمان شامل تصدیق قلبی و اقرار به زبان و عمل می باشد اما کسانی هستند که در موقعیتهائی نادر قرار می گیرند که تنها نشانه ی ایمان آنها شهادتین است . به همین ترتیب احادیث زیادی دلالت به این امر دارد که هر گاه در قلب شخص مسلمان به اندازه - يك ذره - ایمان وجود داشته باشد، داخل بهشت می گردد، ولو هیچ عمل خیری را انجام نداده باشد، طوری که این احادیث صحیح نزد بخاری و غیره ثابت می باشد، در این صورت لازم است که این حکم را بر هر آن که، در قلبش ذره ای از ایمان زاید بر حفظ اصل توحید باشد حمل نمود، زیرا صاحبش را بجز این چیزی نجات نمی دهد.

در روایتی رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: « يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ...»<sup>۱۸۷</sup>» الله تعالی می فرماید، هر کسی که در قلبش به اندازه يك ذره ایمان باشد، از آتش بروینش می آورد.....؛ این حجر در الفتح می گوید: مراد از دانه اسپند اینجا تمام اعمالی شخص است که مازاد بر اصل توحید انجام داده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم در قول دیگری می فرماید: « أَخْرِجُوا مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ عَمِلَ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزُنُّ ذَرَّةً »، - کسی که لا اله الا الله می گوید، و عمل خیری انجام داده باشد که وزن آن به اندازه يك ذره باشد - از آتش جهنم- خارجش می کنند.<sup>۱۸۷</sup>

مسلمان در نزد الله دارای چنین جایگاهی است و الله متعال دوست دارد که برای بندگانش عذر آورده شود . حالا اگر یکی از اهل قبله از روی جهل معتبر مرتکب کفری گشت بدون آوردن عذر و اقامه ی «حجت نبوی» فوراً او را از دایره ی اسلام خارج نمی کنیم؛ این عدم تکفیر به معنی جمع نمودن کفر و ایمان در یک شخص نیست و اصلاً چنین شخصی کافر نگشته است تا در صورت عدم تکفیر وی ما نیز کافر گردیم. چون هنگامی که گفته می شود جهل معتبر مانع از تکفیر است، این جهل او مانع رسیدن کفر به ایمان او شده و او در این حالت کافر نیست .

<sup>۱۸۵</sup> مسلم ۱۱۴

<sup>۱۸۶</sup> بخاری ۲۲

<sup>۱۸۷</sup> الفتح ، ۷۲/۱

زمانی که ما با چنین مسلمان ناآگاهی که به دلیل عدم اقامه ی «حجت نبوی» دچار مصیبتی شده دلسوزانه و برادرانه برخورد می کنیم، مشرک کافری را برادر خود نکرده ایم؛ بلکه ما این خواهر یا برادر مریض خود را مشمول قاعده ی عذر به جهل دانسته و اصلاً کافر نمی دانیم.

قبلاً در مورد عدم عذر به جهل انسانی که وارد دین اسلام نشده و اصطلاحاً اهل قبله نمی باشد، صحبت شد؛ این قواعد که علماء آن را در مبحث عذر به جهل ذکر کرده اند شامل آنها نمی شود، یعنی «۴ فیلترا اصلی» و مسئله ظوابط و شرایط و موانع تکفیر ربطی به این گروه ندارد؛ دوباره تأکید می گردد که همه اقوالی که از علماء در مورد عذر به جهل نقل می شود منظور آنان کسی است که داخل اسلام شده و اصطاحاً اهل قبله می باشد و منظور ۱- الذین هادوا ۲- والصائبین ۳- والنصارى ۴- والمجوس ۵- والذین اشرکوا نیست و همچنین مریضی که دارو «حجت نبوی» از قرآن و سنت به اورسیده اما باز از قبول درمان اعراض و رویگردانی می کند.

در زیر به نقل قولهایی می پردازیم که در زمانی گفته شده اند که اکثر مناطق مسکونی زمین در تحت امپراتوری مسلمانان بوده و دنیای اسلام آن روز مملوء از دانشگاهها و مدارس دینی بوده و هرکجا که مسجدی بود جماعتی از اهل علم و محدثین و داعیان دین وجود داشته و بسیاری از امور ضروری زندگی برای مردم همچون خورشید در آسمان صاف، آشکار و معلوم گشته بود، اما علمای آن روزگار با این وجود هم قائل به عذر به جهل بوده اند :

- ابن تیمیه حنبلی مذهب می گوید:

- "اهل سنت و جماعت در این مورد اتفاق نظر دارند که گناهان صغیره یا کبیره در ذات خود باعث کفر و ارتداد مسلمان نمی شود، زمانی مسلمانی کافر و مرتد می شود که، عقیده و یا حکم شرعی ثابت و مورد اجماع و اتقاقی را «عالمأ و عامداً» انکار کند. این موضوعی است که حتی دو عالم در مورد آن اختلاف نظر ندارند.<sup>۱۸۸</sup>

- ابن عربی مالکی مذهب می گوید:

همانطور که اطاعت از دستورات خداوند ایمان نامیده می شود نافرمانی و عصیان در برابر خداوند نیز کفر نامیده می شود، ولی هرکاری که بر آن کفر اطلاق می شود و هر وقت نام کفر برده می شود مراد کفری نیست

<sup>۱۸۸</sup> مجموع الفتاوی ابن تیمیه ج ۷ ص ۵۰۱

که انسان را از دایره اسلام خارج می‌کند، بلکه انسان جاهل و انسان خطاکار در مسائل دین و در دایره اسلام «هرچند مرتکب اعمال کفری و شرکی شود نمی‌توان انجام دهنده چنین کفر و شرکی را کافر و مشرک خواند» و او را تکفیر نمود چرا که او بخاطر «جاهل بودن و خطایش» در چنین مسئله‌ای معذور می‌باشد و این تکفیر تا زمانی که دلایل و حجت‌ها بصورت واضح و روشن برای انسان جاهل و خطاکار روشن نشود صورت نمی‌گیرد و در صورت روشن شدن دلایل و حجت‌ها برای شخص جاهل و خطاکار اگر باز هم بر کفر و شرک خود اصرار ورزد در این صورت است که تکفیر می‌شود و این روشن شدن باید به شیوه‌ای باشد که هیچ گونه التباس و شک و شبهه‌ای در آن باقی نماند و این قضیه‌ای است (یعنی معذور بودن جاهل) که «هیچ کس جز اهل بدعت» در آن دارای اختلاف نیستند و اهل سنت بر آن اتفاق نظر و اجماع قطعی دارند»<sup>۱۸۹</sup>

- ابن حزم ظاهری مذهب در کتاب الفصل می گوید:

" و همچنین هرکس که بگوید خداوند جسم است و برای خداوند جسم قائل شده باشد چنین شخصی اگر «جاهل» باشد و یا نزد خود تأویلی داشته باشد در واقع او «معذور» است و بر او هیچ ملامتی نیست و تعلیم دادن این مسائل بر او بر مسلمین «واجب» است ولی اگر بر او بوسیله کتاب و سنت اقامه حجت شد و از روی عناد و ستیز با آن دو منبع و با آن حجت مخالفت نمود در واقع او کافر است و حکم مرتد را دارد .

و هرکس که بگوید که خداوند مثلاً فلان شخص است یا مثلاً بگوید خداوند در جسمی از اجسام خلق کرده خود حلول می‌کند یا اینکه معتقد باشد که بعد از محمد پیامبری بجز عیسی بن مریم ظهور می‌کند مرتکب اقوال و اعتقادهایی شده است که هیچ دوفری در تکفیر او اختلاف نظر ندارند زیرا در این موارد بر همگان اقامه حجه شده است و اگر امکان این باشد که کسی این اعتقادات بالا را داشته باشد و اصلاً خلاف این مطلب به وی نرسیده باشد حکم تکفیر او داده نمی‌شود تا اینکه بر او اقامه حجت شود»

- امام شوکانی در یکی از فتاوی خویش می گوید:

" و أما شأن المتقدمین علی هذه الدعوة النجدية، فکما قال تعالی «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (بقره/۱۳۴) و لم نكلف معرفة اعتقادهم ، فما وجدنا فی كلامهم من الشرك فهو شرك ، قال به من قال به ، و لا نقول فی قائله إنه مشرك ، بل نحسن به الظن " واما در مورد حال

<sup>۱۸۹</sup> تفسیر جمال‌الدین قاسمی

<sup>۱۹۰</sup> فتح الربانی من فتاوی الامام الشوکانی جلد ۱ ص ۱۴۷

کسانی که زمان آنها قبل از زمان دعوت علمای نجد بوده همانطور که خداوند می فرماید: ایشان قومی بودند که مردند و رفتند. آنچه به دست آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما به دست آورده‌اید، از آن شما است، و درباره آنچه آنها انجام داده اند از شما پرسیده نمی‌شود و هیچ کس مسؤول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند.

در ادامه امام شوکانی می گوید: ما در مورد این افراد که پیش از ما بوده اند بر ماتکلیف نشده است که تحقیق کنیم که اعتقادشان چه بوده و هر چه در کلامشان یافتیم که شرک بوده است ما هم می گویم شرک است و گوینده این شرک هر کس که بوده باشد مهم نیست (یعنی مهم نیست عالمی بوده یا عوامی) «وما به گوینده این شرک نمی گویم که او مشرک است» و به او حسن ظن داریم.

- اقوالی دیگر از ابن تیمیه:

ابن تیمیه در کتاب الایمان می گوید: " و هولاء یعنی من معهم ایمان مجمل «یثابون علی اسلامهم» و اقرار بالرسول مجملا وقد لا «يعرفون انه جاء بكتاب» وقد لا يعرفون انه جاء ملك ولا انه اخبر بكذا واذا لم يبلغه ان الرسول صلى الله عليه وسلم اخبر بذلك لم يكن عليهم الاقرار المفصل به ولكن لا بد من الاقرار بانه رسول الله صلى الله عليه وسلم وانه صادق في كل ما يخبر به عن الله " ۱۹۱

کسانی که ایمان مجمل و ابتدائی دارند و به پیامبری رسول الله صلی الله علیه وسلم هم اقرار می‌کنند «آنها مسلمان محسوب می‌شوند» هر چند که ندانند که رسول الله صلی الله علیه وسلم قرآن را آورده است و ندانند که جبرئیل نزد او آمده است و به او از وقایع خبر داده است و هر چند ندانند که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این چیزها خبر داده است و آنها هر چند اقرار مفصل و کاملی از مسائل و عقاید نداشته باشند و تنها بر این باور باشند که رسول الله صلی الله علیه وسلم، رسول خدا است و هر آنچه را بگوید حق است و او صادق است و راستگو و در چنین حد اقلی از ایمان مختصر و غیرمکامل نیز قرار گرفته باشند باز هم مأجور بوده و مسلمان محسوب شده و بر این عقاید خود ثواب می‌برند و کافر نیستند.

ابن حزم و ابن تیمیه فرض محالهایی را تصور نموده اند که حتی، در کنار هم، نزدیک است چنین اشخاصی وجود نداشته باشند «یعنی کسی وجود نداشته باشد که از این مسائل بی‌خبر باشد» اما باز هم بخاطر این اقرار

مجمل به رسول الله صلی الله علیه وسلم، و ایمان مختصر، ابن تیمیه صراحتاً می‌گوید او به خاطر جهلش مسلمان است .

- همچنین ابن تیمیه در کتاب الایمان می‌گوید :

همانا هفتاد و دو فرقه دیگری که غیر از فرقه برحق وجود دارند؛ هرکس از آنها در ظاهر واقعاً مغرض و منافق باشد همانا او در باطن کافر محسوب می‌شود و اما کسی که منافق نبوده بلکه به خدا و رسولش در باطن خویشتن ایمان داشته باشد او کافر محسوب نمی‌شود و هر چند که به نوعی به خطا و اشتباه افتاده باشد و برای خودش تأویل خاصی داشته باشد و هر چند که خطا و اشتباه او هم بزرگ باشد ..... تا اینکه ابن تیمیه ادامه می‌دهد می‌گوید: در حالیکه (یعنی به این شرط که) چنین شخصی در قلبش به طور محکم و جازمانه بر این باور است که هر آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن خبر می‌دهد راست است و هر آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن امر می‌نماید حق است حال اگر چنین شخصی که دوستدار رسول الله صلی الله علیه وسلم و دین اوست آیه‌ای را بشنود و یا حدیثی به او برسد و در این آیه و حدیث تدبر و تعقل نماید و یا تفسیر آن آیه برای او روشن شود و یا خلاصه به شیوه‌ای برای او معنا و مفهوم مسئله‌ای روشن گردد پس اگر در این صورت این شخص آنچه را که قبلاً دروغ می‌شمرد راست پندارد و نسبت بدانچه جاهل بوده علم پیدا کند و آن را تصدیق نماید «این تصدیق او تصدیقی جدید است که ایمان جدیدی در پی دارد که ایمان قبلی را که در باطن خویش داشته است با آن افزایش می‌دهد چرا که او از قبل کافر نبوده است بلکه به این مسئله جاهل و ناآگاه بوده است»<sup>۱۹۲</sup>

ابن تیمیه چنین شخصی را با وجود اینکه کفر و شرک داشته به خاطر نرسیدن دلیل به او تکفیر نمی‌کند و می‌گوید که این ایمان جدید بر ایمان قدیم این مسلمان افزوده می‌شود پس معلوم است که این مسلمان آفت زده را کافر نمی‌داند و باز در جای دیگری می‌گوید: " تکفیر معین در مورد آن جاهلان از آن جهت که بر آنان حکم شود که کافر هستند، اقدام به چنین عملی جائز نیست (یعنی تکفیر فردی و معین آن) مگر بعد از ارائه دلایل و اقامه حجت که پس از این اقامه حجت روشن می‌شود که آنان و مخالفان رسالت پیامبران می‌باشند و «هر چند این گفته که آنان گفته‌اند هیچ شکی در آن نباشد که آن گفته کفر است»، او در مورد همه تکفیرهای معین به این شکل عمل می‌شود.<sup>۱۹۳</sup>

<sup>۱۹۲</sup> فتاوی ج ۷ ص ۲۳۷

<sup>۱۹۳</sup> مجموعه فتاوی ج ۱۲ ص ۵۰۰

- ابن تیمیه نسبت به جهمی ها و حلولی ها که اقواشان کاملا کفر آمیز می باشد می گوید:

" و همچنین من خطاب به جهمی‌هایی که حلولی میباشند و کسانی که قرار گرفتن خداوند بر عرش را انکار می‌کنند می‌گویم اگر من در این عقاید با شما همراهی کنم کافر محسوب می‌شوم چرا که من می‌دانم آنچه که شما بر آنید و بدان عقیده دارید کفر است ولی شما نزد من کافر نیستید و شما را تکفیر نمی‌کنم چرا که شما جاهل هستید و جهل شما مانع از تکفیر شماست."<sup>۱۹۴</sup>

- ابن تیمیه درجایی دیگر از فتاوی می گوید :

" و ليس لأحد أن يكفر أحدا من المسلمين وإن أخطأ وغلط حتى تقام عليه الحجة وتبين له المحجة , ومن ثبت إسلامه بيقين لم يزل ذلك عنه بالشك , بل لا يزول إلا بعد إقامة الحجة وإزالة الشبهة " بزای هیچ کس جایز نیست که دست به تکفیر انسان مسلمانی بزند (که از روی خطا و اشتباه دچار کفر و یا شرکی شده است) و تا بر چنین شخصی اقامه حجت نشده و دلایل از کتاب و سنت برای او تبیین نگردد همچنان معذور است و هر کس صفت اسلام و مسلمان بودن به یقین برای او ثابت شده باشد از روی شك و گمان نمی‌شود او را تکفیر نمود بلکه تنها زمانی می‌توان صفت مسلمان بودن را از او زدود که بر او «اقامه حجت شده و شك و شبهه‌هایش» برطرف شده و از بین برود.

امام ذهبی گفته است:

“فلا ياثم احدا لا بعد العلم و بعد القيام الحجة و قد كان سادة الصحابة بالحيشه ينزل الواجب والتحريم على النبي (صلى الله عليه وسلم) فلا يبلغهم الا بعد اشهر فهم فى تلك الامور معذرون بالجهل حتى يبلغهم النص”<sup>۱۹۵</sup> هیچ کس گناهکار نمی‌شود مگر بعد از کسب علم و اقامت حجت و ارائه دلایل درحالی که بزرگان صحابه در حیشه بودند و به آن جاهجرت کرده بودند و در این زمان که صحابه در آنجا بودند حلال و حرام بر پیامبر نازل می‌شد و این درحالی بود که حکم این حلال و حرامها بعد از چندین ماه خبر آن به صحابه

<sup>۱۹۴</sup> کتاب رد علی البکری ج ۲ ص ۴۹۴

<sup>۱۹۵</sup> الفتاوی ۴۶۶ / ۱۲

<sup>۱۹۶</sup> سیرت نبوی صلابی ج ۱ ص ۲۹۴ / تاریخ هجرت صحابه به حیشه سال ۵ پنجم بعثت بود و تقریباً گروهی از آنان بعد از ۱۵ پانزده سال هنگام فتح خیبر برگشتند. و قطعاً تمام امور عقیده و دین در مدت این ۵ سالی که صحابه در مکه بودن نازل نشده بود و به علت دوری راه صحابه گرامی نسبت به بخشهای زیادی از قرآن بی‌خبر بودند که بیشتر آن بخشها هم که صحابه از آن بی‌خبر بودند مسائل مهم عقیده و ارکانهای دین بوده و در گفته‌های امام ذهبی و امام ابن حزم مشاهده کردید که می‌گویند این دسته از صحابه به علت ندانستن معذور به جهل بوده اند.



میرسیدوبه این دلیل «این صحابه ها نسبت به این احکام معذوربه جهل بودندتا زمانی که حکم به آنان میرسید»

- ابن قدامه مقدسی در مورد کسی که نماز را ترك می کند می گوید:

" اگر کسی از روی جحد و انکار نماز را ترك کند در حالیکه نسبت به واجب بودن آن ناآگاه باشد و نسبت به اینکه خداوند آن را برانسان واجب نموده است جاهل باشد و «به خاطر این جهل و ناآگاهی وجوب آن را انکار نماید چنین شخصی به اتفاق امت کافر محسوب نمی شود» چرا که شاید این شخص تازه مسلمان شده باشد و یا اینکه کسی باشد که تاکنون در «دارالاسلام زندگی نکرده» است یا در مکانی دور از اهل علم قرار گرفته است و به سبب چنین عواملی هنوز حقیقت مسئله برای او روشن نشده است. و اگر این شخص بعد از مسلمان شدن بر وجوب نماز اطلاع پیدا کرد و آن را شناخت و دلایل واجب بودن نماز برای او ثابت شد و او با این وجود بازهم آن را انکار کرد در این صورت است که او کافر می شود و «حکم دادن در تمام دیگر اصول و مبانی اسلام بدین شیوه است»<sup>۱۹۷</sup>

در اینجا ابن قدامه مقدسی عواملی چون نبود در میان اهل علم و یا نبود در دارالاسلام را مانع تکفیر کردن ذکر می کند و آن را برای عذر به جهل دلیل می گیرد و در آخر می گوید «و كذلك الحكم في مباني الاسلام كلها» و حکم دادن در تمام اصول و مبانی اسلام بدین شیوه است.

- ابن قیم با توضیحی در مورد کفر جحد مساله ی عذر به جهل را اینگونه توضیح می دهد:

" کفر جحد دو نوع است: ۱- کفر مطلق عام ۲- کفر مقید خاص

کفر مطلق عام: به معنای انکار تمامی آنچه که از طرف خدا و رسولش است می باشد. «چنین شخصی کافر است و برایش عذری نیست»

کفر مقید خاص: بدین معنا که کسی فرضی از فرائض اسلام را انکار نماید و یا اینکه حرامی را حلال کند و یا صفتی از صفات خداوند را انکار کند و یا اینکه اخباری از خداوند را از روی عمد انکار کند، چنین شخصی اگر از روی جهل و یا تأویل دست به چنین افعال و کارهایی زد در آن معذور است و نمی توان او را تکفیر کرد؛ همچون مردی که به خانواده اش وصیت کرد که او را بسوزانند و... که چنین شخصی قدرت خداوند

<sup>۱۹۷</sup> المغنی در بخش (کتاب المرتد)

را نادانسته انکار نمود و با این وجود خداوند بخاطر جهلش او را بخشید و مورد لطف قرارداد چرا که او از روی عناد و تکذیب دست به انکار قدرت خداوند نزده بود بلکه نسبت به آن جاهل بود "

ابن قیم وقتی که درباره اصنافی چون فرقه معتزله و خوارج و جهمیه و غلامه شیعه صحبت می‌کند می‌گوید: گروهی از آنان کسانی می‌باشند که جاهل و مقلدانند که اهل تحقیق نمی‌باشند پس چنین اشخاصی تکفیر نمی‌شوند و به آنان نسبت فسق هم داده نمی‌شود و شهادت‌شان هم رد نمی‌شود و حکم اینان حکم مردان و زنان ضعیفی می‌باشد که قادر به انجام کاری نمی‌باشند.

### عذر به جهل در اموری چون فراموشی، خطاء، اکراه و... که مختص مسلمین است

اعمالی که انسان انجام می‌دهد از دو حالت خارج نیست: یا از روی عمد و اختیار است یا غیر عمدی و عدم اختیار است. که فراموشی و خطاء و از روی شادی، ترس، خشم و... بیش از اندازه و مرتکب عملی شدن، در این دسته‌ی اخیر جای گرفته که ناشی از جهل می‌باشد و شخص به صورت غیر عمدی از حق دور می‌گردد. اکراه نیز غیر اختیاری است.

الله متعال در مورد اموری که مسلمین از روی اشتباه و خطاء مرتکب آن می‌شوند می‌فرماید:

- \*لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَاْنَا... (بقره/۲۸۶)
- لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (احزاب/۵)

پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در تبیین این آیات و آیات مشابه می‌فرماید:

- إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ. ۱۹۹

- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ عَنِ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَ النِّسْيَانَ، وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ. ۲۰۰

<sup>۱۹۸</sup> ابن‌قیم در کتاب الطرق الحکمیة ج ۱ ص ۵۶ و اطلاع بیشتر تفسیر قاسمی در تفسیر آیه ۴۸ سوره نساء / خود ابن‌قیم در جاهای دیگر مثلاً در مورد جهمیه می‌گوید که جهمیه‌ها به عموم کافر هستند و این هم از امام احمد و دیگر ائمه مشهور است در حالی که می‌بینید ابن‌قیم در دست‌بندی این اشخاص از گروهی نام می‌برد که برای آنان جهل قائل می‌شود و تکفیرشان هم نمی‌کند.

<sup>۱۹۹</sup> بخاری (۱۹۹) ۷۳۵۲ مسلم: (۱۷۱۶) أبو داود فی سننه أبي داود: (۳۵۷۴)

<sup>۲۰۰</sup> أخرجه ابن ماجه (۲۰۴۵) واللفظ له، والطبراني في ((المعجم الأوسط)) (۸۲۷۳)، والبيهقي (۱۱۷۸۷)

حدیث اخیر شکلی از مظاهر رفع پاره ای مسئولیتها از امت رسول الله صلی الله علیه وسلم است که بسیاری از احکام شرعی را در ابواب مختلف علم در بر می گیرد، تا جائی که امام نووی می گوید: " وهذا الحدیث اشتمل علی فوائد وأمر مهمة، لو جمعت لبلغت مصنفا ". این حدیث فوائد و امور مهمی را در بر می گیرد که چنانچه جمع شود در حد یک کتاب خواهد شد .

بر همین اساس رسول الله صلی الله علیه وسلم با اقرار به اینکه ممکن است خودش هم در خطاء ، جهل و... بیافتد از الله متعال طلب غفران نموده و می فرماید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطِيئِي، وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي ". بار الها اشتباهات و ندانم کاری هایم و زیاده روی ام در کارها و آنچه را تو بهتر از من می دانی، بیامرز؛ بار الها گناهانی را که به جدی، شوخی و به عمد و خطا انجام داده ام، ببخشای؛ و خود معترفم که همه ی این گناهان در من وجود دارد.

خطاء یعنی شخص می خواهد کاری انجام دهد اما نتیجه ی کارش چیزی می شود غیر از آنچه مورد نظرش بود . مثل:

۱- در غزوه ی خیبر صحابی گرانقدر عامر بن اکوع قصد کشتن سرباز دشمن را داشت اما ضربه اش به خودش برگشت و خودش به قتل رسید. یکی از اصحاب گفت: عامر خودکشی کرد و این باعث باطل شدن اعمالش گردید. سلمه برادر اکوع با چشمانی گریان خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: «مالک؟» و افزود: گفتند که عامر اعمالش باطل شدند؛ پیامبر فرمود: کی این سخن را گفته؟ جواب داد: یکی از یارانت. پیامبر فرمود: کذب أولئك، بل له الأجر مرتین. آنها دروغ گفتند، بلکه برای او دو برابر پاداش وجود دارد.<sup>۲۰۲</sup>

در این حدیث صحابی گرانقدر رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد کشتن خودش را نداشت و رسول الله صلی الله علیه وسلم روشن نمود که چون عملش از روی اشتباه و خطاء بوده مورد عفو قرار می گیرد .

البته برداشتن گناه و سخت گیری بر شخص خطاکار یا فراموش کار به معنی عدم اجرای احکام بر وی نیست. مخصوصا اگر به حق بندگان الله ربط داشته باشد. مانند قتل غیر عمد که در برابر باید دیه و کفاره

<sup>۲۰۱</sup> متفق علیه: البخاري، كتاب الدعوات، باب قول النبي صلی الله علیه وسلم ((اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت))، برقم ۶۳۹۸، ومسلم، كتاب الذكر والدعاء والتوبة والاستغفار، باب التعود من شر ما عمل، وشر ما لم يعمل، برقم ۲۷۱۹،  
<sup>۲۰۲</sup> متفق علیه

اشتباهش را بدهد. (نساء/ ۹۲) یا مانند کسی که وضو گرفتن را فراموش می کند و بدون وضوء نماز می خواند اما پس از نماز یادش می آید در این صورت باید نمازش را دوباره بخواند، یا کسی که وقت یک فرض تمام می شود و فراموش می کند نماز بخواند، پس از آنکه یادش می آید دوباره آن را می خواند.

در حالت اکراه نیز شخص کاری را از روی اجبار انجام می دهد و چنانچه این جبر برداشته شود چنین عملی را مرتکب نمی گردد. مانند زمانی که سکولاریستهای قریش عمار بن یاسر را مجبور به گفتارهایی کردند که از دل به آن اعتقادی نداشت و الله متعال در مورد وی و افرادی که شبیه وی در دام چنین مصیبتی قرار می گیرند می فرماید: **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ (نحل/۱۰۶)**

این آیه دلالت دارد بر این که کسی که کلمه کفر را بر زبان راند در حالی که بر آن مجبور و بدان معتقد نباشد و تنها برای نجات از اجبار و اکراه آن را بر زبان آورد، چنین فردی معذور است؛ چنان که در سرگذشت عمار بن یاسر آمده است؛ آنگاه که مشرکین او را مجبور می نمایند به رسول خدا دشنام دهد و او را آزار دهد پس از شکنجه او خودداری کردند و آن را مشروط به سب و دشنام دادن به رسول خدا صلی الله علیه وسلم کردند. لذا او چیزی را که بدان معتقد نبود بر زبان آورد، پیش رسول خدا آمد و رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز از او پرسید دلت را چگونه می یابی؟ جواب داد: ایمان به خدا و رسولش را در دلم می یابم، آن وقت این آیات نازل شد.

بنابراین اگر مسلمانی در شرایطی بیافتد که مجبور به انجام عمل یا گفتاری کفر آمیز گردد و تنها قصدش با انجام آن کار کفری یا گفتن آن کلمه کفری نجات از آن اجبار و اکراه باشد و قلبش با زبانش موافق نباشد، این امر را پروردگار متعال برای نجات از اکراه و اجبار «رخصت» قرار داده است و این مسئله تنها اختصاص به اکراه و اجبار دارد و باز الله متعال در این زمینه می فرماید: **إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (العمران/۲۸)**. یعنی؛ مگر آنکه از کافران در حالت اکراه به نوعی تقیه کند، و خود را در امان دارد، خداوند شما را از خودش بر حذر می دارد که سرانجام شما بازگشت به سوی اوست. اما در غیر اکراه و اجبار نباید با کافران موافقت کرد و به درخواست آن ها، اعم از کلام یا عمل کفری انجام داد. علمای اسلام مواردی چون قتل و زنا را از این قاعده مستثنی کرده اند و بر این باورند در هر صورتی مسلمان نمی تواند آن را انجام دهد حتی اگر به قیمت جانش تمام شود.

در مورد این آیه که مختص رسول الله صلی الله علیه وسلم است و الله متعال می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا**

تَشْعُرُونَ (حجرات ۲) باید آن را همچون بسیاری از مختصات رسول الله صلی الله علیه وسلم باز مختص یاران ایشان دانست . یعنی چنانچه بعد از این آگاهی موجود در آیه اگر کسی پیدا شود و به قیمت از میان رفتن تمام اعمالش دوباره دچار چنان ریسک و جرمی گردد باید نتیجه ی عملش را نیز بپذیرد اما ندانسته و از روی جهل تمام اعمال یک مسلمان برباد نمی رود. «أَتَصُورُ كُنَيْدَ خَطَايَ بِهَ أَنْ بَزْرَگَى خَوَارِجَ بَازِ أَنهَآ رَا از دایره ی اسلام خارج نمی کند و مستحق «أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» نمی گردند.

در این زمینه باز مسلمین «آگاهانه» کلماتی بر خلاف شریعت الله بر زبان می آورند که با آنکه از میزان مجازات آن با خبر نیستند اما صدمات زیادی را برایشان در بر دارد. در این زمینه به گفته ای از ام المومنین عایشه استناد می کنیم که به خواهرش صفیه گفت: «قَصِيرَةٌ» فقط همین کلمه نه بیشتر. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَقَدْ قَلَّتْ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَتْ بِمَاءِ الْبَحْرِ لَمَزَجَتْهُ»؛ ذر اینجاست که باید مواظب کلماتی باشیم که در مورد مسلمین بر زبان می رانیم .

حالا کسانی هستند که همچون علمای سوء و الروبیضه «آگاهانه» کلماتی چون مرتد، اهل بدعت، خوارج، رافضی، فاسق، مشرک و... را در مورد مسلمین و در خدمت طاغوت‌های محلی و کفار سکولار جهانی بر زبان می رانند و بر اثر آن خون هزاران مسلمان بی گناه ریخته شده و ... اینها مشمول خطاء و نسیان نمی گردند بلکه مشمول حدیث زیر می گردند: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ»<sup>۲۰۵</sup>

هر چند که چنین اشخاصی آگاهند که از روی هوا و هوس حکمی را صادر نموده اند و می دانند که چنین کاری «جرم» است اما به سنگینی «مجازات» آن در قیامت آگاه نیستند. این عدم آگاهی به میزان مجازات در صورت آگاهی بر جرم باعث تبرئه شدن آنها و عذر برایشان نمی گردد . باز رسول الله صلی الله علیه وسلم در میزات مجازات این مجرمین می گوید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مَا يَبَيِّنُ فِيهَا يَزِلُّ بِهَا فِي النَّارِ أَبْعَدَ مِمَّا بَيَّنَّ الْمَشْرُوقُ»<sup>۲۰۶</sup>

<sup>۲۰۳</sup> جاء ثابت بن قيس بن الشماس إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وهو محزون، فقال: يا ثابت ما الذي أرى بك؟ فقال: آية قرأتها الليلة فأخشى أن يكون قد حبط عملي (يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي) وكان في أذنه صمم، فقال: يا نبي الله أخشى أن أكون قد رفعت صوتي، وجهرت لك بالقول، وأن أكون قد حبط عملي، وأنا لا أشعر: فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "امش على الأرض تشيطا فإنك من أهل الجنة"

<sup>۲۰۴</sup> أبو داود (۴۸۷۵) واللفظ له، والترمذي (۲۵۰۲)

<sup>۲۰۵</sup> رواه البخاري (۶۴۸۷) أخرجه البخاري ومسلم في الصحيح، ومالك في الموطأ وأحمد (۱۵۴۲۵) والترمذي (۲۳۱۹) وابن ماجه (۳۹۶۹)

<sup>۲۰۶</sup> رواه البخاري (۶۴۷۷) ومسلم (۲۹۸۸) .

حافظ ابن حجر می گوید: در مورد « لا یلقى لها بالا» یعنی: در میزان خطر آن تأمل نمی کند و به عاقبت آن نمی اندیشد و گمان نمی کند که تأثیری داشته باشد؛ و این در راستای قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است که «وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم» که در حدیث بلال بن حارث مزنی آمده که مالک و اصحاب سنن آن را تخریج نموده و ترمذی و ابن حبان و حاکم آن را با لفظ «إن أحدکم لیتکلم بالكلمة من رضوان الله ما یظن أن تبلغ ما بلغت یکتب الله له بها رضوانه إلى یوم القيامة» صحیح دانسته اند که در خشم و نارضایتی از چنان چیزی گفت.<sup>۲۰۷</sup>

و اکثر اهل علم مخاطب این حدیث را کسانی دانسته اند که در نزد حکمرانان ظالم کلماتی را بر زبان می رانند که مستحق چنین پیامدی می گردند. ابن عبد البر می گوید:

" خبر ندارم که خلاقی در قول رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث «إن الرجل لیتکلم بالكلمة» میان علماء وجود داشته باشد که مراد از آن گفتن کلماتی نزد حاکم ستمگر ظالمی است که به واسطه ی آن حاکم را از خود راضی گرداند در حالی که ما یه خشم الله متعال می گردد و با این کلمات امور باطلی چون ریختن خون مسلمین یا ظلم به مسلمین و مواردی اینچنینی را برای حاکم زینت می دهد و با اینکار در دام هوای خود گرفتار شده و از الله متعال دور گشته و مورد خشم الله قرار می گیرد؛ همچنین کلمه ای که الله متعال به آن راضی است عبارت است از کلمه ای که در نزد حاکم گفته شود و طبق این کلمه حاکم را از هوای نفس و گناه باز دارد و به واسطه ی این کار الله متعال با رضایت خود چنان پاداشی به وی می دهد که انتظارش را نداشت. و این عینیه و دیگران چنین تفسیرش کرده اند.<sup>۲۰۸</sup>

در مراقبت از حفظ زبان و مراقبت از اعمال صالحه (چون نماز، جهاد، روزه، حج، زکات و...) مومن ناچار است نکاتی را از رسول الله صلی الله علیه وسلم متذکر شود که فرمود: **أَتَدْرُونَ مَا الْمُفْلِسُ؟ قَالُوا: الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ، فَقَالَ: إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ، وَصِيَامٍ، وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِي قَدْ سَتَمَ هَذَا، وَقَدَفَ هَذَا، وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنَيْتَ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُفْضَى مَا عَلَيْهِ أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ.**<sup>۲۰۹</sup>

آیا می دانید مفلس کیست؟ صحابه گفتند: مفلس نزد ما کسی است که پول و دارایی نداشته باشد. فرمود: به راستی مفلس کسی است که در روز قیامت با نماز و روزه و زکات می آید در حالی که به یکی توهین کرده

<sup>۲۰۷</sup> الفتح (۱۱ / ۳۱۱)

<sup>۲۰۸</sup> التمهید (۱۳ / ۵۱)

<sup>۲۰۹</sup> أخرجه مسلم (۲۵۸۱) صحیح مسلم ۱۹۹۷/۴

و به یکی تهمت زده و مال دیگری را خورده و خون شخصی را ریخته و دیگری را زده، تمام اینها از حسناتش گرفته می‌شود؛ اگر حسناتش تمام شود قبل از اینکه خطاهایش قضا شود، از خطاهای آنها گرفته می‌شود و به او منتقل می‌شود و در آتش افکنده می‌شود.

در تمامی این موارد شخص «نمی‌داند» که میزان سنگینی کلامش چقدر است اما «می‌داند و آگاه» است که کلامش غیر شرعی و جرم است. در این صورت در مورد ناپسند بودن گفتار و عمل آگاهی وجود دارد، اما در مورد میزان پاداش یا عقاب اخروی آن آگاهی وجود ندارد. و این عدم آگاهی باعث رفع جزاء در قیامت نمی‌گردد. در دنیا آگاهی وجود دارد که فلان کلام خوب یا جرم است. همین آگاهی برای دنیا کافی است. در این زمینه می‌توان از میزان خیلی از پاداشها مثل پاداش روزه و غیره نیز بی‌خبر بود و به همین دلیل از میزان عذاب بسیاری از جرمها . اما....

یا مانند همان رخدادی که برای یاران تازه مسلمان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد ذات أنواط اتفاق افتاد گفتند: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ؛ تَشْوِكَانِي مِی گوید قصد آنها این نبود که آن درخت را ببرستند، اما رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنها خبر داد که این مانند شرک آشکار و مانند درخواست از اله ای غیر از الله متعال می باشد.<sup>۲۱۱</sup>

اینها در شرک صریح و آشکار و در پایه های توحید و عقیده و به اصطلاح در اصول دین جهل داشتند و این جهل برایشان عذر شد، چون در عقیده و توحید باید به صورت تدریجی و آگاهانه و بدون تقلید از جهل به آگاهی رسید و این مسیر ممکن است طول بکشد تا خالص گردد و شخص با آزمایش و خطاء و تصحیح آن توسط دلسوز مشفق به تکامل برسد. در نتیجه چنین خطای بزرگی در حد یک تذکر روشنگرانه خاتمه یافت؛ اما زمانی که آگاه شدند و با وجود چنین آگاهی دچار همان جرم می‌گشتند در این صورت عذری نداشتند.

همین مورد همچنانکه در مورد بنی اسرائیل رخ داده بود،<sup>۲۱۲</sup> مورد شک حواریون در قدرت الله متعال و صدق نبوت پیامبرش علیه السلام نیز رخ داد.<sup>۲۱۳</sup> چنین موردی را در قضیه ی یونس علیه السلام می

<sup>۲۱۰</sup> أخرجه الترمذی (۲۱۸۰) وقال حسن صحيح وأحمد (۲۱۸/۵) مرتین والنسائی فی الكبرى كما فی تحفة الأشراف (۱۱۲/۱۱) والشافعی (۲۳: بدائع المنن) وعبد الرزاق فی المصنف (۲۰۷۶۳) والحمیدی فی مسنده (۸۴۸) والطیالسی (۱۳۴۶) بسند صحيح رجاله رجال الشیخین والبیهقی فی المعرفة (۱۰۸/۱) والبیهقی ، > (۲۸۰/۲، ۲۸۱) وابن هشام فی السیرة (۸۴/۴ - ۸۵) واللکائی (۲۰۵) وابن أبی عاصم (۷۶) وحسنه الأستاذ الألبانی وابن جریر (۳۱۹-۳۲) وابن حبان (۱۸۳۵) والمروزی فی السنة (۱۱، ۱۲).

<sup>۲۱۱</sup> الدر النضید للشوکانی ص ۹

<sup>۲۱۲</sup> اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (الأعراف/ ۱۳۸)

<sup>۲۱۳</sup> وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ \* إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ أَتَقْوُونَ اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (مانده/ ۱۱۱-۱۱۳)

بینیم که بدون اجازه ی پروردگار کار دعوت را رها می کند و فرار می کند<sup>۱۴</sup> یونس به این شکل دچار خطا شد و کار بدانجا کشیده شد که خود را جزو ظالمین نام می برد؛<sup>۱۵</sup> اما حکم ظالمین خیلی خطرناک است و الله متعال با تأکید بر مومن بودن وی می فرماید: فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (انبیاء/۸۸)

علاوه بر این دقت شود که صحابه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان آنها بود و در جنگهای بدر و احد و خندق و سایر غزوات و سریه ها شرکت کرده بودند و مال و جان خود را در راه الله فداء نموده و آنچنانکه مستحق جهاد بود جهاد کردند و تبدیل به نخبه های بشریت گشتند که در زمان حیاتشان الله متعال از آنها راضی گشت، با این وجود کلمه ای را بر زبان راندند که بسیار سنگین بود .

گفتند: تعداد ما زیاد است و به دلیل کمی نفر شکست نمی خوریم . الله متعال در این زمینه می فرماید: وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَابَيْتُمْ مُدْرِبِينَ (توبه/۲۵)

زمانی که الله متعال از این اشتباه و گفتار صحابه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان آنها بود درگذشت و زمانی که چنین الگوها و بزرگواری از مسلمین دچارچنان اشتباهات فاحش و خطرناکی می گردند و این روش قرآنی در اصلاح خطاهای فاحش عقیدتی و راهبردی بهترین مخلوقات پروردگار بوده؛ این معنی را می رساند که: توقع اشتباه آنهم در چنان حدی برای دیگران، امر غیر طبیعی و غیر منتظره نیست؛ و روش برخورد با آن نیز باید تابع همان روش قرآنی و تبعیت از سیره ی رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد .

جای دیگری که امکان خطاء و اشتباه در آن بسیار وجود دارد اجتهاد افراد است که در زیر به ذکر نمونه هائی پرداخته می شود:

۱- عمرو بن عاص گفته است: به جنگ «ذات السلاسل» فرستاده شده بودم، شبی که هوا خیلی سرد بود محتلم شدم، از ترس اینکه مبادا تلف شوم، غسل نکردم، بلکه تیمم نمودم و نماز صبح را با یاران خود، گزاردم ( در نماز صبح به امامت یاران خود ایستادم و نماز صبح را خواندیم) ، وقتی که به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیدیم، آنرا برای وی بازگو کردند، فرمود: ”

<sup>۱۴</sup> وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّكَ الْمَشْحُونِ \* فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ \* فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ» (صافات/۱۳۹-۱۴۲) أصل الإيقاق: برای فرار از سرور و رئیس گفته می شود . زمانی که گفته می شود: عَبْدُ أَبَقَ یعنی از رئیسش فرار کرده ، و چون یونس -صلی الله علیه وسلم-

بدون اجازه ی پروردگار بیرون رفت چنین کلمه ای در موردش بکار رفته است: أَبَقَ «إِذْ أَبَقَ»  
<sup>۱۵</sup> وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (انبیاء/۸۷)



«یا عمرو صلیت بأصحابک وأنت جنب؟» ای عمرو درحالیکه جنب بودی به امامت نماز یاران خود ایستادی؟»، عمرو در جواب ایشان می گوید: به یاد سخن خداوند افتادم که فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نسا/۲۹) خود را به هلاکت نیندازید بیگمان خداوند نسبت به شما مهربان است.<sup>۲۱۶</sup> لذا تیمم کردم سپس نماز گزاردم، پیامبر صلی الله علیه و سلم، خندید و چیزی نفرمود. لکن تیمم نشانه ی رضایت اجتهاد یکی از اصحابش در برابر اجتهاد غلط سایر اصحابش که با عمرو بودند می باشد. نکته ی زیبای این روایت روش برخورد سربازان عمرو با وی و حفظ وحدت است، با آنکه با وی مخالف بودند، تا اینکه به مقام برطرف کننده ی اجتهاد غلط رسیدند؛ که رسول الله صلی الله علیه بود و در زمان ما رهبر «الجماعة» تابع شورا است.

۲- جابر گفته است: به سفر رفته بودیم، به یکی از ما سنگی اصابت کرد و سر او را زخمی ساخت، سپس محتلم شده بود از یاران خود پرسید: آیا رخصت تیمم دارم؟ گفتند: به رای ما، تو رخصت تیمم کردن نداری، زیرا به آب دسترسی داری، آن شخص غسل کرد و مرد. هنگامی که بر پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شدیم، از آن اطلاع پیدا کرد و فرمود: «قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا؛ فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ، إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيهِ أَنْ يَتِيمَمَ وَيَعَصِرَ أَوْ يَعَصِبَ - شَكَكَ مُوسَى - عَلَى جُرْحِهِ خِرْقَةً، ثُمَّ يَمْسَحُ عَلَيْهَا وَيَغْسِلُ سَائِرَ جَسَدِهِ.»<sup>۲۱۷</sup> او راکشتند، خدا آنان را بکشد، چرا سوال نکردند وقتی که نمی دانستند؟ تنها چاره و علاج نادانی، پرسش است، فقط کافی بود که او تیمم کند و با کهنه ای، یا پارچه ای، زخم خود را ببندد و روی آن مسح کند و بقیه اندامش را بشوید.<sup>۲۱۸</sup> دل اینجا به صورت واضح می بینیم که اجتهاد غلط باعث مرگ یک مسلمان گردید اما باز به دلیل خطاء و جهل مجازات نگردیدند.

۳- از عمّار روایت نشده است که گفته است: «جنب شدم و آبی نیافتم، لذا خود را در خاک غلطاندم و نماز گزاردم، سپس آنرا برای پیامبر صلی الله علیه و سلم، بازگو کردم، فرمود: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا» [اینگونه تیمم کنید که برای تو

<sup>۲۱۶</sup> احمد و ابوداود و حاکم و دارقطنی و ابن حبان و بخاری آنرا روایت کرده اند.

<sup>۲۱۷</sup> أخرجه أبو داود (۳۳۶) واللفظ له، والدارقطني (۱/۱۸۹)، والبيهقي (۱۱۱۵).

<sup>۲۱۸</sup> ابوداود و ابن ماجه و دارقطنی آنرا روایت کرده اند. و ابن السکین آنرا صحیح دانسته است.

کفایت می‌کند»<sup>۲۱۹</sup>، که پیامبر صلی الله علیه و سلم، هر دو کف دست خود را بر زمین زد و بر آنها دمید، سپس با آنها، صورت و هر دو دست را مسح کرد<sup>۲۲۰</sup> روایت دیگری آمده که: «إنما كان يكفك أن تضرب بكفك في التراب، ثم تنفخ فيهما، ثم تمسح بهما وجهك وكفك إلى الرسغين» تنها کافی است که هر دو دست خود را به خاک بمالید، سپس در آنها بدمید و بعد از آن، چهره و هر دو دست تا مچ را، بدانها، مسح بکنید.<sup>۲۲۰</sup>

۴- اجتهاد خود رسول الله صلی الله علیه و سلم در فاجعه ی «رجیع» و «بئر معونه»<sup>۲۲۱</sup> که باعث کشته شدن آن همه صحابی گردید .

۵- اجتهاد رسول الله صلی الله علیه و سلم که باعث از میان رفتن ثمره ی درختان خرما گردید.<sup>۲۲۲</sup>

۶- اجتهاد رسول الله صلی الله علیه و سلم در تعیین مکان استقرار لشکر در جنگ بدر و عوض کردن رای خود به نفع رای<sup>۲۲۳</sup> حُباب بن مُنذر .

۷- و اجتهادات صدها امام و بزرگوار در این چند قرن که در مسیر خطاء و اشتباه افتاده اند .

<sup>۲۱۹</sup> متفق علیه

<sup>۲۲۰</sup> دارقطنی آنرا روایت کرده است

<sup>۲۲۱</sup> رجیع فاجعه‌ای بود که گروهی از عضل و قاره نزد پیامبر آمدند و درخواست کردند که کسانی را پیش آنان بفرستد تا دین اسلام را به آنان یاد دهند. پیامبر به روایتی شش تن و به روایت دیگر ده تن از یاران بزرگوارش را همراه آنان فرستاد... همین‌که به منطقه‌ی رجیع رسیدند، پرده از توطئه‌ی خود برداشتند، کسانی را که در کمین نشسته بودند به فریاد خواندند، معلمان هدایت به محاصره‌ی یکصد نفر از جنگجویان هذیل و بنی‌لحيان در آمدند... همه‌ی یاران بجز زید و خبیب شهید شدند. زید و خبیب را تسلیم مشرکان قریش کردند که آنان را زیر شکنجه کشتند...<sup>۲۲۲</sup> فاجعه‌ی بئر معونه به مراتب تکان دهنده‌تر از رجیع بود. پیامبر در مقابل درخواست پدر براء بن مالک، هفتاد یا چهل تن از بهترین یاران و قاریان قرآن را به نجد فرستاد تا مردم نجد را به اسلام دعوت کنند. پدر براء پیمان داد که از آنان حمایت کند، اما چون به بئر معونه رسیدند و نامهی پیامبر را تسلیم عامر بن طفیل کردند، عامر بدون این‌که نامه را بگشاید حامل آن را به قتل رساند و بنی‌عامر را به کشتار دیگر یاران پیامبر فرا خواند. بنی‌عامر از پیمانی که ابوبراء داده بود اطلاع داشتند و پناهندگی او را محترم شمرده و از جنگ با افراد تحت حمایت او خودداری کردند. عامر که از کمک بنی‌عامر ناامید شد قبایل عسبه و رعل و زکوان را به کشتار مسلمانان فرا خواند، آنان نیز بی‌رحمانه یاران پیامبر را محاصره کردند و تمام آنان را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند.

<sup>۲۲۳</sup> پیامبر روزی نزد اصحابش تشریف آوردند و آنها را در حالت تلقیح درختان خرما دیدند از آنها پرسیدند شما چکار می‌کنید؟ صحابه در پاسخ عرض کردند ما گرد افشانی و عمل تلقیح را انجام می‌دهیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: اگر خدا بخواهد به شما خرما بدهد بدون عمل تلقیح خرما می‌دهد، لذا نیازی به این عمل نیست. صحابه نیز این عمل را ترک کردند، از قضا درختان خرما در آن سال بی بار و ثمر شدند پس از مدتی آنحضرت نزد اصحاب تشریف آوردند؛ صحابه فرمودند: یا رسول الله شما گفتید این عمل را ترک کنید ما آنرا ترک کردیم ولی درختان ثمری ندادند. در اینجا بود که پیامبر فرمودند: «أیا عمل تلقیح فایده هم دارد؟ عرض کردند: آری یا رسول الله. پیامبر دستور به عمل تلقیح دادند و فرمودند: «انتم اعلم بأمور دنیاکم منی» (صحیح مسلم باب الفضائل: ۱۴۱، کنز العمال: ۲۲۱۸۲، الشفا للقاضی عیاض: ۴۱۷/۲، الاسرار المرفوعة لعلی القاری: ص ۴۵۵)

<sup>۲۲۴</sup> رسول خدا -صلی الله علیه و سلم- لشکرشان را حرکت دادند تا بیش از مشرکان به آبهای بدر برسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست بیازند. هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیکترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت: ای رسول خدا -صلی الله علیه و سلم- اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقبتر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه اندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: «بل هو الرأی والحربُ والمیکده» نه، اندیشه است و جنگ است و نیرنگ!

گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیکترین چاه به طرف مقابل- قریش- برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرفتر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول خدا -صلی الله علیه و سلم- فرمودند: «لقد أشرتْ بالرأی» اندیشه درست را تو ارائه کرده‌ای!

هم اکنون نیز در مبارزه «الجماعة» با کفار سکولار خارجی به رهبری امریکا و مرتدین محلی اجتهادات مختلفی در عین کفر به طاغوت و ولاء برای مومنین و برائت از سکولاریستها (مشرکین/احزاب) وجود دارد و شایسته است اسلامی با آن برخورد شود.

ابن تیمیه در ممنوعیت حکم کفر و ارتداد مسلمان خطاکار و مجتهدی که دچار اشتباه فاحش و سنگینی شده است می گوید: «حکم کفر و ارتداد مسلمانی که گناهی را مرتکب شده و یا دچار خطا و اشتباهی (اجتهادی) در مورد مسایل مورد نزاع و اختلاف میان اهل قبله گردیده، جایز نیست.»<sup>۲۲۰</sup>

مورد دیگری که در آن عذر مسلمان در ارتکاب گناه مورد پذیرش است زمانی است که شادی، ترس، غم، خشم و... چنان بر مسلمان غلبه پیدا می کند که اراده او را سست، و وعده عذاب را بر انجام دادن آن گناه فراموش می کند. چنین حالتی باعث انسداد تفکر و از میان رفتن اختیار می گردد به نحوی که نمی داند چه می گوید و دچار خطا می گردد. این حالت به خاطر شدت خوشحالی و یا ناراحتی و خشم و ترس و امثال اینها روی می دهد.

الله متعال می فرماید: \*وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (احزاب/ ۵) در آنچه که خطا کردید گناهی بر شما نیست بلکه گناه آن است که دلهای شما آن را قصد کند و خداوند آمرزنده مهربان است.

همچنین انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت نموده که فرمود: **لَلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِ مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَأَنْفَلَتْ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَأَيَسَ مِنْهَا فَأَتَى شَجْرَةً فَاضْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا قَدْ أَيَسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَبَيَّنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا هُوَ بِهَا قَائِمَةً عِنْدَهُ فَأَخَذَ بِخَطَامِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ.** <sup>۲۲۱</sup> خداوند نسبت به توبه بنده اش هنگامی که به سوی او برمی گردد شادتر از هر کدام از شماست. هنگامی که در یک بیابان دور از آبادی وسیله سواری اش را که حامل طعام و خوراکش نیز بوده گم می کند و آنگاه که از یافتنش مأیوس می شود زیر سایه درختی دراز می کشد تا بیاساید در همان حال پریشانی ناگاه آن را بر بالین خود می یابد آنگاه افسارش را گرفته و

<sup>۲۲۰</sup> مجموع الفتاوی: ج ۵ ص ۱۹۹-۲۰۱  
<sup>۲۲۱</sup> صحیح مسلم حدیث ۲۱۰۴ - ۲۷۴۴

از شدت خوشحالی گوید: پروردگارا تو بنده و من پروردگار تو هستم. به خاطر نهایت خوشحالی دچار خطا و اشتباه گردید.

هیچ شکی وجود ندارد که خداوند را بعنوان بنده مورد خطاب قرار دادن کفری آشکار است و چنانچه آگاهانه و عمدی باشد باعث خروج از دایره ی اسلام می گردد اما هنگامی که بدین شیوه شخص از روی خطاء و اشتباه سخن گفت به خاطر خطایش معذور می گردد.

به اعتقاد اهل فقه مذاهب معروف به اهل سنت و جماعت، اگر ارتکاب گناه بدین سبب باشد که شهوت یا غضب به طوری بر شخص غلبه کرده، که اراده او را سست، و وعده عذاب را بر انجام دادن آن گناه فراموش کند، اما با فروکش کردن این حالت، توبه کند، این رفتار منافاتی با ایمان ندارد و شخص کافر نمی شود.<sup>۲۲۷</sup>

#### در صورت وجود شبهه راجع به فرد معین، حد کفر و احکام آن برداشته می شود

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «حَدُّ يُعْمَلُ فِي الْأَرْضِ؛ خَيْرٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ أَنْ يُمَطَّرُوا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»<sup>۲۲۸</sup> در این صورت و بدون شک، حکم بر بیمار بودن بیماران مسری که بیماری آنها سلامت خود و مردم را مورد تهدید قرار می دهد و مجازات کردن مجرمین، هرگاه عادلانه و از روی قطع و یقین باشد، در اِحیای جامعه، همانند بارش ۴۰ شب باران رحمت باعث طراوت و سرسبزی و بارور شدن جامعه خواهد بود؛ اما این دلیل نمی شود تا اجرای حدّ از روی شك و تردید و ظن و گمان، به همراه ظلم و بیداد صورت پذیرد و توجیه شود.

تحقق عدالت اسلامی بیش از آنکه مرهون اعمال عقوبت باشد و امدار و وابسته به دادرسی و رسیدگی عادلانه به حقوق افراد جامعه است. پاسداری از حقوق شخصی که متهم به جرمی شده بیش از هر چیز دیگری مهم

<sup>۲۲۷</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی تا) ۲۲۴/۳۳

<sup>۲۲۸</sup> أخرجه النسائي (۴۹۰۴)، وابن ماجه (۲۵۳۸) واللفظ له، وأحمد (۹۲۱۵)

و مشکل می باشد. نظامهای حقوقی غیر مسلمین کوشیده اند با عناوینی چون «تفسیر شک به نفع متهم» این وظیفه را در حق شهروندان خود به انجام برسانند.

الله متعال جهت جلوگیری از اینکه خون، آبرو، عزت و مال مسلمان بی گناهی پایمال شود و مسلمانی به ناحق مورد ستم قرار بگیرد راهنمایی هایی را جهت پرهیز از شبهه و حکم مشکوک در امر فتوا و قضاوت از طریق پیامبرش صلی الله علیه وسلم ارائه داده است .

رسول الله صلی الله علیه وسلم در روایت: «ادْرءُوا الْخُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ»<sup>۹</sup> اضرار دارد، تا سرحد امکان از مسلمانان حدود را بر دارید و مجازاتها را متوقف کنید و اگر راهی برای خلاصی آنان وجود دارد، رهایشان کنید؛ زیرا اگر امام مسلمین در عفو و بخشش، راه خطا و اشتباه پیماید، بهتر است از اینکه در مجازات و عقوبت اشتباه کند.

در این صورت می توان دریافت که در قانون شریعت الله نفس مجازات چندان مطلوب نیست، بلکه تأکید بر رعایت حقوق متهم با آسان گیری در قضاوت و صیانت از حقوق مسلمین تا زمان یقین و ثبوت جرم است؛ و صدور حکم و مجازات تنها در صورت ناچاری و آخرین مرحله و به عنوان یک ضرورت به آن پرداخته می شود .

این قاعده در فقه اسلامی و قوانین جزایی، خصوصاً در حقوق کیفری اسلام، کاربرد چشم گیری داشته است در این مجال روشنگری در مورد تمام جوانب این قاعده کار گسترده و مشکلی است که نیاز به زمان و تحقیق وسیعتری دارد بر این اساس نوشته ی حاضر نیز ظرفیت و تحمل بحث از تمام جوانب آن را ندارد؛ امید است در زمان و مکان مناسبی بار دیگر چنین مفاهیمی همچون فقه مآل و مقاصد شریعت و.... وارد ادبیات مجاهدین مبارز فرقه ی ناجیه گردد.

**شبهه در لغت و اصطلاح شرعی:** واژه ی «شبهه» (شبهات)، در لغت به معنای التباس و اشتباه درست با نادرست و حق با ناحق و یا واقع با موهوم و در هم آمیختگی و پوشیدن حقیقت است؛ به طوری که آدمی

<sup>۹۹</sup> الترمذی، محمد بن عیسی بن سؤره بن موسی بن الضحاک، أبو عیسی، سنن الترمذی، موقع الإسلام، ح ۱۳۴۴، ج ۵، ص ۳۲۲

نتواند آن را دریابد. به معنای شك و گمان نیز به کار رفته است. در حالی که ظن و گمان دروغترین سخن است، «يَاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ»

کلمه شبهه در معنای عام بکار رفته و شامل هر شبهه ای می شود. پس به لحاظ عام بودن، هم شبهات عارض بر متهم را در برمی گیرد و هم شبهات عارض بر قاضی را، و حکم وجوب دفع مجازات بر نفس طبیعت شبهه بار شده است و نظر به صنف خاص (متهم یا قاضی) ندارد. بنابراین خواه برای متهم شبهه عارض شود و خواه برای قاضی، مجازات ساقط می شود.<sup>۲۳۱</sup>

### معنی حدود و «درء»:

حد در لغت به معنای منع است و در شریعت، مجازاتی با اندازه معین است<sup>۲۳۲</sup> لفظ «الحدود» در «الحدود تدرء بالشبهات» به معنای مطلق مجازات است. و هیچ شاهد قرآنی و روایی وجود ندارد که ثابت کند لفظ حد در معنای مجازات معین حقیقت است و در دیگر معانی مجازی است. بدلیل معین و محدود بودن تمام جوانب اوامر و دستورات الهی، به آنها حدود گفته می شود.

واژه «درء»، در لغت، به معنای دور کردن، رد کردن، دفع کردن، ممانعت و جلوگیری، آمده است. نخستین واژه ای که در «ادراء الحدود بالشبهات» به کار رفته، «درء» است. «درء» در لغت به معنای «دفع» است. همه نویسندگان کتب مشهور لغت عرب، «دفع» را اولین معنای «درء» ذکر کرده اند.<sup>۲۳۳</sup>

۲۳۰. الشَّيْبَةُ لُغَةً: من أشبه الشيء الشيء؛ أي: ماثله في صفاته، والشَّيْبَةُ: المأخذ الملبس، والأمور المشتبهة؛ أي المشكلة لشبه بعضها ببعض. (لسان العرب ۱۳/ ۵۰۳، وتاج العروس/ ۸۲۲۴)

• قال الزركشي: "قال ابن سريج في الودائع: أما الشبهة فهي الشيء المجهول تحليله على الحقيقة، وتحريمه على الحقيقة (المنثور في القواعد ۲/ ۲۲۸)

• وقال الحافظ ابن حجر: "المشتبه ما ليس بواضح الحل أو الحرمة، مما تنازعت الأدلة، وتجادبته المعاني والأسباب، فبعضها يعضده دليل الحرام، وبعضها يعضده دليل الحلال (عن القاموس الفقهي/ ۱۹۰)

• وفي التعريفات: والشبهة ما لم يتيقن كونه حراماً أو حلالاً، وفي الصحاح: الشبهة الالتباس، والمشبهات من الأمور المشكلات، والمتشابهات المتماثلات (أنيس الفقهاء / ۲۸۱)

• وقال إمام الحرمين الجويني: "والشبهات إنما تنشأ من فرض أمر يقدر للجاني عذراً على قرب أو على بعد؛ وهو منشأ الشبهات (البرهان في أصول الفقه ۲/ ۷۹۰)

• وقد اعتبر الشافعية انتفاء الشبهة من شروط إقامة الحد، قال الرملي في تعدادها: "وهي تكليف، وعلم تحريم، وعدم شبهة، وإذن، والتزام أحكام، واختيار"، (تحفة المحتاج ۷/ ۴۴۸) واعتبار الشبهة دائرة للحد "لخبر ادراء الحدود بالشبهات، وفي رواية صحيحة: "عن المسلمين ما استطعتم"؛ أي وذكرهم ليس بقيد كما مرت نظائره (نهاية المحتاج للرملي ۷/ ۴۴۴)

• قال السبوي: "اعلم أن قاعدة الفقه: أن النسيان والجهل مسقط للإثم مطلقاً، وأما الحكم فإن وقع في ترك مأمور لم يسقط، بل يجب تداركه، ولا يحصل الثواب لمترتب عليه لعدم الائتمار، أو فعل منهي ليس من باب الإلتلاف فلا شيء فيه، أو فيه إلتلاف لم يسقط للضمنان، فإن كان يوجب عقوبة كان شبهة في إسقاطها، وخرج عن ذلك صور نادرة (الأشباه والنظائر للسبوي ۱/ ۱۸۸)

۲۳۱ در این صورت آیا طاغوتها و علمای سوء و الروبیضه که تمام رسانه ها و منابر مساجد و کتب درسی و... را در اختیار گرفته اند قاضی در مورد باورها و عقاید مسلمین سرگردان مصیبت زده ی ذلیل می دانید؟! ما لکم کیف تحکمون؟! اصلاح گردد

۲۳۲ المصادر الفقهية، ج ۳۸، ص ۱۵۷

۲۳۳ ابن منظور، بی تا، ج ۱، ص ۷۱؛ علايلي، ۱۹۷۴م، ج ۱، ص ۳۹۳؛ زبيدي، ۱۳۰۶ق، ج ۱، ص ۶۳

در قرآن کریم نیز، واژه «درء» و مشتقات آن به معنای دفع عذاب و سقوط مجازات آمده است، از جمله آیات قرآن:

- وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (رعد/۲۲)
- الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرُؤْا عَنْ أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ( آل عمران/۱۶۸)

در مورد قاعده ی «ادرؤوا الحدود بالشبهات» احادیث زیر روایت شده است :

- سفیان الثوري عن عاصم عن أبي وائل عن عبد الله بن مسعود قال: ادرؤوا الحدود بالشبهات ادفعوا القتل عن المسلمين ما استطعتم؛ خُذُوا رَأْيَ شِبْهِهِ دَفْعَ كُنَيْدٍ وَ تَأْمِي تَوَانِيْدَ حَكْمِ قَتْلِ رَأْيِ مُسْلِمَانِ دَفْعَ كُنَيْدٍ.
- ورواه ابن أبي شيبة من طريق إبراهيم النخعي عن عمر بلفظ: ( ادرؤوا الحدود بالشبهات) لأن أخطئ في الحدود بالشبهات أحب إلي من أن أقيمها بالشبهات.
- في مسند أبي حنيفة للحارثي حديث رواه عبد الله ابن عباس عن الرسول صلى الله عليه وسلم: ادرؤوا الحدود بالشبهات
- ادرؤوا الحدود بالشبهات<sup>۲۳۵</sup>
- ادرؤوا الحدود عن المسلمين ما استطعتم<sup>۲۳۶</sup>
- جلال الدين سيوطی از رسول الله صلى الله عليه وسلم چنین نقل می کند: « ادرؤوا الحدود بالشبهات.» یا « ادرؤوا الحدود و القتل عن عباد الله ما استطعتم.»

<sup>۲۳۴</sup> وروي عن عقبة بن عامر ومعاذ أيضاً موقوفاً وروي منقطعاً وموقوفاً على عمر. ورواه ابن حزم في كتاب الاتصال عن عمر موقوفاً عليه. قال الحافظ: وإسناده صحيح

<sup>۲۳۵</sup> أخرجه الهندي في كنز العمال برقم ۱۲۹۵۷، ۱۲۹۷۲، وفي كشف الخفاء برقم ۱۶۶  
أخرجه الترمذي في كتاب الحدود، باب ما جاء في درء الحدود، برقم ۱۳۴۴، والبيهقي في السنن الكبرى كتاب الحدود، باب ما جاء في درء الحدود بالشبهات ۲۳۸،/۸

- در نیل الاوطار شوکانی در بابی تحت عنوان «حد با تهمت واجب نمی شود و به شبهه دفع می شود» آمده است: الزهری عن عروة عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أدرءوا الحدود عن المسلمين ما استطعتم فإن كان له مخرج فخلوا سبيله فإن الإمام أن يخطئ في العفو خير من أن يخطئ في العقوبة.»<sup>۲۳۷</sup> حد را تا جایی که می‌توانید از مسلمین بردارید؛ پس اگر برای متهم، راهی برای دفع هست، آن راه را بر وی بگشایید؛ زیرا امام اگر در عفو، خطا کند بهتر است از اینکه در مجازات و عقوبت اشتباه نماید.
- دع ما يريك إلى ما لا يريك<sup>۲۳۸</sup>.

معنی «یدراً بالشبهة» اینکه هنگامی شبهه ای محتمل برای حاکم و قاضی وجود داشته باشد که بر اساس آن عدم ثبوت حد در وضع کسی که متهم به جرمی شده است، در این صورت به این شبهه محتمل عمل می‌کند و بر متهم حد را جاری نمی‌سازد. اگر حاکم و قاضی در عفو متهم اشتباه کند بهتر از آن است که در جریمه کردن و اجرای حد دچار اشتباه شود همچنانکه در حدیث ترمذی آمده است.

معمولاً تحقق «الإجماع» بسیار سخت است اما می‌بینیم که ابن المنذر «الإجماع» امت اسلامی و صحابه را در مورد قاعده ی «دفع الحدود بالشبهات» آورده است و بسیاری از محدثین چون الترمذی و البیهقی و الهیثمی و ابن ماجه و ابن ابی شیبیه و دیگران بابی در این زمینه ایجاد کرده اند و کسی از سلف دیده نشده است که خلاف این «الإجماع» گفته ای بر زبان رانده باشد.

وحدت مضمون مدارک منقول و هماهنگی مفاد آنها با مقاصد شریعت اسلام سبب استقبال و استعمال عامه فقها از قاعده ی «ادرؤو الحدود بالشبهات» شده است. در این قاعده مشروعیت درء حدود با شبهات احتمالی ثابت می‌گردد نه مطلق شبهه.

در نیل الاوطار شوکانی در بابی تحت عنوان «حد با تهمت واجب نمی شود و به شبهه دفع می شود» آمده است:

<sup>۲۳۷</sup> [۲۶۴] ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقیق، تعلیق، شاکر، أحمد محمد، عبد الباقي، محمد فؤاد، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۴۲۴، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق؛ الدار فطنی، علی بن عمر بن احمد، سنن الدار القطنی، ج ۷، ص ۴۰۶، ح ۳۱۴۱، مصر، وزارة الاوقاف المصریة، بی‌تا؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق، عطاء، مصطفى عبد القادر، ح ۸۲۷۶، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

<sup>۲۳۸</sup> أخرجه النسائي في سننه في كتاب الأثرية، باب الحث على ترك الشبهات، برقم ۵۶۱۵، و الترمذی في سننه في كتاب صفة القيامة والرفائق والورع، باب منه برقم ۲۴۸۸/ (۲۵۱۸)، والنسائي في "المجتبى" (۵۷۱۱)، و"الكبرى" (۵۲۲۰)، وأحمد (۱۷۲۳) و(۱۷۲۷)، وابن حبان (۷۲۲)، وابن خزيمة (۲۳۴۸)، والدارمي (۲۵۳۲)، والبخاري (۱۱۹۴)، والطبراني (۱۱۷۸)، وعبد الرزاق (۴۹۸۴)، وأبو يعلى (۶۷۶۲)، والطبراني في "الكبير" (۲۷۰۸) و(۲۷۱۱)، وابن أبي عاصم في "الأحاديث المثنى" (۴۱۶). كلهم من طريق يزيد بن أبي مريم عن أبي الحوراء السعدي عن الحسن بن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم. وصححه: الإمام الترمذی. الألباني. ابن حبان. الحاكم -ابن خزيمة. الذهبي.



عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ادروا الحدود عن المسلمين ما استطعتم فان كان له مخرج فخلوا سبيله فان الامام ان يخطيء في العفو خير من ان يخطيء في العقوبة.<sup>٢٣٩</sup> عايشه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: حد را از مسلمانان تاملی توانید دفع کنید. اگر راهی برای دفع حد وجود دارد، او [متهم] را رها کنید، چرا که اگر امام در عفو کسی اشتباه کند، بهتر است که در عقوبت کسی اشتباه کند.

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است: برخی از فقها گفته اند: این حدیث متفق علیه است و تمامی امت آن را پذیرفته است... " عن معاذ و عبدالله بن مسعود و عقبه بن عامر، قالوا: اذا اشتبه عليك الحد فادراه". از معاذ و عبدالله بن مسعود و عقبه بن عامر روایت شده است که: هرگاه حد بر تو مشتبه شد، آن را دفع کن. ائمه اربعه اتفاق نظر دارند که حدود به شبهه دفع می شود، ولی موارد این شبهات با هم اختلاف دارد.<sup>٢٤٠</sup>

البته این قاعده مخالفینی نیز داشته است. ظاهر کلام ابن حزم در کتاب محلی عدم وثوق وی را می رساند وی می گوید: آیا حدود به شبهات دفع می شود؟ برخی قائلند که حدود به شبهه دفع می شود. ابو حنیفه و اصحاب او از سرسخت ترین طرفداران این نظریه هستند و بیش از همه این قاعده را به کار برده اند. پس از ابوحنیفه و طرفدارانش مالکی ها و سپس شافعی ها طرفدار این قاعده اند. اما اصحاب ما [حنبلی ها] قائلند به این که حدود به شبهه دفع نمی شود و به شبهه نیز اقامه نمی شود.<sup>٢٤١</sup>

در مورد این قاعده می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- در شبهات ظاهری مانند تاریکی هوا، نداند که مایع در لیوان، شراب است و به گمان اینکه آب است بنوشد.
- در شبهات حکمی به این معنی که مکلف در شرایطی است که به هیچ وجه نمی تواند به قانون شریعت دسترسی و آگاهی پیدا کند و یا با امکان دسترسی، تفحص و تحقیق می کند؛ اما در عین حال به دلیل وجود موارد متعددی چون تفاسیر علمای سوء و الرویبه و جنگ روانی وسیع منافقین از مفاد واقعی قانون شریعت الله اطلاع حاصل نمی کند؛ در این صورت چنین شخصی مشمول این قاعده می گردد.
- علمای فرقه های معروف به اهل سنت و الجماعة اتفاق دارند که قصاص با حصول شبهه، همانند حدود، ساقط می شود

<sup>٢٣٩</sup> رواه الترمذی

<sup>٢٤٠</sup> الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ٥،

<sup>٢٤١</sup> المحلی، ج ١١، ص ١٥٣

جلال الدین سیوطی صریحا می‌گوید: « ویسقط القصاص أيضا بالشبهة فلو قد ملفوفا وزعم موته صدق الولي ولكن تجب الدية دون القصاص للشبهة » قصاص نیز با شبهه ساقط می‌شود، ولی دیه واجب می‌شود؛ مثلا هرگاه مریضی را در پارچه‌ای پیچیده باشند و شخصی به گمان اینکه او مرده است، ضربه‌ای بر او وارد سازد و بعد معلوم شود که به خاطر ضربه او، کشته شده است، چون قاتل قصد کشتن او را نداشته و حد اقل در این مورد شبهه حاصل شده است، از این رو قصاص بر داشته می‌شود؛ اما دیه او باید پرداخت شود.»

- «وَكذَلِكَ وَطءُ امْرَأَةٍ تَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ شُهُودٍ أَوْ بِغَيْرِ وَلِيٍّ عِنْدَ مَنْ لَا يُجِيزُهُ لَا يُوجِبُ الْحَدَّ لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ اخْتَلَفُوا مِنْهُمْ مَنْ قَالَ يَجُوزُ النِّكَاحُ بِدُونِ الشَّهَادَةِ وَالْوَلَايَةِ فَاخْتَلَفُوا فِيهِمْ يُورِثُ شَبَهَةً»<sup>۲۴۲</sup>

- بیهقی و عبدالرزاق آورده اند که عمر بن خطاب عذر کسی را در شام پذیرفت که ادعا داشت به اینکه نسبت به تحریم زنا جهل داشته به همین ترتیب از وی و از عثمان روایت شده است که عذر جاریه ای عجمی را پذیرفت که مرتکب زنا شده بود و ادعاء می کرد که حکم تحریم زنا را نمی دانست<sup>۲۴۳</sup>

سبحان الله ، اگر در عصر صحابه با وجود چنان سابقون الاولون و حکومت اسلامی چنین کسانی وجود داشته اند که به چنین احکام آشکاری جهل داشته اند و عذر به جهل آنها پذیرفته شده است در عصر ما که اینهمه جهل به واسطه ی نبود حکومت اسلامی و شورای علماء رایج شده است در امور مشابه باید چه میزان جاهل وجود داشته باشد ؟

امام ابن حزم اندلسی می گوید: حدود شرعی بر کسی لازم می شود که بداند حدی برای آن عمل وجود دارد یا نه. در این مورد اختلاف نظری وجود ندارد. اما کسی که نداند آنچه را که انجام داده حرام است، در آن چیز بر او حدی نیست. بدلیل قول خداوند که می فرماید: «واین قرآن به سوی من وحی شده تا به وسیله ی آن شما را بترسانم و هرکس دیگر که قرآن به ابلاغ می شود.» پس خداوند اتمام حجت را تنها در رسیدن انذار به مردم قرار داده است. "گگسی که به تحریم یک امر شرعی جاهل باشد در این صورت حدی بر او اجراء نمی گردد. اما اگر کسی عالم باشد به حرام بودن امری اما به عقوبت و میزان جزای آن جاهل باشد باز حد بر وی اجراء می گردد .

<sup>۲۴۲</sup> [۲۶۹] علاء الدین الکاسانی، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، دار الکتب العربی، ۱۹۸۲، بیروت، ج ۷، ص ۳۵  
<sup>۲۴۳</sup> وراجع للمزید فی تخریج الأحادیث التلخیص لابن حجر ونیل الأوطار للشوکانی، وراجع فی بحث کلام أهل العلم فی المسألة المغنی لابن قدامة، والمطی لابن حزم، والمجموع للنووی  
<sup>۲۴۴</sup> الأحکام: ۵/۱۱۱ و ۱/۱۱۴، ۶۰/۱۱۴

- در مسأله‌ی عام المجاعة عمر حد سرقت را متوقف ساخته، در حقیقت حدی واجب نگشته تا ساقط گردد، یعنی اساساً حد شرعی وجود نداشته، چرا؟ زیرا حدود شرعی واجب نمی‌شود مگر اینکه همه‌ی شبهه‌ها برطرف گردد، پس هرگاه شبهه‌ای وجود داشته‌باشد، حدی در کار نیست. «ادروا الحدود بالشبهات»، در اینجا عمر می‌پندارند که گرسنگی یک نیاز عمومی گردیده و کسی که به سرقت اقدام می‌کند از روی نیاز و جهت حفظ جان است نه افساد فی الارض. حفظ جان بالاتر از حفظ مال است. پس این نیاز عمومی و به خطر افتادن جان به مثابه‌ی شبهه‌ای عمومی است و حدود را از عمل باز می‌دارد.

- ابن تیمیه با استناد به این روایت فتوا می‌دهد که هر گاه در خصوص گناه شخصی شبهه‌ای وجود داشته باشد، نباید مجازات شود؛ و در توضیح آن می‌گوید: «حقیقت امر از دو حال خارج نیست: یا آن شخص واقعاً گنهکار است یا بی‌گناه. اگر عقاب شود، ممکن است بی‌گناه باشد و عقاب خطا باشد، و اگر بخشوده شود، ممکن است گنهکار باشد و بخشش خطا باشد. بین این دو خطا، خطای در بخشش بهتر از خطای در عقاب است، به‌خصوص در جایی که مجازات، باعث تفرقه بین اهل سنت و جماعت شود. در این صورت فساد ناشی از این تفرقه به‌مراتب بدتر است از خطای احتمالی در خصوص فردی در مسئله‌ای فرعی.<sup>۲۴۵</sup>

- در کتاب تاریخ بغداد نقل شده است که: اشعاری از صالح بن عبدالقدوس به مهدی عباسی عرضه شد که در آن به پیامبر صلی الله علیه وسلم توهین شده بود. مهدی عباسی او را حاضر کرد و به او گفت: این اشعار را تو سروده‌ای؟ گفت: نه، سپس صالح بن عبدالقدوس به مهدی عباسی می‌گوید: خون مرا به شبهه مریز چرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ادروا الحدود بالشبهات».<sup>۲۴۶</sup>

در حاشیه‌ی الروض المربع آمده است: " تنها حد بر کسی اجراء می‌گردد که به تحریم آن آگاه و عالم باشد. و کسی که به حکم تحریم زنا و... جاهل باشد به دلیل خبر «ادروا الحدود بالشبهات ما استطعتم» حد بر وی اجراء نمی‌گردد. همچنین به دلیل قول عمر و عثمان و علی که: حدی نیست مگر بر کسی که به تحریم آن

<sup>۲۴۵</sup> [۲۷۲] ابن تیمیه حرانی، أحمد بن عبد الحلیم (۱۴۱۶). مجموع الفتاوی، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف. / سقاف، علوی بن عبد القادر (۱۴۱۹). المنتخب من كتب شيخ الاسلام ابن تیمیه، ریاض: دار الهدی للنشر والتوزیع، الطبعة الاولى. / ۱۴۱۶: ۵۰۵/۶ و ۳۰۸/۱۵؛ سقاف، ۱۴۱۹: ۱۸۳

<sup>۲۴۶</sup> الجامع الصغير، باب الألف.

آگاه است. و کسی از صحابه دیده نشده است با آنها مخالف باشد، و الموفق می گوید: این قول تمام اهل علم است.

رشید رضا نیز می گوید: «در صورت وجود شبهه و تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می شود»<sup>۲۴۷</sup> و با اشاره به مضمون احادیث درء می گوید: «ما امر شده ایم که حدود را با شبهات رفع کنیم؛ و شایسته ترین حدود به رفع، حد ارتداد و خروج از دین است»<sup>۲۴۸</sup>

---

<sup>۲۴۷</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی تا). / ۵۴۵/۳۲

<sup>۲۴۸</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی تا). مجله المنار، بی جا: بی نا (نرم افزار مکتبه الشاملة). ۱۰۹/۲۲